



Ketabton.com

رئیس دولت و صدر اعظم وزیر امور خارجه و دفاع پاکستان را پذیرفتند



رئیس دولت و صدر اعظم موقعیکه بنامی عزیز احمد وزیر خارجه و دفاع پاکستان را پذیرفتند .

بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم ساعت پنج عصر روز ۱۳ دلو بنامی عزیز احمد وزیر امور خارجه و دفاع پاکستان را در وزارت خارجه پذیرفتند .

در این موقع بنامی عزیز احمد دعوتنامه بنامی ذوالفقار علی بو تسو صدر اعظم پاکستان را برای اشتراک افغانستان در کنفرانس سران دول اسلامی که در لاهور نایب میگر دد به بنامی محمد داؤد تقدیم کرد .

قرارد یکخبر دیگر قبل از ظهر روز ۱۳ دلو وزیر خارجه و دفاع پاکستان با دوکتور محمد حسن شرق معصا و ن صدارت و بنامی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه ملاقات نموده و ظهر همان روز در دعوت نهاری اشتراک کرد که از طرف معین سیاسی وزارت امور خارجه با افتخارش ترتیب شده بود .

بنامی عزیز احمد شام ۱۳ دلو در دعوتی شرکت نمود که از طرف معاون صدارت عظمی ترتیب شده بود .

بنامی عزیز احمد وزیر خارجه و دفاع پاکستان برای تقدیم پیام بنامی ذوالفقار علی بو تسو غر ش اشتراک افغانستان در کنفرانس کشور

های اسلامی در لاهور عصر ۱۲ دلو وارد کابل شد . بنامی محمد خان جلالی و زیرتجارت بنامی وحید عبدالله معین سیاسی و بنامی عبدالغفار مد ی سر شعبه اول سیاسی وزارت خارجه در طول راه از بنامی عزیز احمد استقبال کردند .

بر حسب هدایت رئیس دولت و صدر اعظم

مواد امدادی سر همیاشت به آسیب رسیدگان سیلاب غوریان ارسال شد

ریاست املاک به وزارت مالیه ملحق گردید

بر اساس تصویب مجلس عالی وزیر امور و منظور رئیس دولت ریاست املاک به تشکیل وزارت مالیه ملحق شد .

یک منبع وزارت مالیه گفت بمنظور سهولت و رسیدگی بیشتر امور مربوط ریاست املاک با تمام پرسوئل تجهیزات و دفاتر آن با اساس پیشنهاد وزارت مالیه و تصویب مجلس عالی وزیر امور و منظور وزارت مالیه ملحق شد .

منبع گفت امور اسکان منحیث مامیت وظیفه کمالی السابق بوزارت داخله باقی مانده است .

حدود دوصد خانواده در اثر سیلاب پنج دلو در قریب روز نک و ده مگرمان ولسوالی غوریان بی خانمان شده و شش نفر هلاک گردیده اند .

قرای آسیب دیده در هشتاد کیلومتری شهر هرات مو قعیست دارد .

انولایت مستوفی و عدله از صاحب منصبان عسکری و پو لیس و ژاندارم ۸ دلو از مناطق آسیب رسیده دیدن نموده و از طرف ولایت کمک های

اولیه از قبیل غذا ، خیمه ، ادویه و البسه را به اهالی قریب متذکره توزیع نمود . طبق اطلاع نماینده باختر د ر

هیات ضمنا وظیفه دارد تا خسارات وارده را سروری نموده راپور مفصلی بمنظور مساعدت های بیشتر جمعیت بمقام ذ یصلاح ارائه دارد .

همچنان بر حسب هدایت رئیس دولت هیاتی مشتمل بر تون جنرال محمد حسین قوماندان قوای عسکری

بر حسب هدایت رئیس دولت و

حامی جمعیت افغانی سر همیاشت مواد

امدادی جمعیت شامل ادویه کافه

کمیل البسه و مواد خوراکی و لیه

به آسیب رسیدگان سیلاب غوریان

ولایت هرات روز ۹ دلو بدان صوب

فرستاده شد .

امداد جمعیت توسط هیات مختلط

جمعیت افغانی سر همیاشت و وزارت

صحبیه ساعت ۸ قبل از ظهر ۹ دلو

توسط هلیکوپتر به غوریان ارسال

گردید .

فیصله دیوان حرب در باره آخرین گروپ

خائنین مالی تطبیق گردید

تقاعد سوق گردیده اند .
اول - عبدالجبار تون جنرال
دوم - گلپهار برید جنرال
ج - اشخا صیکه مدت توقیفی بحال شان کافی دیده شده است .
اول - عصمت الله داکتر
دوم - شاه محمود
د - آنانیکه برائت حاصل نموده اند .
اول - جکتورن عبدالحکیم بیلوت
دوم - خیرالله منور وکیل سابق

اول - باز محمد وکیل سابق به ۱۲ سال حبس و ضبط یک قسمت از دارایی .
دوم - سعدالله کمالی وکیل سابق به دوازده سال حبس .
سوم - سید باطن شاه جکر به چهار سال حبس .
چهارم - الله گل و مولامل هریک به دو سال حبس .

پد اشخا صیکه مدت توقیفی بحال شان کافی دیده شده و به

طوریکه هموطنان گرامی مسبوق اند چندی قبل تطبیق فیصله دیوان حرب راجع به یکتعداد خائنین ملی صادر و باطلاع عامه رسانیده شده بود اینک به تعقیب آن فیصله دیوان حرب عاید به آخرین گروپ این دار و دسته توطئه گران صادر و مسورد تطبیق قرار گرفت :

الف : آنها بیکه به جزا های مختلف حبس و ضبط یک قسمت از دارایی محکوم گردیده اند .

مراسم عاشورا در سر اسر کشور برگزار گردید

روز دهم محرم الحرام که مصادف با روز شهادت حضرت امام حسین (رض) بود مراسم یاد و بود از این حادثه العتاک تاریخی اسلام در سر اسر کشور برگزار گردید. یوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور به نمایندگی از حکومت ساعت ۱۱ صبح از ظهر ۱۳ دلو در محفل همجنان در این محفل دو کشور غلام سخنی نورزاد بشاروال کابل وعده عمومی در کابل اشتراک نموده و بر وح زبانی از اهالی شهر کابل اشتراک از بارگاه الهی استعا کردند.

برای تنظیم بهتر اجراءات قضایی فورمه های ماهوار احصایوی مورد تطبیق قرار داده شد

امریت عمومی اداری قضایی وزارت عدلیه به منظور تنظیم بهتر امور مربوط به اجراءات قضایی در پرتو ارنسهای نظام نوین جمهوری فورمه های ماهوار احصایوی را تهیه و تنظیم نموده و بصورت تجربوی در مرکز ولا یست کابل مورد تطبیق قرار داده است.

بناغلی غلام علی کریمی امر عمومی اداری قضا طس سیمیناری که در امریت اداری قضا و زوړلو دایر شده بود گفت هدف از به میان آور دن فورمه های ماهوار در محاکم آن است تا امریت اداری قضا ماهیت و خلاصه قضا یای فیصله شده و همجنان سرعت و صحت اجراءات محاکم و با علل به تعویق افتیدن قضا یا مطلع گردد.

بناغلی کریمی علاوه نمود فورمه های احصایوی برای محاکم ابتدائیه به شمول مرکز ولایت که صلاحیت رسیدگی به دعاوی جزایی ، عادی و حقوقی را دارند تهیه شده و فعلا فورمه ها طور امتحانی به محاکم ابتدائیه جزای اول و دوم شهر کابل و معاملات محاکم چهار دهی و ده سبز مورد تطبیق قرار گرفته است.

وی اضافه نمود در مرحله دوم توزیع فورمه های متذکره برای محاکم ابتدائیه اختصاصی و دیوان های اختصاصی و محاکم ولایات شروع خواهد شد.

همچنین وی افزود فورمه های لازم برای محاکمیکه طور مرافعوی به دعاوی وارده رسیدگی می نمایند یعنی محکمه عالی استئناف و محاکم ولایات ، دیوان های جزا نیز فرستاده میشود و بعداً در مرحله تمیز مورد تطبیق قرار میگردد.

بناغلی کریمی علاوه نمود مسؤول توحید و انسجام فورمه های ماهوار محاکم ابتدا ئیه اداره تشکیلات و خدمات قضایی ریاست تدقیق و مطالعات قضا میباشد.

در سیمیناریکه دیروز تحت ریاست بناغلی کریمی دایر شده بود قضات محاکم ابتدائیه مربوط ولایت کابل رئیس محکمه ولایت کابل ، مشاور اداره قضا ، رئیس و معاون اداره تدقیق و مطالعات نیز در آن اشتراک ورزیده بودند.



درعکس یوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور و بناغلی غلام سخنی نورزاد در محفل دعاخوانی شهیدای کربلا دیده میشوند

لایحه جوائز مطبوعاتی نافذ گردید

لایحه جوائز مطبوعاتی و کلتوری که اخیراً توسط کمیسیون مختلط مطبوعاتی واهل دانش تدوین گردیده موردتفقد قرار گرفته است.

یک منبع وزارت اطلاعات و کلتور روز ۷ ذوالحجیر داد که مطابق این لایحه جمعاً یکصد و سه جایزه برای آثار در رشته های علوم طبیعی ، علوم اجتماعی ، ادبیات ، هنر و مسایل اطلاعات کلتوری برای برندگان دانه خواهد شد.

جایزه جمهوریت که از حضور رئیس دولت اعطا میگردد حاوی مبلغ یکصد هزار افغانی بوده و برای بهترین اثری داده میشود که در ساحه خود ممتاز باشد و بیحد یک اثر براننده در خدمت جمهوریت و تفهیم اهداف عالی آن شناخته شود.

منبع افزود جایزه آریانا برای دو اثری که در ساحات علوم اجتماعی ، طبیعی ، هنری ، ادبی و اطلاعات کلتوری ممتاز باشد داده میشود. این سینه که هر کدام مبلغ بیست هزار افغانیست وجود دارد.

در رشته علوم اجتماعی نیز ۱۲ جایزه جمعاً مبلغ یکصد و پنج هزار افغانی میباشد تعیین شده است.

همجنان جوایز خوشحال خان وسید جمال الدین افغانی عم هر یک شامیل بیست هزار افغانی به برندگان آثار دانه میشود.

منبع علاوه کرد که در رشته ادبیات جایزه مولانا جلال الدین بلخی و جایزه رحمان بابا هر کدام حاوی مبلغ بیست هزار افغانی و جمعاً مبلغ یکصد و پنج هزار افغانی موجود است که به برندگان توزیع خواهد شد.

در رشته هنر جایزه بهزاد حاوی مبلغ بیست هزار افغانی بوده و مجموعاً بیست و یک جایزه و حاوی مبلغ مجموعی دوهزار افغانی برای برندگان توزیع خواهد گردید.

منبع گفت که در رشته مسایل اطلاعات کلتوری بازده جایزه بوده و جایزه محدود طرز، که در راس آن قرار دارد بیست هزار افغانی میباشد جمعاً مبلغ یکصد و پنج هزار افغانی برای برندگان توزیع میگردد.

درین لایحه برای تشویق جوانان در هر یک از رشته ها شش جایزه تشویقی هر کدام حاوی مبلغ دوهزار افغانی وجود دارد که جمله پول جوایز آن شصت هزار افغانی میشود.

همجنان برای بهترین اثری که بسویه کودکان بین سنین ده تا پانزده باشد دوهزار افغانی جایزه داده خواهد شد.

منبع علاوه نمود که یکی از اهداف این جوایز مساعد ساختن زمینه ایجاد انکشاف و تقدیر آثار علمی ، تربیوی ادبی ، هنری ، مطبوعاتی و تعمیم نتایج علوم در میان ملت افغان به لسان های پختو و دری میباشد.

منبع گفت که دفتری برای پذیرفتن آثار در وزارت اطلاعات و کلتور تاسیس گردیده که همه روزه از ساعت ۹ تا شش شام آثار را می پذیرد.

آخرین روز قبولی آثار اخیر ماه حمل سال آینده میباشد و قرار است جوایز به تقریب اولین سالگره تاسیس جمهوریت افغانستان توزیع گردد.

مجموع پول جوایز بیش از یک میلیون افغانی میباشد و آثاری که برنده جوایز میشوند همه آن در بیستی کتاب خیرونه طبع میگردد.



شنبه ۱۳ داو ۱۳۵۲ برابر با ۱۰ محرم الحرام مطا بق ۲ فبروری ۱۹۷۴

توزیع زمین های دولتی

مساله زمین و مسکن در شرایط موجوده، یکی از نیاز مندیهای عمده مردم ما را تشکیل میدهد، چه اکثریت مردم در مرکز و ولایات کشور با زمین ارتباط داشته و مساله مسکن نیز یک رکن اساسی از احتیاج مردم بشمار میرود.

دهاقین ما از ناحیه کاریکه بالای زمین انجام میدهند، امرار معیشت مینمایند. و بسیاری از آنها از خود صاحب زمین نمیباشند. ازینرو توزیع زمین های دولتی برای فامیل ها و دهاقین بی زمین يك امر بسیار ضروری و پراهمیت است.

رئیس دولت و صدراعظم در بیانیه خطاب بمردم افغانستان فرموده اند: « املاك متعلق بدولت برای اشخاص بی زمین داده میشود. »

توزیع زمین های دولتی برای دهاقین بی زمین واقعا اقدام نیکو و ارزشمندی میباشد. زیرا با عملی شدن این اقدام از یکطرف دهقانان از مشکل بی زمینی رهایی می یابند و از طرف دیگر از اراضی دولتی که بعضا بدون استفاده و دست ناخورده باقی مانده است، حاصل و استفاده زراعتی برده میشود.

در هفته پیش برای نخستین بار ۹ هزار و شش جریب زمین مزروعی در پروژه انکشاف وادی ننگرهار برای ۸۴۳ فامیل بی زمین منطقه باسول شنوار توزیع گردید. که این اقدام با استقبال گرم فامیل ها و دهاقین بی زمین مواجه گردید.

باید متذکر شد که مساله مسکن، نیز چه در مرکز و چه در ولایات کشور یکی از بزرگترین ها و مشکلات عمده برای مردم بی خانه میباشد. در گذشته زمین هاییکه در نواحی مختلف شهر کابل بحیث پروژه های ساختمانی و عمرانی، برای مسکن گزین شدن مردم زیر نقشه گرفته شده بود، بطور همه جانبه و قناعت بخشی برای مردم توزیع نگردید. بلکه یکتعداد اشخاص که صاحب خانه و زمین هم بودند از آن استفاده بردند که نمونه بارز آنرا در قسمت توزیع خانه های مکروریان بچشم سردیدیم و در اثر بررسی و تفتیش که از طرف يك هیات مختلط صورت گرفت به یکتعداد اشخاص غیر مستحق در مکروریان خانه توزیع شده بود که دوباره مسترد گردید.

یکتعداد مردم هم اکنون در شرایط بدی در دامنه های کوه ها و مناطق دور از شهر در خانه های کرایسی زندگی میکنند. که اینها بیشتر از دیگران مستحق و نیازمند به مسکن هستند. پروژه های عمرانی ایکنه در آینده تحت نقشه ساختمانی گرفته میشود باید به همچو اشخاص مستحق توزیع گردد.

ما یقین داریم که در پرتو نظام نوین جمهوریت زمین هاییکه برای توزیع در نظر گرفته شده به مستحقان آن توزیع و تقسیم خواهد شد.

صفحه (۴)

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

در دفتر مدیر

يك پسر جوان که بیش از ۱۹ سال ندارد، دو ورق کاغذ را بمن میدهد و میگوید:

- این داستانی است که خودم نوشته ام. داستانی که حقیقت دارد. امیدوارم که نشرش کنید.

- بسیار خوب ولی این داستان، بسیار کوتاه است، يك ستون مجله هم نمی شود.

- بلی، این يك بیسی است که باید هم کوتاه باشد.

بیسی کلمه است که برای بخش ادبیات تیار بکار میرود ولی این آقا میگوید داستان بسیار بسیار کوتاه را بیسی میگویند. شاید هم نوشته اش قسمتی از نمایشنامه ای باشد که بعدا تکمیلش خواهد کرد.

- داستان تکمیل است؟

- بلی!

لبخندی بر لبهایش می دود. بسوی رفیقش نگاه میکنند و میگویند مگر امکان دارد آدم نوشته ای نامکمل را برای نشر بیاورد.

رفیقش میگوید: چرا، ایشان فکر میکنند برای پا ورقی در مجله جای زبرف میکنی.

معلوم میشود آن دو جوان های خونگرم و احساساتی هستند. از آنها میخواهم فردا بیایند و با تلفونی در مورد نوشته ای شان به تماس شوند.

نوشته را میخوانم. چیزی از آن دستگیرم نمی شود، د فسه دوم و سوم و بالاخره بی میبرم که او را پوری از معاینه خانه يك دکتور تهیه نموده و از رویه دکتور با مریشان چیزهای نوشته و با تمام حدت و شدت دکتور را مورد ملامت قرار داده است.

او در قسمتی از نوشته، گپ های که بین یکی از مریشان و دکتور رد بدل شده اینطور مینویسد.

بقیه در صفحه ۵۶

اسلام و زندگی

ع، هبا .

افراد اجتماع را متزلزل میسازد، مطرود گفته از بزرگترین عوا مل بدبختی و نا بسا مانی اجتماعات انسانی وانمود کرد، ب مردم امر شد تا حقوق همدیگر را محترم شمرده اما نتها و حقوق را طور کامل بصا حیا نشن بسپا رند .

اسلام يك موقف حمایه از حق را با تمام مظاهر آن اتخاذ کرد ، زیرا این آیین آسمانی و خدایی جز حق رانمی پسندد دستورات او سراسر شامل احترام با افراد واجتماع ع انسانیت بوده و حق را بحیث يك اصل و اساس مهمی میداند که فضا یل اسلام و پایه های دعوت اسلامی روی آن اتکاء مینماید .

اسلام با نسان ها تاکید میکند که در مسایل فکری و عقیدوی ، جز بدنبال حق نروند و از شرک و بت پرستی و گرا یشهای دور از عقل واستند لال صحیح ، جدا اجتناب نموده عقل را پیرامون آفرید گارو کلیه مظاهر خیره کننده آفرینش و قدرت او پکار اندازند تادر سایه این تلا شها و عمیق نگری ها بحریم حق راه یافته حق را بخوا هند و به حق بگرا یند و با عمال و افکار ضد آن پدرو د گویند و مجال تبارز ندهند

اسلام - ق را در متن عبا دات ، معاملات و سائر امور زند گی حتمی شمرده بدین منظور خرید و فروش را حلال و جایز معرفی مینماید و سود و ربا را تحریم میکند ، تقلب و مردم فریبی ، دروغ گویی در وزن و مقیاس ها ، خوردن اموال و دارایی مردم بنا حق وبدون داشتن مجوز قانونی ، تجاوز بر حقوق وملکیت قانونی دیگران را بصورت قطععی

بقیه در صفحه ۶۳

حق؟ یا قوه؟

بیجا و عملی نا پسند از میان مردم بر داشت و زور گویی هاجای خود رابه «حق» و عدالت سپرد و شعار (حق) و نیروی حق با تمام معانی و مشخصا تشن طنین انداز گردید . شالوده و عده و التزام به عهد ، راستی و صداقت، ریخته شد، مردم بسوی تعاون ، نیکویی، پاک

در امپرا طوری های کهن و قبل از اسلام ، زور و قوت رومی ستودند و به «حق» اعترافی نمی نمودند و تمام قد سیت و مظاهر مخصوص به (حق) را علی الرغم و ا قعیست امر از آن قوت و زور گویی دانسته قوت را در نظر مردم با شمشیر تمثیل میکردند و بنام قدرت و زور از بکار بردن تمام وسایل و روشهای ظالمانه و مستبدانه در معاملات با افراد ، اجتماع و قبایل ، اندیشه ای بخود راه نداده همه راه های آزادی را مسدود ساخته بودند و اعمال ایشان باروحیه و مفهوم کرامت بشری هیچ نوع سازشی نداشت .

منطق زور گویی و اعمال قوه، حتی در روزگار ما نیز در میان ملل جهان زنده و بر جسته بنظر میخورد چنانچه فلسفه بزرگانگی از قبیل نیچه هیکل ، هتلر و موسولینی در مورد تطبیق قوه بر سیاست هنوز در ذهنیت ها باقی و پا بر جااست .

اعراب دوران جاهلیت نیز از روش زور و قوه پیروی میکردند، ولی با این تفاوت که شخص رئیس قبیله را مرکز و محور آن دانسته و زور - گویی را در شخصیت آن خلاصه میکردند و زور در نظر ایشان ، بر (حق) و شعار حق می چربید و در پهلوی این طرز تفکر و عمل ، به نوا میس عامه دیگر نیز بنگاه قدر میدیدند چنانچه عفت و راستی را محترم شمرده حمایه و همدردی از همسایه را وجیبه خود میدانستند. و این گپرو دار ، اسلام چون قاصد نجاتی بسر وقت انسا نیت رسید و با فرا مین سعادت بخش خود این نظریات و طرز فکر را بعنوان تصویری

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

عبدالرحیم عینی

خالد بن ولید (رض)

جنگ های رده

ترجمه اش اینست میخواند: ای عزرا کفران تراست نه پاکی و من به یقین دیدم که خداوند ترا توهین و خوار گرداند . کتاب پیغمبر علیه السلام اورابه طائفه نجران به یمن فرستادند و او آنها را به اسلام دعوت کرد، اوشان دعوت او را پذیرفته بدین اسلام گرویدند و با چند تن از نمایندگان شان نزد پیغمبر علیه السلام باز گشتند.

جنگ های رده

زمانیکه پیغمبر اسلام وفات کردند بسیاری از اشخاص از اسلام بازگشته مرتد شدند ، برخی ادعای پیغمبری نموده طائفه ای هم از دادن زکات سر باز زدند . وقتیکه زمام امور خلافت مسلمانان بدست حضرت ابوبکر (رض) رسید تصمیم گرفت تا با آنها پیکار نماید و بار دیگر به مقرات اسلامی اوشانرا یا بند سازد .

حضرت خالد (رض) یکی از فرماندهان هابی بود که حضرت ابوبکر (رض) جهت سرکوبی شان تعیین نموده و آنها را مغلوب ساخت و تا حدودی آنها را تعقیب کرد که در جزیره عرب پراکنده شده بکفر اعمال خویش رسیدند لذا حضرت خالد (رض) شخصی است که باعث خاموش ساختن فتنه بزرگی گردید که بعد از وفات رسول خدا (ص) ارکان اسلام رابه تزلزل درآورده بود .

زمانیکه رسول خدا (ص) جهت فتح مکه سپاه منظم را تدارک دیده اراده نمودند ، حضرت خالد «رض» را علمبردار و سر لشکر سپاه مقرر کردند و هدایت دادند که در مکه از قسمت عقبی آن داخل شده به احدی شمشیر نکشند و اگر کسی اراده مقاتله رداشته باشد با آن جنگ نماید .

اماطائفه ای از مشرکین ازین پیش آمد آنها سوء تعبیر نموده سلاح کشیدند و تیراندازی را آغاز کردند، حضرت خالد (رض) مجبور شد تا به آنها حمله کند و آنها را دستگیر نماید چون پیغمبر علیه السلام ازین کرده خالد واقف شدند فرمودند: آیامن از قتال منع نکرده بودم ، و برای شان گفته شد که خالد (رض) گفته شد سپس مسلمانان جنگ کردند پیغمبر علیه السلام فرمودند : قضا و اراده خدا بهتر است .

بعد از فتح مکه خالد (رض) بار رسول خدا در غزوه حنین اشتراك نموده جراحات سنگینی ازین جنگ برداشت و حضرت رسول علیه السلام بیاداد وی رفته در حق اودعا نمودند .

همچنان حضرت رسول اکرم (ص) خالد (رض) را جهت انهدام «عزی» که عبارت از بت بزرگی که طائفه عظیمی از قبیل عرب آترامی پرستیدند باسی تن از سوارکاران فرستادند ، در اثنائیکه عزری را منهدم می ساخت این شعر عربی را که



حُشَا عَرِّ وَاخْدِ حَيْثُهَا حَيْثُهَا



محمود فارانی میگوید:

شعر به عقیده من در کدرد، است در کد دردهای انسانی



محمود فارانی: قسمت زیاد شعر مرا عمو مانیزم تشکیل میدهد.

اقبال دو نیم رخ بهم چسپیده دارد که رخ کامل او را می سازد ، نیم رخ حکیمانانه و نیم رخ شاعرانه رسالت شاعر و اقعاً مسئله مهمی است شاید هم مهمترین سوال در مبحث شعر و شاعری قسمت زیاد شعر مرا عمو مانیزم تشکیل میدهد از آنجا هم گفته اند وقتی که بازار ادب گساده باشد ادب میمیرد



فلسفه
 سادگی بیشتر برکنار دهه بر نشیب پهن این چرخ زمین
 در نوح سپیده ماه غرمان خسته بجوم بر ز شرمین
 باز از آن ره سحر با بیزر بر نوبه از درون بختگر نماند
 بیشتر از نازک بجز با بر مویگان بر سرش خفا بماند
 برگردن زنده در گمشده در هم بیشتر با بر ز صبه
 در آنتر در چشمه ام آواز خشم بر پیج بیخ بیخون
 سر تمام بر سر سینه او از سر بختگر در سر ستر
 بجز در ام سینه سپهر چرخین غوز در آن جلوه پذیر
 نرم از پیش رو که در چشم خط خنجر از این آتش
 بر نیم سیر و سار بختگر بر لب و غیب و بر در شمشیر

زبان شاعر از زبان دیگران جداست ، او شعری میگوید ، عشق می آفریند و در دلهای اسفرده و خاموش هیجان و التهاب بر می انگیزد... چشم شاعر طور دیگری می بیند، اوزبایی عار با همه ظرافتکاری هایش می نگرند و آنرا بازبان مخصوصش بیان میکند .
 و محمود فارانی هم شاعر است، شاعری با دید وسیع، تسلطی کامل و نازک خیالی مخصوص به خودش .
 و حال آن درویشی صحبت این شاعر - این شاعر شوریده حال نشسته ام ، شاعری که گاهی از مرزهای عشق نالیده، زمانی جوانه های عوس را بیان کرده و روز گساری از ناسازگاری های طبیعت شکوه سسر داده است ...
 بلی ! زندگی او پراز قصه است و این هم قصه بی ازین قصه ها :

و گاهی قصه اش از مرزها میگذرد، از محیط خاص دور میشود و الفسانه های از جهان توحید بشری میگوید:

شب باران «عشق هندی»
درسم بکوی تو چه تار یک
«درسم کانی از خود خاوشتر
«زوغ خیره فانوس
پار میز سر نهاده کوه موشر

استخوانی پنجه ماراد
بر گلر خال یک شیشه پیمبره
در کنار شیشه ارفا
عکس زینت بر مر فاک افتیده

در رسم باران سنگین
درسم آن کویچه تار یک مباح
ناحواست با مکر خونی
تند بارفته گر فریا میرالو

لکنه ۱۳۴۵

اما لحظات دزدندگی او همیشه یک رنگ نیست زمانی میرسد که در دل دردی را پرورده است و این درد را بزبان دیگری بیان میکند...

خود برستان
در سپرت با ناز بر رفت آفتاب زنده بخت خزان
پایین پر خشم از گوش بن میشد بشرف خزان
پیش یک گره که در آن پهلوان را بر سر
در زوغ خیره فانوس بر کوه شیشه موشر
کند دست بار باره از در حشمت فلک بود از
کراشده اسپید را جنگ نیمه نسیم با
چشم او زنده مانده بود از سپهر ابد از
نگو سبک در گرفت از زندان خاوشتر
نگوش از فلک گره از لب سر الی مرز
میست سگ در زلف با الی مرز
زوغ خیره فانوس در کوه شیشه موشر
انزوان که غبار بود در پهلوان را در سیه

کشید و شاید هم اساسا معال باشد موزی مشخص میان این دو قلوه و برقرار کرد و با دیواری میان این دو بنیاد نهاد
درین شبیه نیست که این هر دو به تعبیر شمانوق و دانش از یک منبع آب میخورد که همان اندیشه باشد و درین هم شکلی نیست که بعدا در سطح اژه جدا میشوند و دو مسیر جداگانه را می پیمایند... اما در عمق آنها آنقدر بهم آمیخته اند و چنان در یکدیگر فرو رفته اند و به عبارت دیگر طوری تداخل دارند که جدا کردن آنها گوار نیست مشکل تعیین ابعاد آنها عملی است جدودانه چرتی میخواهد که هنوز (تردد) فلسفه در آترخه نکرده باشد و بابه تعبیر بهتر چرتی میخواهد که سلی حکمت را نغورده باشد بهر حال باید مثالی داد:

این مثال «افلاطون» است. خود افلاطون کلمه بزرگ افلاطون خلاصه اندیشه افلاطون. افلاطون شاعر است؟ یا فیلسوف؟ پاسخ دادن به این سوال دشوار است. اندکی حاشیه می رویم: در شرح زندگی افلاطون مورخین فلسفی می نویسند:

که او در آغاز کار شاعری بود سخن پرداز اما وقتی که با فلسفه آشنا شد دیوان خود را آتش زد و به یکبارگی دل درگرو حکمت نهاد ولی سوال این پرسش هنوز سر جایش است که آیا او واقعا با شاعری وداع کرد؟ و شعر را بدرون گفت؟ او واقعا از قالب شاعرانه خود بیرون آمد؟ و در قالب حکیمانه ا خویش حلول کرد؟
یک نکته، بی جنجال مسلم است که او یکی از بزرگترین فلاسفه جهان است این حکیم که امرسن نام او را مرادف فلسفه میداند و او را حکمت مجسم میخواند تا پایان زندگی یک شاعر بزرگ باقی ماند اگر چه دیوانش را در بهاران عمر آتش زده بود!!
جمهوری افلاطون آن اثر معروف فلسفی عالم آن بزرگترین متن در تاریخ فلسفه سیاسی باستان در واقع اثر شاعرانه و درخشانی نیز هست.

افلاطون با اینکه رابطه را با شاعر گسیخت و ظاهرا از احساس بیوند خود را برید ولی قلب حساس و آتشین او که از دیدن تراژیدی های انسانی رنج میبرد، او را بر انگیخت تا چاره برای «ستم» این درد بیدرمان بشر این رنج ابدی انسان بجوید و راهی برای رهایی آدمی از ستمگشی و هم ستمگری سراغ کند.
معروف است که شاعران وقتی از دیدن منظره غم انگیز رنج میبرند احساس خود را، درک خود را در قالب شعری زیبا میبریزند افلاطون نیز وقتی «صحنه غم انگیز یونان» را دید گرفتار رستا خیز احساس شد و وی عوض آنکه آن صحنه غم انگیز را در چوکات شعری نقاشی کند و بر دیوار زمانه بیاویزد تا بینندگان تحریک شوند و برای عوض کردن صحنه دست بکاری بزنند او خود دست بکار شد عوض نقاشی آن صحنه بر پرده زرین شعر، طرحی برای درمان ریختن شیمی برای زندگی بی نهاد اویسو نان و یونانی را هم فراهموش کرد و وقتی که جمهوریت را میخواست جهان و انسان را در نظر گرفت، او از قرن پنج پیش از میلاد با فراتر نهاد برای قرن های متعانی آینده اندیشید!

خوب اینک مو فق شد یا نشد حرف دیگری است. اما او بالاخره شعری گفت! این انسان دوست بسزرگتن ر ست ما نند یک شاعر از رنج انسانیت بستوه آمد و چکامه ای سرود!! چکامه ای که بعقیده او باستن چاره بود نه نصیحتگر بی طرف فضا جعه! مختصرا باید گفت: در اثر افلاطون چنان شعر و فلسفه و باز هم به تعبیر شما «ذوق و دانش» چنان شیر و شکر واد درهم آمیخته اند که جدا کردن آن ممتنع است.
خوب ازین مثال که بگذریم اقبال نیز نمونه دیگری است.

اقبال نیز دو نوبت بهم چسبیده دارد که رخ کامل او را میسازد!
نیرخ شاعرانه، نیرخ حکیمانه و این دو بیرویل چنان وحدتی بهم رسانده که او را میتوان فقط به کلمه مرکب «حکیم - شاعر» تعریف کرد.
این بود عمق موضوع نسبت ذوق و دانش اما از شما چه پنهان وقتی به سطح باز گردیم قرارداد های درین مورد بعمل آمده است و مشخصاتی قراردادی برای آنها تراشیده شده است که یکی را از دیگری ظاهرا متمایز میسازد و این همان معیذاتی است که ضمن تعریف های مروج و معمول هنر و دانش بدان اشاره شده است اگر چه از لحاظ علمی بسیار قانع



محمود فاروقی

مروری بر آثار سینمایی شوروی

در سال ۱۹۷۳

جها نیان و دو ستداران هنر سینما به وجود آورد که سالهای دراز بکسار است تا هنر سینما درین کشور آن قدرت های عظیمی را که مخصوصا در سالهای شصت نشان داده بود بار دیگر باروی پرده آورده آثار بزرگی احیا کند .

سینما - لکک ها پرواز میکنند و نامه فرستاده نشده ، مرگ پوتو - شکو محبو بترین کار گردان فلمهای جوانان و کود کان که سا خته شگرف او از روی افسانه دل انگیز پوشکین روسلان ولود میلادر کابل نیز مدتی روی پرده بود ، این فکر را نـزـد

سا زنده آثاری چون نه روز یک سال و فاشیزم عادی . مرگ ایون پیریف آفریننده برادران کارا مازوف بر پرده سینما - مرگ نا پهنگام کوزنسف ایجاد گر ها ملت وشاه لیر مرگ کلانوزوف خالق شهکار بی نظیر تاریخ

در یکی دو سال اخیر سینمای شوروی تقریبا بزرگترین کار - گردانان خود را از دست داد و به این ترتیب لطمه بزرگی بر پیکر سینمای این کشور وارد آمد . مرگ میخائیل روم استاد مسلم سینما ،



سلیاریس ساخته بی ازالکساندرتر کو فسکی به اساس قصه ای از ستانیسلاو بسم بر نده جایزه اول فستیوال جهانی کان



اما سال ۷۳ نشان داد که سینما با سرعت بیشتری درین کشور رشد میکند و از دست دادن کارگردانان نهایی بزرگی که نامهایشان را بر شمریم دیم تأثیری در انکشاف برق اسای سینما ندارد.

نسل تازه نفسی و نیرو مند تری از کارگردان جوان، هنر هفتم را- باز هم جلو و جلو تر بردند یوری او زرف-ستا نیسلا در استفسکی الکساندر تر کوفسکی-خربر-و-فسکی و ژارا کی یی چوس هر کدام نامهای جهانی کسب کردند و دو سال اخیر آنها را شناخت جهانی داد پنج فیلم بزرگ او زروف- (به نام مجموعه آزادی) رخنه، قوس آتش، جهت ضربت بزرگ، آخرین یورش، و پیکار برلن از توکیو تا سانفرانسسکو هشت مدال طلا گرفت فلم ترکوفسکی بنام سلیماس جایزه بزرگ منتقدین را در فستوال جهانی کان بدست آورد. فلم ستا- نیلدر ستو فسکی (سپیدها اینجا آرام است) در فستوال بین المللی ونیز جایزه اول را حایز شد- فلم خربرو فسکی، آرایش آتش درمهرگان و آژنا اول شد و آخرین شهکار ژاراک کی یی چوس بنام (این کلمه شیرین آزادی) در فستوال هشتم بین المللی ماسکو «گراند پری» را بدست آورد. اگر در حماسه آزادی این مساله که همیشه درجنگ آنانی می برند که بخاطر عقیده و ایمان و عشق به سر زمین خود می جنگند مطرح میشود در سپیده های آرام کارگردان میگوید که برد با هیچ کسی نیست و قهرمان هم نمیتواند کس باشد.

جنگ يك فاجعه است و پایان هر جنگی بیانگر انیست که: «فرزندان هر ملت... ما به امید صلح زنده ایم.» در آرایش آتش قصه پرماجری

برد. این موجود پلنگ شد. می فهمید پلنگ چه کرد؟ هر سه نفر را درید و خورد در سلیماس بهترین ساخته الکساندر تر کوفسکی معضله های دانش معاصر و کیپان نوردی آینده خارج از مرزهای کره خاکی با تا اعماق کاینات مطرح می شود و در آنجا باز هم اصل های عمده سینمای مترقی بشر دو سستی عشق به زمین و زیستن در صلح بعنوان عمده ترین و حاد ترین سوال

تلخ و دشوار دست یافتن به انرژی اتم و آینده تابناک آن- باز گفته می شود شاید هم تمام فلم در یک گفتگوی چند نفری خلاصه میشود.. و کارگردان همه خلافت خود را درین صحنه کوتاه متمرکز میسازد. بمب اتمی منفجر شد و از مایش موفقانه بود همه خوشحال هستند یکی از دانشمندان میگوید... چند نفر باهم خواهند موجودی بسازند یکی دمرا ساخت دیگری پا هاوتنه- اش را و سومی هم سراورا درست



شعر خوانی یک هنر است

و خیرخوانی یک فن ...

مصاحبه از راصح - عکسها از نقش

شعر انعکاس هنرمندانه واقعیت‌های عینی زندگی اجتماعی است. کسه جامعه با تفکر انسانی اش و طبیعت سازشستی و زیبایی اش در آن جلوه میکند و رنگ می‌پذیرد.

من نه شاعرم و نه نقاد، فقط برخوردار از ذوق و استعدادی هستم که خوشبینا نه با آن هنر میگویند.

برای شناخت و بر رسی يك شعر یا هر اثر هنری دیگر باید خصوصیت‌های فلسفی، ادبی و اجتماعی آن اثر را در چوکات مکتب و روش که هنرمند پیرو آن بوده است ارزیابی نمود.

معرفی شویم

از هفت سالگی با جلوه های هنر آشنا گردیده، استعدادش را آزموده و تبارز داده و با پیروزی هایی که داشته است جوایزی نیز از جانب مقامات هنری داخلی و خارجی برایش اعطاء شده است.

در دوره مکتب کمتر اتفاق افتاده است که اول نمرگی اش را از دست داده باشد اکنون نیز محصلی سا عسی است و در صنف اول پوهنخی طب کابل معروف گذراندن امتحانات میباشد.

صدای گرم و گیرایی دارد و لحن محزون و غمزه بی، لبخند همیشگی ای که روی لبانش خوابیده است، نشاط و البساط را روی چهره جوان سبزه و شش میباشد و نگاه مضطرب و سرگردانی که روی مردمک سیاه رنگش هر لحظه حالت عوض میکند، تا اثرات عاطفی اش را در پرده بی از ابهام می‌پچاند و تشخیص و شناخت آن را مشکل می‌سازد. خونگرم و صمیمی است و خوب صحبت میکند

با آنکه منظورش را کوتاه و فشرده بیان میدارد بکار بردن کلمات در سخنش طوری است که طرف زود مفسوم صحبت را می‌گیرد و درنگ مینماید.

برخورد ها و تماسهای اجتماعی اش برخورد دار از صداقت و متانتی است که احترام انگیز است و موجب شده است که دوستان زیادى داشته باشد.

وقتی شعری را زمزمه میکند، آوازش طنینی خیالپرور و رویا انگیز دارد و زیرویم ها و اوج و فرو های حساب شده بی که آگاهانه ذهنیت شاعر را القاء میکند.

شوند گمان راديو صدايش را و دکلمه اش را دوست دارند و می خواهند درباره یی او و زندگی اش بیشتر بدانند و همین انگیزه است که از او بخواهیم از سلسله مصاحبه های هنری این مجله گفتگوی بساوی داشته باشیم که معرف تفکر و تلقی و اندیشه اش باشد با آنکه مصروف گذراندن امتحانات طب است و کمتر مجال و فرصتی اضافی برایش میسر میگردد خواهش ما را رد نمیکند و برای مصاحبه حاضر میگردد. از او میپرسم:

شما برای شعر چه خصوصیت‌های را قایلید و از این پدیده هنری چه شناخت و بر داشتی دارید؟

قبل از اینکه جوابی بپرسم بدهد اندکی روی کوچ جابجا میشود، حالت جدی تری بخود می‌گیرد، انگشتان کشیده اش قسمتی از بالا پوش ماکسی خوش دوختی را که بتن دارد بیازی میگیرد و بعد قسمتی از موی ترمش را که از زیر کلاه آخرین مدی که بسودارد بیرون مانده است مرتب میکند و باز هم ساکت نگاه سرگر دانش را بگوشه های اتاق میدواند.

تر میگردد و با نگاهش «عجول!» خطاب میکند تازه متوجه میشوم که خسته است، بیاله جای کمرنگ شیرین نشده ای را که همان لحظه آورده اند تعارفش میکنم که اشتیاقش را تحریک میکند ولی وقتی بانو شیدن اولین جرعه متوجه طعم تلخ و نا مطبوع آن میگردد تشکر میکند و باز هم با نگاه سختگو پیش میگوید:

چه جای بد مزه بی! و برای اینکه بیشتر خجا لثم نداده باشد، پرسشم را پاسخ میگوید: پاسخ میگوید: شما از من درباره شعر پرسیدید، من





و یا شعرانی که می‌شناسید چه کسانسی
اند ؟
مشکل است پاسخ گفتن باین پرسش
نظاق کلمه (ترین) به‌شاعر و یا هر هنرمند
دیگر خواه پیش آوندش کلمه «خوب» باشد یا
(بد) لازمه اش شناخت کامل تمام پہلو های
فلسفی ، ادبی و فرهنگی است که هنر در
جوگات آن شکل گرفته است ارتباط سوابق
ناربعی و مکتب و روشی که هنرمند پیر و آن
بوده است . و در همین جاست که حتی دو
بکار بردن کلمه الزام نیز باید محتاط بود
و دایره الزام را تعیین نمود، صحبت ر وی
شعراست و نظرم اینک خصوصیت های
گونه گون کار هر شاعر را بایست جداگانه
بررسی نمود و این کار نقاد است ، بشظر
بن بارق شفعی حساسه سرای بزرگ است،
داد بود تصویر گر بزرگی و کسر و غ
مصانگری بزرگ در مقابل سنت هایی که
آزادی زن شرقی رادر حصار سنن قرار میدهد
و آزرشد ذهنی و فکری او مانع میگردد.
از موضوع شعر خارج میشویم و میگردانیم
بشعر خوانی و نظاقی، از نظر شما د کلمه

شعریک هنر است، یا یک فن ؟
- مطلق یک هنر،
* و خبر خوانی؟
یک خبر خوان هیچ وقت نمیتواند بمرز
هنر نزدیک گردد خبر خوانی که از نظرم
یک فن است، فنی که فصاحت و بلاغت
تسلط داشتن بزبان ، دانستن یک زبان
خارجی تلفظ درست کلمات و عبارات و
اسامی امکان و شخصیت ها لازمه آن
است .
چه تفاوتی وجود دارد میان کار یک
نظاق شعر خوان و یک نظاق خبر خوان که از
نظر شما اولی مطلق هنرمند است و دو می
صرفا دارای فن ؟
بر خوردار بودن از استعداد و نظر فیت
هنری، با خصوصیت هایی که من برای یک
نظاق خبر خوان بر مردم هر کس که واجد
و دارای آن خصوصیت ها باشد میتواند نظاقی
خوب و موافق دوزعینه خبر خوانی گردد،
درحالیکه تمام اینها برای خوب شعر خواندن
و خوب دکلمه نمودن کافی نیست، برای دکلمه
بقیه در صفحه ۵۶



اقلیا مغلی : عشق یک احساس است، یک احساس مقدس

اقلیا میگوید

نکته یک احساس است

یک احساس مقدس، اما ...

نه شاعرم و نه نقاد و منتقد شعر، فقط ذوق
و استعداد ی دارم که دیگران خوشبینانه اسم
هنر رویش گذاشته اند، بخاطر دکلمه و شعر
خوانی که سالهاست و ظیفه ام شده است و
به آن عادت کرده ام، ناگزیر به مطالعه شعر
کشیده شده ام و این مطالعه در شناخت من
از این پدیده هنری موثر بوده است و کسی
این شناخت نقد گونه نیست و آنچه رالیز
کهن میگویم نظری است شخصی که میتواند
عمومی نباشد و یا از تعابیر قالبی و کلیشه‌ای
بدور بماند، این را گفتیم بخاطر اینکه شعری
خوانی و دریانت مفاهیم شعری و باز دهی آن
گرچه مستلزم شناخت جوگات و ما هست
شعراست اما با شعر شناسی فرق میکند و من
هرچند در باره شعر سخن میگویم این سخن
غیر از آن است که یک شعر شناس حرفه‌ای
و یا نقاد سخن و کلام باید بگوید، حال برویم
روی اصل مطلب ، شعر از نظر من انعکاس
هنرمندانه واقعیت های عینی زندگی اجتماعی
است که جامعه باتکر انسانی اش و طبیعت
باتمام زشتی و زیبایی اش ، در آن چلسو
میکند و رنگ می پذیرد و اگر شعری فاقد
این خصوصیت باشد شعر نیست، نظم
است که در آن فقط کلمات آرایش یافته اند،
تأمل‌پوی و کمالی از برداشتن غیر واقعی
است ارائه نمایند .
ممکن است خواهش نمایم توضیح دهید
که تلود تان از زشتی و زیبایی طبیعت

جست ؟

میدانیم که زشتی و زیبایی امری است
نسبی، انسانها آنچه را که باحالت فز یکسی
وروانی و اندیشه وی خود هم آنگنگ یافته‌اند
زیبا گفته اند و هر آنچه را که با منافع
و یا تفکر و عادت شان ضدیت داشته است
زشت نامیده اند ، پس این زشتی‌ها و زیبایی
ها مولود ساخته ذهن انسانهایی که شاعر
و هنرمند با آنان سرنوشته مشترک دارد و
علاقه مشابه سیل، زلزله، طوفان و ... همه
پدیده های طبیعی هستند و لی زیبایی‌سند،
پس اگر قبول کنیم که هنر تجسم عینی
بریده و لحظه‌ای از زندگی است . و انسان
جزیی از طبیعت موضوع حل میگردد فروغ
فرخزاد گفته خو بی دارد بچواب منتقدی که
میرسد چرا فروغ در شعر خود باز گوینده
زشتی هاست، او میگوید :

« من وقتی از کوچه ای میگذرم که فضای
مشبوع از تعفن است، نمی توانم لبست
خوبتری عطر هارا پہلویم بگذارم و رایحه
یکی از آنها را انتخاب نمایم و به خواننده
شعرم القاء کنم که در کوچه چنین رایحه‌ای
موج میزند ، من آنچه را که می بینم و احساس
میکم نشان میدهم . »
و این چیزی است که من به آن اعتقاد دارم
خواه در طبیعت باشد و یا زندگی اجتماعی
انسان معاصر شاعر .
- با چنین طرز تفکری خوبترین شاعر

غرب در جنگال جنایت

وقایع جنایی در آلمان غربی و به افزایش است

«اختطاف یا سرقت انسان بمنظور تهدید برای حصول پول نجات یکی از میتود های کانگستروانی است که در ایالت متحده آمریکا بکثرت وهمچنان بشکل ممارست و رزشی بکار برده میشود که امکان استفاده از آن در اروپا بمشکل قابل تصور است»

بتاریخ ۱۵ سپریل ۱۹۵۸ آهنگ نامه‌نبار استریمز و شکستی با اندیشمندی تمام گزار شناسان جنایی آلمان را نیز تکان داد. درین روز در شهر شتو تگارت یک کودک هفت ساله بنام یواخیم گو پینسر ناگهان ناپدید شد. این نخستین واقعه اختطاف جنایی در جمهوری فدرال آلمان بود و از آن روز به بعد تعداد وقایع اختطاف در برون کودکان زنان وبلاخره میلیون ها بچون اختطاف نیو البرشت میلیون ها بنده شهر آلمانی سال به سال روبه افزایش نهاد. تقاضای پول برای آزادی اختطاف شدگان نیز از پانزده هزار مارک (معادل سه صد و هفتاد و پنج هزار افغانی) در مورد رهایی گوپینسر تا مبلغ هفت میلیون مارک (معادل ۱۵۴ میلیون افغانی) در مورد رهایی البرشت بلند رفت.

در حسین وقایع اختطاف در آلمان نیز بمشابه «میتود کانگستری کثیرالوقوع و در عین حال مهارت و رزشی» شیوع یافت در کنار آن یکنوع دیگر و جدید این «بازی» جنایی نیز انکشاف وتوسعه یافت: سرقت یا اسیر گرفتن اولین واقعه سرقت یا اسیر گرفتن بروز ۳۰ دسامبر ۱۹۶۸ ساعت پانزده دقیقه کم شش عمر در (پاد سوایلی) سوقوع پیوست. در یکی از مراکز فرعی بانک منطوقی مردم مسلحی داخل شده سروصورتش را بایک دستمال پشمی بپوشانید و پوشیده بود. در داخل بانک سه مامور و یک نفر مراجعه کننده وجود داشتند. مردم مسلح تفنگچه کالیبر ۷٫۶۵ خودش را به علامه تهدید بقتل بچنانچه افراد داخل بانک مانع ساخته از کارکنان بانک بانکوتون تقاضا کرد. کارمند کسه نود و پنج هزار مارک (معادل دو میلیون و نود و هزار افغانی) بوی تسلیم کرد.

سپس مردم مسلح رو پوشیده آمریکانک منطوقی را مجبور ساخت بچیت اسیر باوی از بانک بیرون شود. سارق نقاب پوش به سایر کارکنان بانک هشدار باش داد: «هرگاه تا ساعت هشت شب به پلیس اطلاع داده نشود و هیچکدام واقعه دیگر رخ نخواهد داد. در غیر آن امراترا بقتل خواهیم رساند». دزد نقاب پوش پس از اعلام این تهدید خطرناک با اسیرش از بانک خارج شد و در ازدحام ترافیک شهر ناپدید گردید. آنگاه دزد خطرناک یک عراده تیرزنه را نیز ربوده اسیرش را مجبور ساخت آنرا برای اندازه و خون میله تفنگچه را در عقب سر اسیر تثبیت کرد. بدینوسیله آن مرد جنایتکار به فرارش ادامه داده تا نزدیکی واشتات رسید.

در یک جنگل کوچک پلیس آلمانی جنایی که او را تعقیب میکردند، موفق شدند موتوروی را توقف دهند. پلیس آلمانی توانستند سارق بانک را در خارج عراده پس از جنگ شدید با آتش از یاد او روند. با آنهم همینکه ماموران پلیس به عراده سرقت شده نزدیک شدند تا اسیر را نجات دهند، باناثر آمیخته باشکستی وی را مقول یافتند. جنایتکار تهدیدش را عملی کرده بود: «هرگاه تعقیب شوم اسیر را بقتل میرسانم».

تاتاریخ چهارم اگست ۱۹۷۱ در جمهوری فدرال آلمان فقط ۹ واقعه سرقت بانک صمصراه با اسیر گرفتن رخید، ولی کلمه فقط را تنها حالا میتوان در مورد استعمال کرد زیرا پس از بسن این وقایع افزایش خواهد یافت. بروز ۴ اگست ۱۹۷۱ دوتفر کانگستر بنامهای (تودوروف) و (رمل مایر) یکی از شعبات محلی بانک آلمان را در میونخ واقع جاده پرنیس ریگتن مورد حمله قرار داده و پنج نفر را اسیر گرفتند. در محل واقعه تعداد زیاد نمایندگان تلویزیونها، نامه نگاران عکس برداران و هزاران باشندنده میونخ ناظر عملیات کانگستران و پلیس آلمانی بودند. صحنه عملیاتی نهایت مهیج، تکانه‌دهنده و ناآرامکننده بود. این فاجعه در دناک در حدود یک ساعت کامل را در بر گرفت و بر اعصاب تمامی تماشاچیان فشار شدید وارد آورد. کانگستر قصی القلب رمل مایر همراه با اسیر قشنگش انگید ریل عمارت بانک را ترک داد، ماموران پلیس جنایی بروی آتش نمودند، رمل مایرنیز سلاحش را بکار انداخت، ولی بوسیله گلوله پلیس آلمانی جنایی از پا درآمد.

و پیش از آنکه جان دهد اسیر قشنگش انگید ریل را نیز با ضربت دو گلوله شدیداً مجروح ساخت. تودوروف همکار کانگستر پس از قتل رمل مایر خودش را به پلیس تسلیم کرد و بدینصورت چهار اسیر دیگر بدون جراحت از ورطه جنایت رهایی یافتند. پس از وقوع این فاجعه در دناک هر یک از بازماندگان آلمان غرب معتقد بدان شدند که سر نوشت فوق العاده شوم در استقبال شان خواهد بود هرگاه بوسیله جنایتکاران به متاپه اسیر شوند. از تاریخ ۴ اگست ۱۹۷۱ به بعد کمتر هفته ای سراغ میشود که در آن یکی از بانکها در یکی از مناطق جمهوری فدرالی آلمان متراقی با اسیر گرفتن بسرقت نرفته باشد.

در برکهای دفاتر احصائیه جنایی آلمان غرب چنین جملائی خوانده میشود: «در کشور ما هر روز سه سیف پول در بانکها وموسسات پولی با استعمال قوه باز کرده میشود، در هر ۳۹ دقیقه یک انسان با استعمال قوه تحت فشار و تهدید قرار میگردد و یا مورد حمله فطاع الظرفقان و راهزنان واقع میشود. فاجعه های در دناک و ترانزیدیهایی تکانه‌دهنده از قبیل فاجعه جاده پرنیس ریگتن میونخ خوشبختانه

هنوز خیلی نادرند و اما اگر جلوه‌های جنایی با استعمال قوه گرفته شده تواند و به جریان انکشافش همچون پنجمال اخیر بیشتر ادامه دهد در آنصورت در سال ۱۹۸۰ در طرف هرده دقیقه یک انسان بدینمقال فریبانی یک جنایت خواهد بود و مورد تهدید و فشار رهزنان و جنایتکاران قرار خواهد گرفت».

ارقام نوع دیگری از عملیات جنایی در آلمان جنایی نیز نهایت تکانه‌دهنده و دردناک جلوه میکند در جریان اینگونه جنایات نیز حرفه‌انسانی غافل، بدون آگاهی قبلی به طور ناگهانی بشکل بسیار فجیع از صحنه زندگی آرام و معمولی روزانه اش جبراً بیرون کرده شده و قربانی یکی از فجیع ترین جنایات قرار میگردد.

روزانه در جمهوری فدرالی آلمان به تعداد ۹ نفر زن مورد حمله دیوانگان جنسی قرار گرفته و با استعمال قوه با ایشان اطلاق جنسی صورت میگردد.

کارشناسان و متخصصین پلیس جنایی به اتفاق آراء درینمورد ابراز میکنند: موجی جنسی و بارهایی و آزادی‌های جنسی از شکل نابوی آن، بطور عمومی بجهت برخورد ها و مفاربت های خیلی پرشتاب وساده جنسی بین سردو جنس سیر میکنند. در بسیاری موارد زنان و دوشیزگان در مقابل اجباری اسیر میشوند که طرف مقابلشان خود را مستحق اجرای هرگونه عمل جنسی برایشان میدانند، و عکس العمل های آنان را نادرا به

حیث نشانه دفاعی ایشان قبول میکنند، زیرا مرز بین رضای اجباری ونیمه توافق اصغری با ابراز وتظاهر ترسرویی چندان واضح و روشن درک شده نمیتواند. زیاده برین بسیاری از قربانیان اینگونه قباحت های جنایی ترجیح میدهند تمام واقعه را بنهان و مخفی کنند تا از انتضاح و رسوایی و از زحمت فشار دهنده استعطاق پلیس، قاضی و والدین خویش، خود را بدین وسیله نجات دهند.

وضع وحالت عمومی در جریان یک واقعه ایکه جندی پیش در (راین لند) بوقوع پیوست، درست بهمین مثال بود: تمام تفریح کنندگان پیاده گرد در روز آفتابی با چشمان باز بروشنی دیدند که چگونه یک دسته از جوانان بزرگ دوشیزه قشنگ حمله کردند و او را مورد عمل جنسی اجباری قرار دادند.

مردم تماشاچین موضوع را به پلیس اطلاع دادند و پلیس پس از تجسس فراوان و کشفیات نامنه دارمشکل و پر زحمت جریان این واقعه قبیح و فجیع را چنین تثبیت کرد: درین واقعه دسته شانزده نفری جوانان هرزه سیم داشتند. پیش از وقوع حادثه یکی از اعضای این دسته متحرف بادوشیزه قشنگی دوگلوب رقص باصرار در صحبت را گشود

و وی را بلاخره بران واداشت تا زگلوب بیرون شده به پیاده گردی پردازد. در جریان راه پانزده عضو باقیمانده این دارو دسته بر آن دوشیزه حمله کردند و با خون سردی تمام یکی دربی دیگر بان دوشیزه عمل جنسی انجام دادند.

پس از تحقیق معلوم شد که این دارو دسته متحرف شانزده دختر جوان را بدین شکل قبیح و فجیع مورد عمل جنسی قرار داده بودند. هیچیک ازین زختران جرات اطلاع دادن به پلیس را بغرور ندادند. در برخی ازین وقایع والدین دوشیزگان مانع مراجعت ایشان به مقامات پلیسی شدند تا از انتضاح ننگین مجدد خودشانرا بنهان بردارند.

در مورد جرایم و خطا کاریهایی جنسی مانند سایر جرایم و جنایات در آلمان یک واقعیت موجود است: از هر پنج واقعه جنایی تنها یک واقعه شان به پلیس اشاء میشود. هماغه رئیس عمومی پلیس جنایی شهر کوبلن درین مورد میگوید: «احصائیه جنایی اشاء شده می گوید: احصائیه جنایی اشاء شده بپیچو چه نمایانگر واقعیت قابل اعتماد جنایتناشورده شده نمیتواند این احصائیه عساتها تعداد آن و قایمی را نشان می دهد که از طرف پلیس کشف شده اند و این احصائیه کافی و بسنده نیستند».

پس آنچه تاکنون در باره وقایع جنایی آلمان غرب روشن شده فقط قله کوه یخ است در بین بحر بکران جنایات، با آنهم همین روشنی نیز بطور واضح نهایت تکان دهنده و کالی وحشتناک است. تعداد ۱۹۵۳ نفوس آلمان غرب در مدت سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۰ در حدود ۲۰٫۰۷ فیصد افزایش یافته است. بطور عادی فیصدی وقایع جنایی نیز باید در حدود همین بیست فیصد می بایست افزایش می یافت اما برخلاف این توقع در سال ۱۹۷۰ به تعداد دو میلیون

واقعه جنایی رخ داد در حالیکه در سال ۱۹۵۳ تعداد این گونه وقایع فقط یک میلیون واقعه در سال بود، این مقایسه درست افزایش صد فی صد وقایع جنایی را نشان می دهد.

بهر اندازه که جنایات در آلمان غرب بیشتر نمایان می شود، بهمان پا به این اعتقاد بی جا و بی مورد تحکیم می یابد که مسول آن کارگران خارجی اند! بیبینیم واقعیت چیست؟ در سال ۱۹۷۰ به تعداد دو میلیون کارگر خارجی در جمهوری فدرال آلمان می زیستند و هر سال صدها هزار کارگر دیگر بان علاوه می شوند. کارشناسان خبره پلیس جنایی در صد تجسس آن شدند که آیا واقعا مسول افزایش وقایع جنایی در جامعه آلمان غرب تعداد کارگران خا رجی بنا تناسب نفوس تا آنکه در فرجام کار بدین نتایج رسیدند: مجوعی جمهوری فدرال آلمان پنج فیصد

است ولی سهم شان در جرایم کشف شده در حدود ۶۰ فی صد می باشد. مخصوصاً در جرایمی از قبیل قتل تهدید و قتل و وارد نمودن جراثیم مرگبار در قتل گویگان نوژاد مورد جرایمی ناشی از رسم و رواج های شان سهم شان بازر تر است. علل اصلی ارتکاب جرم در نزد شان زیاد تر از همه خلصت و روحیه محلی کشور های جنوبی، فقر تعلیمی، طرز تفکر، عنعنات و رسوم و رواجهایشان است که نسبت به ما خیلی فرق دارد و ایشان را از ما تجربه میکند.

علل دیگری نیز در ارتکاب جرم نزد کارگران خارجی نقش عمده بازی میتواند مثل دوری چندین ساله دسته های متعدد از وطن اصلی شان، برخورد با مشکلات دریالت منزل مطلوب در نزد فامیل های جرمی، که اکثراً رانده میشوند و همچنان عدم تماس نزدیک و کافی شان با جنتی مونت و زنان مامی این عوامل در نزد مردمی که از جنوب بکشور ما سرازیر میشوند به آسانی سبب انفجار و تبیح احساسات شان میشود که نتیجه آن قتل چنگ و وارد نمودن جراحت جسمی خطرناک و سایر جرایم و زیانهاست. البته اینگونه جرایمی که کارگران خارجی در جمهوری فدرال آلمان زیاد تر مرتکب میشوند فیصدی بلندی را در مجموع جرایم تشکیل میدهد و همچنان تبارز جرایم شدید و کثرت مجرمان خارجی در احصایه جنایی خیلی زیاد است. مجرمان خارجی اکثراً چون جنایتکاران آلمان از پنجه قانون و از شبکه امنیتی بزودی فرار نمیتوانند، زیرا بسیاری از ایشان مانند جنایتکاران آلمانی حرفه ای و ورزیده نیستند.

تقابل مجرمان خارجی در اقدام جنایت بسوی آلمان هازیان و قابل شکایت نیست ولی

کارگران خارجی باغی و سرکش شده طغیان خواهند کرد و این تضاد بین خارجییان و آلمانیان شدیدتر شده، بیشتر رشد و تکامل خواهد یافت و باعث افزایش اعمال قهر آمیز و تصادفات در بین شان خواهد شد.

بر پایه عقاید کارشناسان متخصص مجادله علیه جنایت جلو اینگونه رشد و تشدید تضاد وقتی گرفته شده میتواند که کتله های وسیع ملت آلمان خودشانرا آماده آن سازند که بیشتر ازین کارگران خارجی را مسوول و عامل تشدید شرارت و بار دوش خود شان ندانند بلکه در پی آن شوند تا با کارگران خارجی و فرزندان شان زمینه و امکانیت های تعلیمی و زندگی شایسته انسانی مهیا ساخته شود و این بدان معنی نیز هست که گرایه نژادین آلمانی نباید منازل و ابار تمناهای را که در آنها زندگی به مجرد مسکن گزین شدن یک یاد و فامیل کارگران خارجی فوراً ترک و از ایشان فراری گردند و از اینجا است که برد باری و تحمل و همچنان عادت گرفتن آشنایی و معرفت با شیوه زندگی خارجیان افزایش خواهد یافت و با ایشان کمک و معاونت خواهد شد که با آلمانیان صمیمی گردند و علاقه گیرند.

مشکل کارگران خارجی نمایانگر آنست که جلو رشد و تشدید تضاد نوشته شده زمانی گرفته شده میتواند که خود آلمانیان در راه جلوگیری از آن مساعی بگیرند انجام دهند.

آلمانیان تنها در صدد آن شوند که با خارجیان بیشتر از پیش رفتار صمیمانه و پیشامد دوستانه و زندگی مشترک اجتماعی را در پیش گیرند و بید برند بلکه این شیوه نیک زیستن و دوستانه زیستن را بیکدیگر نیز بیاموزند، تدریس کنند و بسط دهند.

تجربوت تکانهنده و ناآرام کننده این موضوع که آلمانیان تاچه اندازه درین مورد بآموزش

باید افزود که تعداد زیاد جرایم و جنایات خارجیان متوجه هموطنان خودشان است، باینصورت این موضوع برای قربانیان خارجی و آلمانی که مورد حمله قرار میگیرند چندان خاطر جمعی باز آورده نمیتواند و بهر ترتیب به علایق امنیتی ملت آلمان کمتر از تباط میاید.

ازین بررسی چنین برمی آید که هرگاه عدم مصئونیت زندگی برای آلمانی ها در جمهوری فدرال جرمی پیوسته افزایش مییابد و هرگاه جنایتکاران همیشه با جرات و قضاوت بیشتر عمل میکنند و بالاخره هرگاه هیچکس نمیتواند بیشتر ازین در درون چهار دیوار منزل خودشان با مصئونیت بسر برند مستویت اصلی آن تاگسون بدوش و بعهده کارگران خارجی نیست.

اما این وضع و حالت تا سال (۱۹۸۰) تغییر خواهد توانست و آنگاه منازعات و تعرضات دو جانبه بین ملت آلمان و کارگران خارجی نیز بوقوع خواهد پیوست.

درست همین اکنون مجامع متراکم کارگران خارجی در حال شکل است یعنی حالا نواحی معین شهر هاتوسط یوگوسلاویان ترکی ها، ایتالیای ها و اسپانویان اشغال و مسکون شده است و باینصورت در ینگو نه نواحی متراکم خارجی نشین تا سال (۱۹۸۰) در حدود شش لک از کودکان کارگران خارجی تولد یافته، رشد و پرورش خواهد یافت.

در حالیکه والدین این کودکان تاگسون عدم مصئونیت، امنیت و رفاه شان را بیشتر بدوش هموطنان خودشان میاندازند و ازینکه شرایط زندگی برایشان نسبت به باشندگان اصلی جرمی خرابتر و مشکلتتر است عدم رضائیت نشان نمیدهند و بدان قانع اند اما کودکانشان یعنی نسل دوم ایشان در برابر این عدم تساوی سویی زندگی آلمانیها و

در آلمان غرب مصئونیت و امنیت در درون چهار دیوار منازل شخصی از بین رفته و انواع جنایات به اشکال گوناگون بوقوع میرسد.



در آلمان غرب مصئونیت و امنیت در درون چهار دیوار منازل شخصی از بین رفته و انواع جنایات به اشکال گوناگون بوقوع میرسد.

گوخان، نهر و بخصو صص مها نما گاندی پس از جنگ جهانی دوم به استقلال شان نایل آمدند.

مردم و حکومت هند از همان روز های اول استقلال شان با سعی و تلاشی عظیم به احیای عظمت سرزمین شان انسد پشدند و در راه پیشرفت و تعالی کشورشان مجدانه گام نهادند. در آن روزها مشکلات عظیم و وسایل و امکانات رفع مشکلات محدود بوده ساحه ای بانسازده (۸۱۷ ۱۲۶۱) میل مربع خاک و بیش از چهار صد و پنجاه ملیون نفر جمعیت عدم موجودیت ایالات و استانها، نیاز مندی شدید به وضع قوانین در ساجات مختلف فیصدی هراس آلود بیسوادی، تکرر روز افزون نفوس بیشتر از ۹۰ فیصد روستا نشین، عدم وجود دیت صنایع ثقیله و نیاز مندی شدید به کشور های صنعتی، عدم موجودیت دیت شاهراه ها و سیستم آبیاری مدرن عدم تاسیسات استخراج معادن و صدها مشکل دیگر. اما همان طوری که گفتیم مردم و حکومت جمهوری هند دست بدست هم دادند و تساحه امکان با تلاش و تکاپو با برد باری و اینار راه هارا هموار کردند و گر مشکلات شان را کشودند و کشور شانرا در جاده تعالی و ترقی قرار دادند.

قانون اساسی هند در سال (۱۹۵۰) نافذ گردید، با اساس این قانون اساسی تقسیمات ساحوی صورت هند به هفده ایالت وده استان صورت گرفت. پارلمان هند بوجود آمد، این پارلمان مرکب از دو مجلس است. «لاک سبها» که عبارتست از جرگه «مردم» و «راجا» یا «سبها» یا «مجلس مشورتی دولت» «لاک سبها» دارای پنجاه عضو است که برای مدت پنج سال انتخاب می گردند.

«راجا یا سبها» جمله دوازده عضو توسط رئیس جمهور و بقیه اعضاء توسط مجالس قانون گذاری ایالات هند تعیین می شوند.

پارلمان هند به قانون گذاری در ساجات مختلف پرداخت و رفع مشکلات مردم را مدار و محور کارش قرار داد.

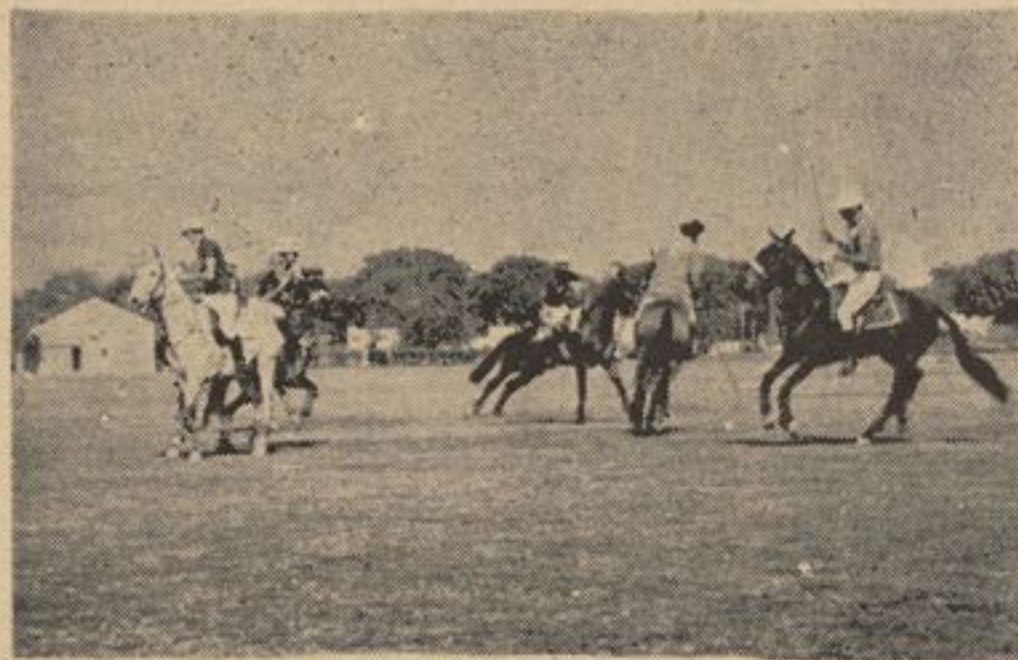
همچنین در قانون اساسی هند توجه جدی ای به حقوق اساسی مردم هند به معارف، زراعت، صنعت و سیاست عدم انسلک به پیمانهای نظامی و

نسل های امروز ادله یافته اند. جنگلهای وسیع و بیکرانه، رودخانه های کوچک و بزرگ معادن عظیم و زمین های زرخیزی که درین ساحه قرار گرفته دال بر غنای طبیعی هند است. غنای که چشم آزمندان بیگانه را در طول تاریخ خیره نموده و ساقه هجوم و تجاوز شان به این سرزمین گردیده است.

شرح عظمت و جلال افسانوی تمدن های کهن و باستانی و داستان مذاهب و معابد شکوهمند هندرا به عهده مورخ و تاریخ میگذاریم و سخن را بر سر هند امروز میاوریم.

اواخر سده پانزدهم و اوایل سده شانزدهم زمان هجوم چپا و لکران و غارتگران پر تکالی، هلندی و به خصوص فرانسه و انگلیس بر هند بود. از میان این چپا و لکران و مستعمره جویان بعدها انگلیس قادر میشود که نفوذ عام و تسامش را تقریباً بر تمام ساحه هند مستولی سازد و سرزمین هند را به حیث غنی ترین مستعمره اش در کره ارض محور سیاست استعماری جهانی قرار دهد. ولی تلاش انگلیسها برای مستعمره نگهداشتن هندوستان که میخواهند روح آزادی مردمش را با زور سر نیزه و دود و باروت با سارت کشند و موج طغیانها و عصیان های آزادی خواهی را سرکوب کنند بی نتیجه ماند. زیرا مردم آزاد میخواهند همان نظوری که در طول تاریخ کهن شان و در دوره های مشخصی علیه اسارت و بردگی مبارزه نموده اند، در ظرف دو قرن تسلط انگلیسها این سنت پر افتخار را از یاد نبرده و در جهت آزادی شان پیگرانه و مصرانه نبرد کردند قربانی دادند تا آنکه در قرن حاضر به رهبری مردان بزرگی چون تیلک

عظمت فکر و اندیشه انسانی که در نخستین روزهای زندگی انسان اجتماعی درین خاک ایجاد شده اند و با تحول و تکامل تاریخی شان تا



یکی از سپورت های معمول در هند



مسجد جامع دهلی

به مناسبت روز ملی هند

جمهوری هند در مسیر پیشرفت و تعالی

هند یا سرزمین آنسوی رودخانه و اندس که جنوبی ترین کرانه آن تادل او قیانس میبود سرزمین افسانه ها و حماسه های جاودان است.

رودخانه های «سند» و «گنگ» با جریان بیدرنگشان، گواهان عظیم ترین و پر شکوه ترین تمدن هایی اند که درین خطه از شش هزار سال پیش یکی پشت دیگری بوجود آمده و از بین رفته اند. و باین حساب تمدن های باستانی هند راهشان را در صف تمدن های «کنو سوس» (مصر) (بین النهرین) و چین باز کرده و خاک هند مقام یکی از مهد های پنجگانه تاریخ بشر را احراز نموده است.

«را مایانا» (وداها) و «او پلا» نیشادها) شاهان دیگری اند بر



لال باغ ، در بنگا لور

سازی ، خانه سازی و شهر سازی نیز بکمک مهندسی و انجیران جوان و پرتلاش هند به پیشرفت های چشمگیری نایل شده است .

در اخیر باید گفت : ماکه دوستی عنعنوی و روابط تاریخی با هند داریم این پیشرفت و تعالی هند را در ساحات مختلف به دیده قدر و تخصصین نگریسته بیست و پنجمین سالگرد تاسیس جمهوری هند را به همه مردم آن از صمیم قلب تبریک و تهنیت میگویم .



نمایی از جهیل ناگن

بیش از (۵۴۹) روز نامه و جریده در هند منتشر میشود یعنی برای هر هزار نفر بیش از (۱۳) کاپی روز نامه و یا جریده توزیع شده میتواند در سراسر هند «۷۳» دستگاه رادیو و بیش از (۹) ملیون عدد رادیو وجود دارد و همچنین در هند یک دستگاه تلویزیون و ۸۰۰۰ پایانه ماشین تلو یزیون وجود دارد.

در ساحه حمل و نقل نیز هند پیشرفت های بیشماری را نصیب شده است (۴۰۰ ۴۵۵) عراده موتور مسا فربر و «۴۰۰ ۸۶۴» عراده موتور های غیر مسا فر بر در هند فعالیت میکنند . در سراسر هند بیش از (۳۶۰۰۰) هزار میل خط آهن تمدید یافته است این خطوط شهر ها و بنادر مهم را بهم پیوند میزند خطوط هوایی هند بدو شعبه

بزرگ تقسیم شده است . یکی کار پوریش هوایی هند که خطوط هوایی داخلی را تشکیل میدهد و دیگری (آی، آی) یا ایداندا که خطوط هوایی بین المللی هند می باشد. این خطوط روزانه هزارها نفر

را در پرواز های داخلی و بین المللی معاونت میکند سرک سازی و اسفالت یکی از مظاهر دیگر پیشرفت و ترقی هند بشمار میرود . هند بکمک انجیران جوان خود تا حال قادر شده است . که بیش از ۲۰۰۰۰۰ میل سرک اسفالت شده را در استفاده مردم قرار دهد . در پهلوی سرک

حیات در هند برای همه تاسیس شده و حکومت کوشیده اند تا حدا مکان از نیاز مندی صنعتی خود به کشور های خارجی بکاهند . امروز هند قسمت اعظم ما احتیاج صنعتی خود را در داخل تولید میکند .

چیزیکه صنعت هند را کمک میکند اینست که هند از نگاه مواد خام سر شار و غنی است و وقتی مواد خام یک کشور در داخل آن به کالای صنعتی تبدیل شود دلیل عمده رونق اقتصادی میگردد . گذشته از زراعت و محصولات زراعتی هند که فابریکه های هند به مصرف میرسد ، معادن نقش خیلی عمده را در صنعت هند بازی میکنند سر زمین هند از نگاه معادن یکی از غنی ترین کشور های جهان است معادن منگا نیز ، المونیم ، سنگ تالك و بخصوص آهن و ذغال به مقدار خیلی زیاد در هند وجود دارد مخصوصا معادن آهن هند یک چهارم مجموع معادن آهن دنیا را تشکیل میدهد جمهوری هند در ساحه استخراج معادن آهن توجه خاصی معطوف کرده و اکنون هفت فابریکه ذوب آهن در بسهار - اوریسا - مادیا پردیش - مارا شترا اندرا پردیش ، گرنا تاگا و گوا با صد ها هزار کارگر مصروف فعالیت اند .

چهار: در ساحه سیاست خارجی هند همیشه کوشیده است تا پیرو راستین سیاست عدم انسلاک به پکت های نظامی بوده و با مردم سرا سردنیا در صلح و همزیستی مسا - امت آمیز بسر برد با وجود یکه هند از زمان استقلال باینسو با چین و پاكستان تقریبا باسه چنگ مواجه شده است ولی از کوچکترین فرصت ها برای صلح استفاده نموده است . نهر و فقیه ، نخستین صدر اعظم ، خود یکی از بانیان و هوا خواهان شماره یک سیاست بیطرفی و عدم انسلاک بشمار میاید ، نهر و فقیه این سیاست را صمیمانه پیروی نمود و در تعقیب و ادامه بیطرفی و عدم انسلاک لحظه ای هم درنگ نکرد .

شش - اطلاعات و کلتور و حمل و نقل در ساحه اطلاعات و کلتور نیز مانند سایر شعب اجتماعی و اقتصادی و سیاسی توجه خاصی مبثول شده است . امروز در هند تعداد روزنامه ها و جراید دستگاه های رادیو و تلویزیون خیلی زیاد تراز او ایل استقلال هند میباشد .

بقرار احصایه های دقیق

مردم جهان مبثول گردیده است . از زمان انفاذ قانون اساسی تا امروز پیشرفت های چشمگیری را در ساحات مختلف مشا هده کرده میتوانیم نخست در ساحه معارف نظر میا ندازیم :



زن هندی در ساری

امروز در هند بیش از (۴۱ ۶۸۲۳) مکتب ابتدایی و ثانوی وجود دارد که تعداد بیشتر از (۵۹۶۴۷۴۶) شاگرد در این مکاتب مصروف درس خوانی اند . و همچنین بیشتر از (۳۰۰ - ۱۷۱) نفر به تحصیلات عالی در کالج ها و یونیورسیتی های هند مصروف تحصیل میباشند . رقم بیسوادی در هند از اوایل استقلال تا کنون خیلی پایین آمده است .

دوم - در ساحه زراعت و آبیاری کوششی عظیم بخرچ داده شد . بند های بزرگ احداث گردید و نهرهای وسیع و طولیلی حفر گردید و قسمت اعظم اراضی بایر تحت آبیاری قرار گرفت . استعمال کود کیمیاوی و تخم اصلاح شده به کمک سیستم آبیاری و تکنیک های مدرن محصولات غذایی را که از مشکلات عمده هند بشمار میرفت ، بطور بیسابقه ای انکشاف بخشید تحول بی نظیر و شگرفی که در ساحه زراعت هند پدید آمد باعث رشد صنایع کوچک نیز گردید که خود قدم بزرگی در جهت پیشرفت است امروز اقلام بزرگ تجارت خارجی هند را محصولات زراعتی مانند - چای - بوزه کافی جوت و پنبه تشکیل میدهد .

سوم - در ساحه صنعت هند به پیشرفت های قابل ملاحظه ای نایل شد . فابریکه های صنایع ثقیل و

دزهر لرونکو حیواناتو په باره

د ماروزهر لرونکی دو لونه تقریبا ۲۵۰۰ ته رسېږي او هر کال څه ناڅه ۲۵۰۰۰ تنه د مار د زهر وپه اثر مري . او نیمایي برخه یی په هند پوری اړه لری په مکسیکو کښی هر کال د لږم چیچلو ۲۰۰۰۰ پیشی لیدلی کیږی چه په سلو کښی پنځه یی د مړینی سبب گړزی

کیدای او په کلی توگه ویلای شو چه دالو تونکو څخه پرته چه تراوسه پوری دهغو دزهر لرونکو ډولونو څخه پوره معلومات نشته، نور ځناوران زهری ډولو نه لری چه د انسان یا نورو ځناورانو دپاره خطرناک دی .

د حیواناتو زهر څرنگه پیدا کیږی؟
له هر څه نه پخوا دیوه ټکی باید یادونه وشی او هغه د مسموم کوونکو اوزهر وړ کوونکو ځناورانو ترمنځ توپیر دی. وروستی ډول ځناور که وڅوړل شی د مسمومیت د پیدا کیدو سبب کیږی، حال داچه لومړی ډول یوازی د خپل نیش په وسیله زهریت تولیدوی او که وڅوړل شی مسمومیت نه تولیدوی مثلا په ځینو افریقایي قبایلو کښی زهر لرونکی غڼی خوری او یا غوښه خوړوونکی الوتونکی لکه عقاب، کونک او کجیر دزهر لرونکی مارد غوښی سره زیاته علاقه لری اودا مساله دزهر پیژندلو له پلوه مهمه ده. دمثال په ډول هغه زهر لرونکی کبان چه نیش نه لری، له غذایی نظره خطرناک دی او څوړل یی د مسمومیت اومړینی سبب کیږی. ځینی نور ځناوران هم شته چه خپل زهر په محیط کښی خپروی اود خپلی مړی د مسمومیت سبب گړزی .

ځینی ځناوران دویږی او قهر په وخت کښی له ځان څخه داسی یوه ماده بهرته څڅوی لکه چنگښه چه د خپل پوستکی له غدی څخه دغه ماده څڅوی او که دغه ماده هم ښه وپیژندله شی، دزهر لرونکو حیوانا تو نړی به ډیره په زړه پوری وی او یا د «جکو» په نامه یو ډول لمر گل چه ډیره بدبو یه او غلیظه ماده له ځانه څڅوی .

لاړی تو یوونکی مار

زیات نرم بو ستکی ځانورا ناو ځینی ماران خپل زهر په محیط کښی اچوی او خپله مړی شنوی. له ټولو څخه په زړه پوری یوراز کبرا ډوله ماردی چه «لاړی تو یوونکی مار» نومیږی چه زهر لرونکی ماده په ډیری چټکی او په ۹۰ درجی زاویی

سره دخپل دښمن په سترگو کښی غورځوی اوزهری قدرت یی دو مره زیات دی چه دستر گو لار ی جذبیږی او مړی شنوی اومار ته وخت ورکوی چه په آرام خاطر سره خپل مړی تیره کړی. په اندو نیزیا کښی یوراز څسکی شته چه یو ډول ماده له ځانه څڅوی چه بوی یی میزبان ځان ته راکشوی، بیا ځان دمیزبانو د تکرانک په لار کښی اچوی او میزبان دهغه د بدن په خټلو سره شنوی او بیا په آرامه خاطر سره شنوی شوی میزبان خوری.

خونخوار هغو ماشی له ځانه څخه یو ډول ماده څڅوی چه هم دو ینو جوړ ښت کوی او هم په یوه ځای کښی دوینو ډټو لیدو سبب گړخی او په دی ډول کولای شی چه ځان په وینو ماړه کړی. میزبان پخپلو ژامو سره دخپلی مړی په بدن کښی شوری پیدا کوی، بیا خپل گیده رانښکته کوی چه زهری ماده پکښی تویه کړی. بله موضوع زهری دستگا دیا نیش دی چه دهغه په وسیله زهر د دښمن بدن ته ننوزی .

په غڼی کښی نیش په زیاتی شکل دخولی په څښه کښی دی او په لږ مانو کښی په لکیو کښی پراته دی او داد ځانوری تکامل له پلوه مهم دی ځکه چه لږم کولای شی به آسانی سره له هغه څخه هم ددفاع او هم د تیر ی دپاره استفاده وکړی. په مارانو کښی له نا مشخصو غاښونو څخه تر جگو نیشونو پوری چه تقریبا د معمولی غاښونو دوه چنده دی او په پاسنی اوری پوری نښلی دی، توپیر کوی په معمولی حالت کښی دغه دوه نیشونه دشا خواته راکا ږه شویدی مگر دقهر یا حملی په وخت کښی، غاښونه وړاندی راغور ځی اود نیزی په شان د دښمن په بدن ننوزی اود چنک په څیر د وړاندی خواته دهغه د حرکت مانع گړزی. کله کله د دښمن ددفاع په اثر د مار غاښس ما تیر ی خو سمه سټی له هغی ریښی څخه چه په څنک یسی ده، بلل غاښس راوړی .

د نیمی ورځی لمر تر زیاتو ژورو پوری سیند روښانه کړی اود هغه ترډو انکو لاندی راز راز واړه او غټ حیوانات په خا صه ښکلا لیدل کیده. هغه سپری چه دلومړی ځل دپاره په دغه عظمت او ښکلا باندي ډوب شوی ؤ، لاس اوږ دو ی او یو وړوکی او ښکلای پوست حیوان چه ځان یی پخپل پنډ پوستکی نشه ایستلی دی، پخپلو گوتو کښی را اخلی. مگر ناڅاپه پخپل لاس کښی دسونک احساس کوی او په هماغه شیبه متو چه کیږی چه حیوان څخه نیش په چټکی سره خپل پنډ پوستکی ته داخلوی .

دده دپاره چه هیڅکله یی فکر نه کاؤدغسی یو وړوکی ځانور وکولای شی نیش ووهی، دغه کار په رښتیا د تعجب وړدی، مگر غه حیرت ژرتی ژره خپل ځان نا آرامی ته پریږدی اونی موری احساس کوی چه وضع یی او ښتو نکی ده. دخپلو شو نه وپه شاو خوا کښی دزیاتسونک احساس کوی او نیم ساعت وروسته ددریدو توان نلری ځکه چه دواړه پښی یی شنوی شویدی او مخکښی له هغه چه وکولای شی رو غتو ته یی ورسوی، له ژوند څخه سترگی پټوی. (د نیش و هلو فاصله تر مړینی پوری پنځه ساعته اوږدیږی). دهغو دپاره کوم حد نشی تا کول

کبشی په زړه پورې معلومات



د مارو زهر لرونکی ډولو نه تقریبا ۲۵۰۰ اټکل شوی دی او هر کال ۲۵۰۰۰ تنه د مار د زهر په اثر مری.

جغرافیایي کیفیت

بله مساله جغرافیا یی کیفیت دی. خکه هره سیمه خان ته مخصوص زهر لرونکی خانوران لری. مثلا په یوه سیمه کبشی دمارانو په نسبت زیاتی لرم وهو نکې بیبسی لیدلی کیږی او هره سیمه د خپلو سیمه ایزو زهر لرونکو خانورانو په درلودلو سره دمار یا لرم د زهر و له مخصوص سیروم څخه استفاد ه کوی نن ورځ په ټوله نړۍ کبسی څه د پاسه ۳۰ از مویشی شته چه په دغه برخه کبسی خپل نی کوی. په زهر لرونکو خانورانو کبسی مار تر ټولو زیات نامتو دی. دمارو زهر لرونکی ډولو نه تقریبا ۲۵۰۰ اټکل شوی دی او هر کال ۲۵۰۰۰ تنه دمار چیچلو په اثر مری چه څه نا څه نیمایی برخه یی په هند پوری اړه لری. زیاتره هغه گسان دمار چیچلو په اثر مری چه بزگری کسری او غیر میکا نیزی کرنه لری اودغه په راز مار نیوونکو او ماشو مانو کبسی

تلفات زیات دی ځکه چه دنه پاملرنی له امله خانونه په خطر کبسی اچوی. دیو ډول چنگبسی د زهر و نه پرته چه الکا لوئیدی، نور هغه زهر و نه چه تراوسه پوری پیژندل شوی دی، د پروتین له ډوله څخه دی، خو تر اوسه پوری پر زیات شمیر بڼه نه دی پیژندل شوی اود انسان پاملرنه زیاتره دهغو خانورانو زهر و ته ده چه زیات خطر لری پیژندل شوی زهر و نه زیاتره د ترکیب په شکل دی او بیلی بیلی اغیزی لری اودغه موضوع دمارو د زهر په برخه کبسی بڼه صدق کوی، ځکه چه د متقاو تو زهر و او اغیزونه علاوه، مختلف انزایمونه هم پکبسی شته، ددغو انزایمونو اغیزه په بدن کبسی د زهر و د خپریدو د چټکی زیاتوالی ده او انزایم د زهر و په زیاتو جذب بو کبسی مرسته کوی.



ځینی سیندی حیوانات دنورو ځانورانو دپاره خطر ناک دی مگر د انسان دپاره بیا زیات زهر لرونکی نه دی.

پاره زهر) نومیږی. دمار په زهر و کبسی ددغی مادی موجودیت ددی سبب گرزی چه بنکار شنه شی او مارو کولای شی چه په آرام خاطر یی پتر ستونی تیر کړی.

د زهر و اغیزه

زهر یوه نسبتا غلیظه مایع ده چه زیاتره یی ژپ او کله سپین رنگه وی او یا بیخی رنگ نلری او اندازه یی له یوه څخه تر پنځه سانتی متر مکعبه پوری ده. مارد نیش و هلو دغه راز دمړی دهضمولوسره هم

مرسته کوی او ددی سبب گرزی چه مړی ژر تیره شی او په بڼه تو گسه هضمه شی. له بلی خوا دمار په زهر و کبسی دقر مزی گلو بلو نسو نسجن خرابوونکی او حل کوو نکې مواد د زهر و دځای په ځای پاتی کیدو سبب گرزی او تر ټولو خطر ناک هغه زهر دی چه د عضلاتو د فلج کیدو سبب کیږی او علت یی یوه ماده ده چه «نورو توکسین» یا (د اعصابو د پوخت کبسی زیاتره خپل ټول موجود زهر ددینمن په بدن کبسی تزریقوی خو کله کله یی اندازه کمه وی او پیا هم کله ددی امکان شته چه مار په چا بانندی نیش و لکوی یی له دی چه زهر و یوه ځانکه بدن ته ننوزی که دغه زهر و چه شی، په سلو کبسی له ۱۵ څخه تر ۴۵ پوری یی د ټولسی اندازی دوزن سره برابر پری او په دغسی حال او دتودو څی په متنا سبه درجه کبسی، کیدای شی چه خپل زهریت تر څو کلونو پوری وساتی. د زهریت درجه دمار دنو عیت، سن، سړی، فصل او نورو عواملو سره توپیر لری.

دنبینو له نظره، مار چیچل دمار د نوعیت له مخی توپیر کوی، ځینی نینی داسی دی: په چیچل شوی ځای کبسی سخت درد، پرسو بچه پرله پسې زیات او خوربزی او تر پوستکی لاندی دوینو توئیدل.



اغزی ارونکی کبان د سیندو نو له ډیرو خطر ناکو زهر لرونکو حیواناتو څخه دی چه د خپلو اغیز یوه وسیله د خپل بنکار بدن ته زهر انتقالوی.

عمومی نینی دخوابدی، د زیاتسې تری د احساسولو، خولی را پیدولو او تپې سره پیدا کیږی. دغه نینی دخپل سختوالی سره سره، زیاتی خطرناکی نه دی او په دغه حال کبسی دتداوی احتمال شته مگر که دغه لاندینی نینی ولیدلی شی، دمار چیچلی سړی وضع خرابه ده: دشو نوبی او مخ سو تک اوو چوایی، دوینو د فشار تپو الی، تشنج او یا سخت عضلاتی انقباضونه د بدن له سوړیو څخه دوینو توئیدل، سالتدی او د بدن درنگ شته کیدل.

تلفات او مخنیوی

دمړینی علت بنیایی دمار غزه دوینو توئیدل وی چه کله کله له مار چیچلو څخه دوولس ورځی ورو سته پیږی. که زهر له هغه ډول څخه وی چه اعصابو ته زیان ورسوی دسترگو د کوروالی، دسترگو دپنو دتوئیدو، په خبرو کبسی داختلال، په سختی سره دډوچی، دتیریدو، دخو لسی داوبو دتوئیدو، دخوا بد یو، دساد اختلال دغاړی د عضلا تو دشنبیدو او بالاخره دساد خنډیدو اود زړه ددریدو او مړینی سبب میږی. هغه ماران چه په اوبو کبسی او سپری، لږ زهر لری اوله همدغه امله دمار چیچلی سړی دژوندی پاتی کیدو احتمال زیات دی.

دمار چیچلو په صورت کبسی دتداوی دپاره باید له دغو دریو لارو څخه کاروا خیستل شی: د جذب میزان کم شی، د زهر و اغیزه له منځه یوړل شی او نینوته تسکین ورکړی شی.

تجربې ښودلی ده چه دمار چیچلی ځای پری کول یا رودل گټور دی. د چیچل شوی ځای یا سنی برخه کلکه وتری او د صلیب په شکل یی پری کړی اود تیو درودلو په دستگا او یادخولی په وسیله دامکان تر حد و پوری زهر راو باسی. د «نور و توکسین» د زهر و په نوعیت کبسی جذب یی دومره چټک دی چه دثانیی مساله مطرح ده.

تول شوی ځای په هره ۱۵ دقیقه کبسی سستوی ترڅو دوینو له

قهر مانی به نام تارزن



«تارزن» در واقع، بیانگر گو نه-یی احساس گریز در مغرب زمین است - گریز از جامعه صنعتی و خصوصیت‌های آن . این قهر مان از طرف گروهی از تجلیلگران ادبی به تبعیض گرای و بر تر پنداری نژاد سپید متهم شده است . از یورو به قصه های کار نامه های این قهر مان ، یا به پاره یی از قصه هایش در برخی از کشور ها روی خوش نشان داده نمیشود . شاید این اتهام به جا باشد، ولی «تار زن» پهلو های مثبت بسیار دارد . او دروغ نمیگوید ، به کمک درماندگان می شتابد ، فریب و نیرنگ را نمیشناسد و دلیر و با شهامت است . به يك سخن میتوان گفت که این قهر مان درون متضاد آفریننده خودش را منعکس میسازد درونی که به نوبت خود ، انعکاس جا معه یی میتواند بود که «ادگار - رایس بره» آفریننده این قهر مان در آن زند گی میکرد .

چه کسی وجود دارد که نام «تار زن» را نشنیده باشد؟ زیرا نام هیچ قهر مان داستانی، برابر به نام (تارزن) در سرا سر جهان و در میان ملل گو ناگون برای مردم آشنا نیست. با اینهمه ، کمتر کسی وجود دارد که نام آفریننده این قهر مان جالب را بداند .

مردی که داستانی «تار زن» را نوشت ، «ادگار رایس بره» نام دارد پیش از فریده شدن «تارزن» قهر مانانی چون «دون کیخوت» ، «گالی ور» ، (روبسون کروژو) و دیگران وجود داشتند ، ولی همینکه «تار زن» در جهان قصه ها پدیدار شد ، در زمینه آوازه و شهرت گوی سبقت را از همه ربود - کود کان ، بزرگسالان ، زنان و مردان به این

قهر مان جنگلها سخت دل بستگی نشان دادند . «ادگار رایس بره» پیش از

نوشتن قصه های «تار زن» هرگز چیزی ننوشته بود. اصلا در خانواده او کدام چهره ادبی وجود نداشت. پدر «ادگار» در شر کتسی در شیکا گو کار میکرد . «ادگار» در سال ۱۸۷۵ به جهان آمد و به علت تنبلی و باز یگو شی چندین بار از مکتب اخراج شد.

هنکا می که مکتب را به پایا ن رسا نید ، در يك اکادیمی نظا می شامل شد ، در اینجا به سختی زیر تأثیر گفته ها و حکا یتها ی قوماندان اکادیمی قرار گرفت . این قوماندان در جنگ با قبایل سر خپو ست «سیو کس» و (اپاچی) زخمپا یی بر داشته بود .

«ادگار» در بیست سالگی شامل سواره نظام اضلاع متحده امر یکا شد . ولی از کارش بسیار ناراضی بود و هنوز يك سال را پوره نکرده بود که از وظیفه استعفی داد .

روز سی و یکم جنوری سال ۱۹۰۰ «ادگار» با دختری به نام «ایما» ازدواج کرد و تصمیم گرفت زند گی تازه یی را آغاز کند ولی واقعیت با آرزو های او سر ساز گاری نداشت و او ناگزیر رشد به حیث پولیس خط آهن به کار بپر دازد . این کار «ادگار» همانند کار های

دیگر او کم دوام و زود گذر بود . وی به زودی ازین کار خسته شد و به کار های دیگر روی آورد . مدتی نمایندگی فروش چراغهای برقی را به عهده گرفت . سپس شیرینی فروش شد . سر انجام دوا فروشی را پیشه خودش ساخت . به اینهم بس نکرده به نمایندگی توزیع قلمتراش روی آورد .

اما این کار ها سودی نداشت و «ادگار» ناگزیر شد جوا هرات زنش را گرو کند و برای خود شان و کود کان شان خوراک تهیه نماید . سر انجام ، در سن سی سالگی به نا کار میشس اعتراف کرد و خانواده اش را نزد پدر و مادر خودش برد تا به خرج آنان زند گی کنند .

در همین هنگام به فکر نوشتن افتاد . خودش درین باره مینو یسد «من فکر میکردم که برای مردی با لغ ، تندرست و نیرو مند اختیار کردن نوشتن به حیث شغل شرم آور است از یورو ، از نوشتن خودم به کسی چیزی نگفتم . هیچ کسی کمک نکرد اصلا هیچ کسی ، حتی نزدیکترین دوستانم ، نمیفهمیدند من چه میکنم»





در سال ۱۹۱۲ مجله «آل استوری»
 قصه «در زیر مهتابهای مریخ» را
 به چاپ رسانید. «ادگار» این داستان
 را با تمام امتیازاتش به چار صد
 دالر فروخت.

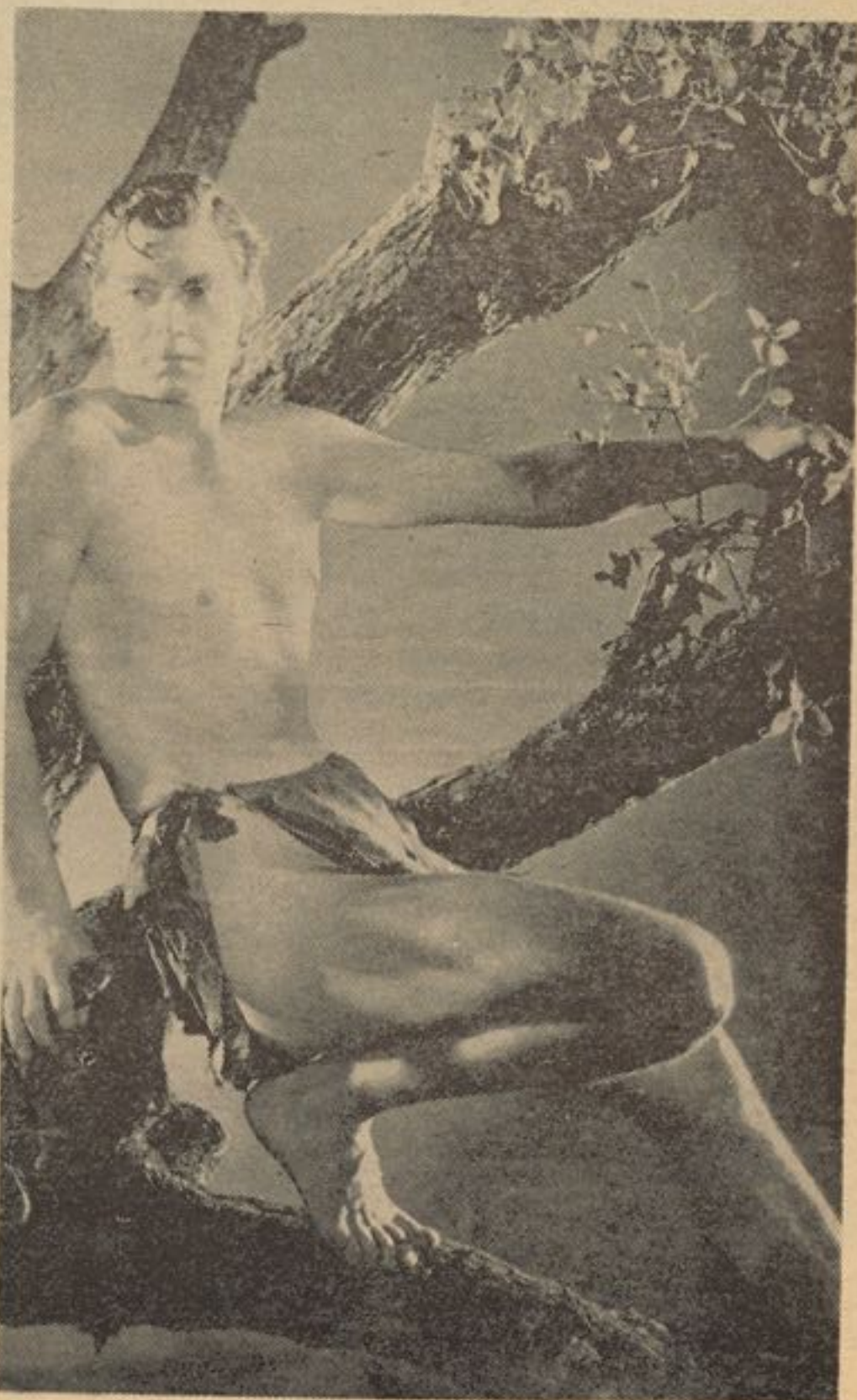
«ادگار» در بر تواین پول خودش
 را در کتا بخانه عامه شیکا گودر
 لابلائی کتابها غرق کرد تا برای
 داستان «یاغی شهر تار زن» مواد
 گرد آورد. این داستان سر گذشت
 یک شهزاده گمشده در قرون
 وسطا ست. داستان «یاغی شهر
 تارن» پنج بار از طرف نا شران
 رد شد.

«ادگار» به سو مین تلاش
 خودش دست زد و داستان (افریقای
 سیاه) را نوشت. درین داستان
 یک زن و مرد انگلیس برای یک
 ماموریت مخفی با کشتی مسافرت
 را برای زنش آشکار ساخت.

برای اینکه از نام خودش حفاظت
 کرده باشد، نام مستعار «لو بیای
 عادی» را برگزید و منظورش ازین
 ترکیب «یک مرد معمولی» بود.

نخست در پاره مرد خوش
 سیمایی که «جان کار تر» نام داشت
 قصه هایی نوشت. این مرد به ستاره
 مریخ میرود و دل شا هدخت زیبای
 مریخ را میر باید. نوشتن این
 قصه ها یک تمرین خوب تجار تی
 بود. خودش میگوید «من برای این
 نمینو شتم که به نوشتن نیاز مند
 بودم. همچنان نوشتن من به خاطر
 دل بستگی به نوشتن هم نبود.»

او از نوشتن قصه ها حتی به
 زنش نیز چیزی نکفت تنها هنگامی
 که مجله «آل استوری» به نوشته
 های او علاقه نشانداد، راز خودش
 را برای زنش آشکار ساخت.



برانگیخت. وی در شاخه بلند
 درخت کودک را به سینه فشرد به
 زودی عزیزه مادری بر کودک اثر
 گذاشته و در اغوش جانور وحشی
 خاموش شد.

بعد تر، گر سنگی خلی بین آندو
 را از میان برداشت و فرزند یک
 لارد انگلیسی از پستان یک میمون
 شیر خورد.

میمو نها کودک را «تار زن»
 نامیدند این دو کلمه در زبان آنان
 «سپید پوست» معنی میداد. کودک
 در جنگل بزرگ شد. در آغاز برای
 او دشوار بود که مانند مادر خوانده
 اش از شاخه یی به شاخه یی بپرد.
 ولی به زودی توانست به مقام
 پادشاهی میمونها برسد.

بقیه در صفحه ۵۸

میکنند. ولی در راه کار کنان کشتی
 دست به شورش میزنند و زن و مرد
 را در محلی در «ساحل طلا» یا (انگولا)
 از کشتی پیاده میکنند. در اینجا مرد
 انگلیسی مورد حمله گوریلای بزرگی
 قرار میگیرد. در نتیجه برای
 عمسرسش یک تکان عصبی پیدا می
 شود و او کودکسی بجهان میا ورد
 این زن یکسال بعد می مرد
 شوهرش نیز توسط یک
 دسته از میمونها به قتل میرسد
 کودک بیچاره بیگس و بی پناه در
 جنگل میماند.

میمون ماده یی به نام «کالا» که
 چوچه خودش را گم کرده است،
 پسرک را میبرد دارد. «وقتی میمون
 ماده پسرک را برداشت، گریه های
 کودک احساس عام مادری را در او

شهر ما بسوی عمران وانکشاف

از گل احمد ذهاب نوری



نمونه‌هایی از عمارات که مطابق نقشه‌های ساختمانی اعمار گردیده

طوریکه در همه ساحات، انکشافاتی رونما گردیده، شهر نیز بسوی، اصلاح، عمران و انکشاف پیش

میرود. در این راهور معلوماتی پیرامون نامگذاری مناطق شهر و قیمت‌گذاری عمارات، گرد آورده‌ایم، که از نظر شما میگذرد.

بنیادنی عبدالواحد مدیر نوسازی بنیادنی در پاسخ سوالی راجع به بنیادنی نامگذاری شهر گفت:

هیاتی مختلط و خبره، نام‌های تاریخی از مفاخر، دانشمندان و رجال

بنیادنی کابل درین اواخر نقشه‌های تفصیلی، برای هر منطقه شهر ترتیب کرد که در آن نامگذاری و شماره بندی جدید سرك‌ها، جاده‌ها و مناطق نشان داده شده است. بعد هیات‌های موظف، برویت این نقشه لوحه‌های نامگذاری و شماره بندی را در آغاز و انجام هر سرك فرعی و عمومی، برای استفاده شهریان نصب میکنند. مدیر نوسازی ضمن یادآوری از تکمیل نامگذاری و نصب لوحه‌های قسمتی از شهر کابل افزود:

در پهلوی نصب لوحه‌ها، بالای دروازه هر منزل شماره نیز تعلیق می‌شود. تا علاقمندان، خود شهریان پولیس، اطفائی و سایر کارکنان امور اجتماعی، بدون سرگردانی منزل مورد نظر را یافته بتوانند.

بقیه در صفحه ۶۱

● ازین پس پلان بیست و پنج ساله عمرانی کابل قدم بقدم تعقیب میشود

● مشکل بی‌نامی اکثر مناطق شهر کابل رفع گردیده است.

● قیمت‌های مناسبتی، اپارتمان‌ها، سراها و سایر عمارات از طرف هیاتی مجدداً تعیین میگردد

● برای جلوگیری از اتلاف حقوق دولت اقدامات اساسی صورت گرفته است.

بی‌درآن آباد گردید اما قیمت حقیقی این عمارات کمتر، در دفاتر رسمی ثبت شد، و از همین رو قسمتی عایدات دولت که باید ازین راه جمع‌آوری میگردد همیشه پایمال می‌شد.

از آوان آغاز رژیم جمهوریت،

شهر محل زندگی ما، گوشه‌یی از کشور ما و بالاخره جایی است که شب و روز ما، در آنجا میگذرد.

... و این شهر، کابل است، مرکز کشور ما، کابلی که همه امور اداری و اجتماعی کشور، از همینجا اداره و تنظیم میگردد، پلان‌های اساسی تنظیم و مورد اجرا گزارده میشود قبل ازین حصص مختلف شهر ما مناطق و جاده‌های آن بنام‌های کهنه عا میانه و عجیب و غریبی یاد میشود. مثل:

کوچه موجی پرها، شور بازار، بارانه، گاه فروشی، کلالی و امثال این نام‌ها، که کمتر ارزش تاریخی دارد و کمتر میتواند رهنمایی خوبی برای سیاحین و حتی خود هموطنان و کارکنان امور اجتماعی باشد. در پهلوی آن، شهر طی سالیان متمادی قدم بقدم وسیع شد، عمارات خامه، پخته کاری و نو کهنه



و این هم منزلی قدیمی و بدون نقشه در شهر ما ...

دختری با تصمیم شکست ناپذیر

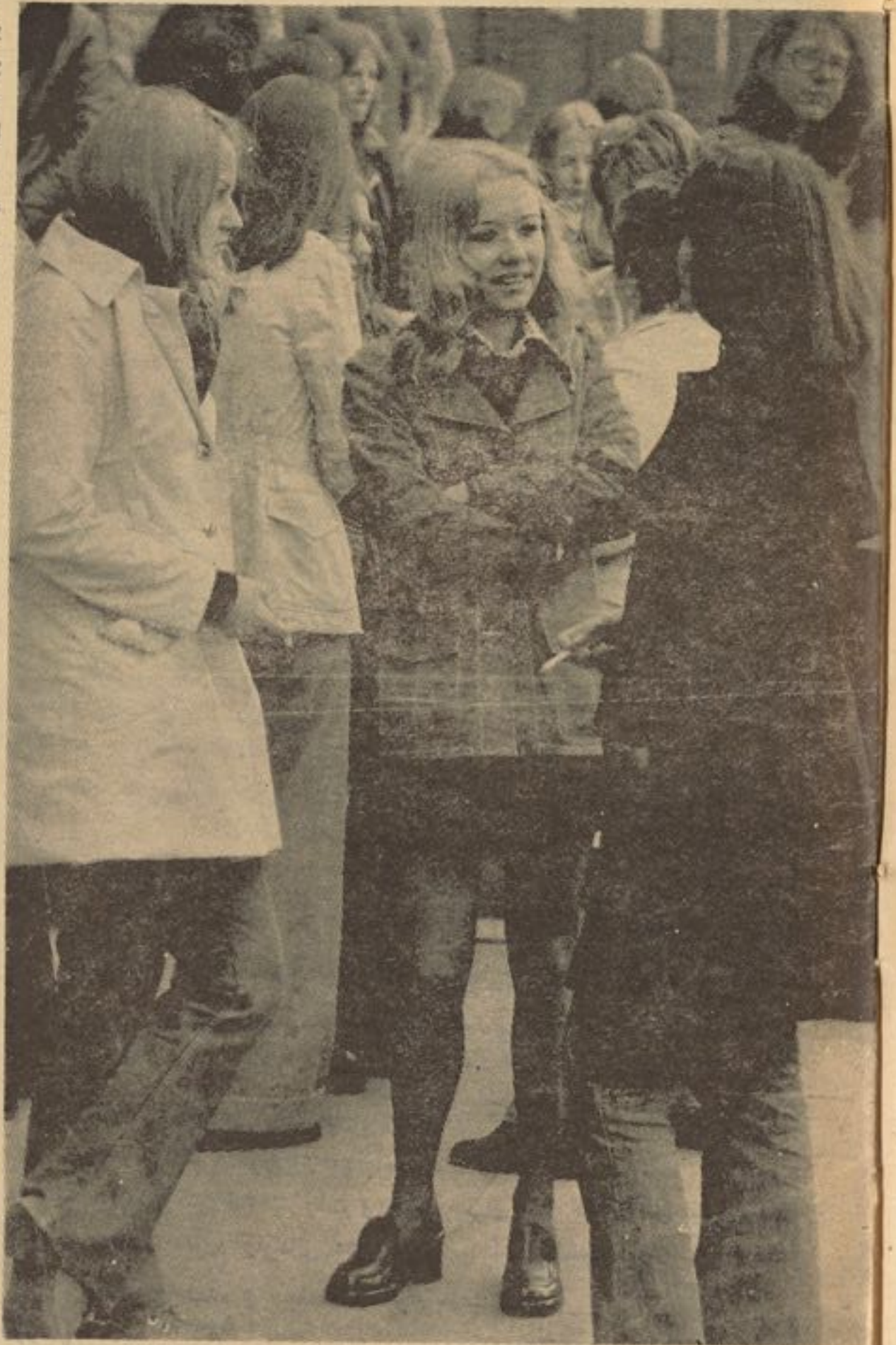
وی با وجود مشکلات اقتصادی و موانع والدینش در جستجوی فرا گرفتن دانش است

تاز حجم مشکلات اقتصادی شان کاسته شود تا بعد از آن دختر دو می شان مکتب را بخوانند اما انگلیکا عشق و علاقه عجیب به فرا گرفتن علم و دانش دارد مشکلات اقتصادی موانع پدر و مادر نمیتوانند سد راه تصمیم وی قرار بگیرد. او دوره ابتدائی را بدون مشکلات پیاپی آن رسانید ولی پدر مادرش مانع گردیدند که بعد از این درس نخواند کار کند

در آشپزخانه کوچک که کلکین های آن بپایه سفیدزینت داده شده است بر علاوه لوازم کار آمد می باشد. خانم مارلی در شهر از قبیل پپاله بشقاب و غیره افاق نشین خانم مارلی با شریک و فرزندانش نیز می باشد. خانم مارلی در شهر



انگلیکا در یکی از تفریحات فامیلی که با پدر و مادر و خواهر کوچک اش سهم گرفته است.



انگلیکا در وسط با همصنفان خود دیده میشود

دریا در منزل والدینش زندگی میکرد در همانجا اولین فرزند شان متولد گردید و اسم آنرا انگلیکا گذاشتند فعلا که در شهر هامبورگ زندگی میکنند، حیات روزمره شان بو سیله معاش خانم ماری از ناحیه کار در فابریکه سگرت سازی و شوهر بسته کارش تا مین میگردد. بزرگترین دختر شان انگلیکا میباشد پدر و مادر انگلیکا آرزو دارند که دختر بزرگشان انگلیکا بعد از دوره ابتدایی مکتب کار کند

بقیه در صفحه ۸۵

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

نمانده است. سالون انکار نبرد
گاهی بوده است که نبرد دیگرذآن
پایان پذیرفته است.

عمه یا حوصله بشقابهای آلوده
به غذا را در یک گوشه روی هم انبار
کرده است و بدون اینکه نگاهی بمن
بیندازد و یا از من بخواهد کومکش
کنم سرگرم مرتب کردن مبل ها
و چوکی ها است.

وقتی میخواهد سالون را جاروب
کند نیم نگاهی بمن می اندازد
و می پرسد:

- این وضع ادامه پیدا میکند؟
بابی حال می پرسم:

- کدام وضع؟
اینکه تو همیشه مهمان دعوت
کنی و همیشه این وضع بوجود
بیاید؟

میگویم:
- بلی ادامه پیدا میکند.

گوشه چادرش را دور گلو نش
می پیچد و نوک آنرا می آورد روی
سرش، در حالیکه کمر خشکیده اش را
خم کرده است و فرش اتاق را
جاروب میکند بزمزمه میگوید:

- اگر اینطور است، یک خدمتگار
باید در این خانه باشد، کسیکه
بتواند چاره این کثافت هارا بکند.
- کدام کثافت هارا؟!؟

بقیه در صفحه ۵۶

و تاکناره های لب من می آید. تند
اما بیصدا از اتاق بیرون می آیم.
میتروسم سیما ناگهانی بیدار شود
و مرا در کنار خود باچشمان آلوده
به اشک ببیند. بطرف سالون میروم
و گریه بیصدای من هنوز ادامه دارد
و دانه های اشک پشت هم روی
صورت من می لختند و آرام آرام وجودم
را آرامش می بخشد.

عمه در سالون است و آنجا را
مرتب میکند. کارش را تازه شروع
کرده است. وضع سالون بقدری
درهم است که از دیدن آن وحشت
میکم. یکی از چوکی ها شکسته
و مقداری برنج و یک قطعه گوشت
روی یکی از مبل های یکنفره پخش
شده است. قالینی که روی سالون
فرش است، بدرستی دیده نمیشود
خاکستر سگرت، سگرت های نیم
سوخته دانه های برنج، تکه هایی از
گیلاسها و بشقابهای شکسته فرش
دیگری روی فرش اتاق گسترده
است. چراغ پایه داری که در گوشه
سالون بود، پایه اش خمیده است
و تقریباً چیزی از حباب چراغ باقی

نمانده است. وقتی چشمم
را باز میکنم میبینم از جایش بلند
شده است. با اینکه میدانم سوالم
احتمالاً است، اما با اینهم می پرسم:
- مهمانان رفته اند؟

سرش را تکان میدهد و میگوید:
- ها!
بعد می پرسد:

- حالت بهتر است؟
میگویم:
- بهتر است.

آنوقت از جایم نیم خیز میشوم
و میخواهم از رخت خواب بیرون
بیایم.

عمه اول نگاه میکند و بعد
میگوید:
- بهتر است استراحت کنی.

و آنوقت از اتاق بیرون میرود.
من بی اعتنا به توصیه او، بلند
میشوم و روی دو پایم می ایستم،
زانوهایم سست و بی حال است
و بدنم میلرزد، باین هم خودم را
بطرف در می کشم میخواهم خبری از
سیما خواهرم بگیرم، خواهر بیچاره

که نمیداند چه حوادثی دور و برش
اتفاق می افتد. از راهرو میگذرم
و بیصدا وارد اتاق سیما میشوم.
نگاهم بصورت معصومش که از زیر
لحاف بیرون مانده است می افتد.

مژه هایش بسته است و آرام و مرتب
نفس میکشد. لحظات متضادی،
نمیدانم چه مدتی، همانجا می ایستم
و فقط نگاهش میکنم. نگاهش میکنم
و می اندیشم که سالها پیش من هم
مثل او بوده ام. حتماً مثل او، پاک
و معصوم و بیگناه، که نه راه بسوی
آلودگی داشته ام و نه آلودگی راه

بسویم باز کرده بود. ولی حالا چه؟
حالا چه هستم؟ در واقع هیچ. فقط
موجودی هستم بنام یک دختر، دختری
که شرافت و زندگی و سعادت خود را
باخته است و در بدنامی و سیه بختی
غوطه ور شده است. اشکی که دور
چشم حلقه بسته است، اول بصورت

پرده ای در می آید و بعد گرد میشود
و از گوشه چشم روی گونه ام میگذرد
و تا سرحد جنون کشیده است.

وقتی چشم باز میکنم، میبینم در
اتاق روی بستر دراز افتاده ام.
اتاق نیم تاریک و نیم روشن است.
عمه کمی دورتر از من روی دوزانو
نشسته است و چشم بمن دوخته
است. لبانم حرکت میکند و میخواهم
بپرسم چراچه شده است؟ اما صدای
از گلویم خارج نمیشود. عمه ساکت
است و حرفی نمیزند، من لحظه ای
نگاهش میکنم و بعد دوباره چشمانم
را می بندم و در ذهنم به جست و جو
میبپردازم و بیاد وقایع گذشته
می افتم، گذشته بسیار نزدیک،
گذشته که شاید بیش از چند ساعت
از آن نگذشته است، چند ساعتی که
من از آن بیخبر بوده ام و در بیخبری
گذرانده ام. مژه هایم را دوباره
از هم باز میکنم و نیم نگاهی به بیرون
بسوی شیشه های ارسی می اندازم.

هوا روشن شده است، اما آفتاب
زردی نزده است، معلوم است که
من تا پایان شب، تا کبودی سحرگاه
از خود بیخود دیده ام. یادم می آید
از شب، از اوایل شب که مهمانان
آمده بودند، از زنان و مردانی که
می خندیدند و قهقهه میزدند و از زنی
که تعادل خودش را از دست داده و یک
گیلاس و دو بشقاب روی میز را
شکست. بعد یادم می آید از محسن
خان و از خودم که از اتاق به حویلی
رفتم و حتی آن زمزمه های گنگی که
دنبال ما شد، از خاطر میگذرد.

و آنوقت ... آه ... آنوقت حرفهای
محسن خان در گوشم صدا میکند،
درست مثل اینکه خودش آنرا تکرار
کند: ... ولی این زن عمه تو
نیست ... معشوقه پدرت است،
یعنی معشوقه پدرت بود ...

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است، اما جلو
خودم را میگیرم. نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیزهایی درباره او
و پدرم میدانم. حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد. اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است.

آقای دیدبان!

«روزنه ای بسوی تاریکیها» نمایشگر درد های جامعه ما است.
من از خوانندگان یاد داشتهای لیلا هستم که با کوشش شما تنظیم
میشود.

سرگذشت لیلا، سرگذشت غم انگیزی است، سرگذشت دختری
است که فریب مرد هوسبازی را خورد و زندگی خود را تباه ساخت.

من از لیلا برادرانه میخواهم که زندگی خود را از نو آغاز کند
و با زندگی بادید دیگری بنگرد. زیرا او باید بداند که در زندگی گذشته
کشور ما، مردانی مثل جواد، چون لکه های سیاهی بودند که در هر گوشه

و کنار بچشم میخوردند و حالا با تغییر زندگی جامعه ما، بدون شك این
لکه ها از بین خواهند رفت و دیگر دختران ساده ذلی مثل لیلا، فریب
نخواهند خورد و مردانی مثل جواد نخواهند توانست این چنین با سر

نوشت و آینده و سعادت دیگران بازی کنند.

سراج الدین - ج

متعلم صنف یازده لیسه خان آباد



عاش توأم با خسرانات در کشور
بیشتر شده و مدنی چرن امریکا
عجیب می نماید ولی باز هم نمیتوان
از آن انداز کرد .

این اعمال اولین بار تحت
عنوان « علم » رواج یافت ، حتی
تصمیم گرفتند در بعضی از فاکولته‌ها
تسخت عنوان (استر و لوزی)
این موضوعات را تدریس نمایند .
درین بحث از تاثیر سیارات و
ستاره‌ها مطالبی تدریس میکردید .
طرفداران علم مخفی یا اکولتوز
تصمیم گرفتند در روزی روز عملیات
خود را بدیگران بقبولانند . حتی
تبلیغات آنها برای ابتدائی ترین
قبایل نیز قابل قبول نیست . زیرا
حتی جوامع خیلی ابتدائی و خرافاتی
هم بیشتر از عمل‌ها و عکس العمل
های طبیعی متأثر شده و معتقدت
شان ریشه عینی داشته است .

در ممالک اروپای شرقی هم برای
تحقیق موضوعات مربوط به علم
مخفی کتابخانه هائی بمیان آمده
است تا بوسیله مطالعات اسرار این
مباحث را کشف کنند .

در سانفرا نسیکو هم یک
مؤسسه علمی بنام (مرکز مینافزیک)
بوجود آمده که در آنجا کتاب
های زیادی بچاپ میرسد و جمع
آوری میشود ، این جمع آوری‌ها
ماهانه بیست و پنج هزار دلار خرج
درد این کتاب‌ها در باره استرولوژی
عیرو مانتیا (طلسمات) معطر مات
در باره اشعه کیهانی و رادیواکتیوی
و سیستم ایزو تیریک که بنام کاپالا
یاد میشود ، مباحثی دارد . بعضی
از مؤسسات نشر و طبع کتب بخاطر
تجارت مطالب پر از توهم و رعب و
هراس را در کتابها گنجانیده ازین
طریق پول هنگفت بدست آورده‌اند
حال خواننده در لابلای این کتاب‌ها را
راه خود را گم میکند و نمیداند کدام
کتاب با ارزش است و کدام بدون
ارزش و تخیلی ، حتی در بعضی از
پوهنتون‌ها تدریس این مطالب شکل
تبلیغاتی را بخورد گرفته است ،
چنانچه در نیو یورک در یکی از
پوهنتون‌ها شعبه ای بنام اسرار
جادوی سیاه افتتاح شده . درینجا
بوجود آوردن اشعه برنگ های
عجیب ، سو جود آوردن بعضی از
کریستال‌ها و تاثیر نباتات چیزهایی
ژ و نون

ترجمه : زلمی نورانی

جادو و جادوگری (در دنیای متمدن امروز)

مختلف بیرو مسالك مختلف جمع را بنام « هنر جادوی سیاه » اجرا
میشوند . یک زن و یک مرد جادوگر میکنند .
نمایشات عجیب و شگفت انگیزی گرچه بسیار اجرای این قبیل

در لوز ویل در منزل یک افسر
جوان امریکا بی شب های یکشنبه
مهما نانی گرد هم جمع میشوند .
نصف شب به زیر زمینی
منزل که دیوار های آن پانکه های
سیاه پوشانیده شده و در وسط زیر
زمینی آتش افروخته شده است
پانین میشوند ، در مقابل یکی ازین
دیوار ها که رنگ غلیظ ارغوانی
دارد مجسمه های عجیب و غریبی که
بشکل هرولا است گذاشته میشود
مهمانان مخصوص این شخص با
باشیدن مواد محترقه بشکل پرور
بالای آتش شعله های آتش را
تسکف میسرسانند . و وراد
مخصوص را می خوانند .

در اوکلند کالیفرنیا هم گروه‌هائی
است که در شب‌های مهتابی آنهم شب
چهارم دهم آتش ها افروخته و گرد
آن میرقصند .

در نیو جرسی نیز ازین قبیل
رقص ها صورت میگردد و کسانی که
بچنین اعمال دست میزنند در چنان
وضع روحی قرار میگیرند که خیلی
تماشایی است . بعضی صبح وقتیکه
اشخاص دیگر به این محل می‌آیند
بشک های را می‌بینند که پوست
میکنند که حلق آویز گردیده اند .
شده و خروش های را مشاهده
در معبدی بنام « زبا ندار هاء »
در شیکاگو هر هفته یکبار مردمان



راوی در انشای برگزار کردن تشریفات مخصوص جادوگری



تدریس میشود. در بعضی ازخانهها دیکور هایی بشکل مغارهها درست کرده اند و ادعا میکنند که روح شیطان را میتوانند احضار نمایند در آنجا صدها نفر را با اعمال عجیب خود معتقد میسازند.

از مراکز مشهور جادوگری کلیسای ((ساتانا)) در سانفرانسیسکو میباشد که از طرف يك مرد ۴۲ ساله بنام (انتن زاندر لای) در آنجا

نمایشاتی دایر میشود. این شخص برای اعمال خود جواز نامه دارد. این شخص جادوگر سانفرانسیسکو لقب یافته است و در حدود دهه هزار نفر مرید دارد. اتاق های مخصوص معبد این شخص دیوار های سیاه دارد و پر از اسلکت های مختلف و رسم های عجیب و وحشتناکی است این شخص مریدان جدید را میپذیرد



یکی از مریدان لای عملیات جادوگری را اجرا میکند شماره ۴۶

لاوی میگوید که (اگویزم) يك چیز مقدس است. در وجود هر انسان قوه و جود دارد که اجباراً باید از آن اطاعت کرد.

شخصی بنام ریموند بو کلند) معتقدات این گروه را يك نوع فلسفه علمی میدانند و میگویند که عقاید مردمان قدیم در مورد از باب الانواع ناشی از همین قوه بوده است.

در سال ۱۹۷۱ عالم مذکور در قصبه لانگ ایلند او لین موزیم (سراز علم مخفی) را تأسیس کرد. روانشناسان نتوانسته اند بدین

جادو گر زنی بنام تارلا که بنام «فیس جادوگر» معروف شده است

موضوعات معتقد شوند، آنها تاثیر این موضوعات را بالای روحيات مردم ناگوار اعلام کرده اند. عمده دیگری این نمایشات را فقط تنوعی برای زندگی و نمایشات (سکس) دانسته اند که نسل سرگردان و متمدن جدید برای رفع خستگی دنیای ماشینی خود بسوی آن کشانیده

این جادو گریها ممکن است مثل سایر بلايا از قبیل هیپی ایزم و اعتیاد بمواد مخدره از امریکا بطرف اورپا چون سیلی سرا زیر شده و چون مرض به سایر نقاط سرایت نماید.

انگلستان عنقریب مرکز چنین معابدی در اروپا خواهد شد. يك مجله امریکائی بنام (اوکولت ترایت ژورنال) اعلان های بازدید

شده اند حتی این موضوعات را آنها بالای ده سال اخیر جهان و پروبلم عمده دنیای متمدن خوانده اند. این پروبلم (نوکوتیک) يك پرابلم حل ناشدنی امریکاست. این مسایل خطر ناکتر از مشکل سکس است زیرا ساحه آن خیلی وسیع است. زیرا از فال قطعه شروع شده تا فجیع ترین قتل ها ادامه می یابد.

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهسوار

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشتن شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غم به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرفالینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و هشرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

این را گفته قایق را به مقق تاریکی هاراند زیرا بانگهای عقب دریافته بود که روشنی انداز های پولیس به جستجوی او برآمده است گاریسون گاز را بیشتر کرد و از همسفر بیخوش پرسید:

«بگجایریم؟»

«خردزدیکی های مورانو جزیره کو چکی دارم» قریب یکمیل بسوی غرب» گاریسون بشنیدن سخنان او، سگان وابه استقامت جدید عیارگرد و مالک قایق دو باره بفریاد درآمد:

«در اینجا یک معشوقه دارم. من هنوز شامل مکتب بودم که سرم دنبال این این ماجرا ها درد میکرد و از همین جهت مرا از مکتب بیرون انداختند. مادرم بسیار ناراحت شد چندرفه مکتب خود را تبدیل کردم و لی فایده یسی نداشت. امشب هم مجلس رقص را با خاطر رفتن نزد اوترا کردم»

گاریسون، در حالیکه نگاهی به پشت سر خود افکند گفت: «من چیز درستی از گفته های شما نفهمیدم»

«و دید که موتور بوت پلیس هنوز دنبال او میگردد» نونو گفت:

«تو این مارک سوی زن را بین از او نفرت میکنی او در مکتب از رفقای من بود ولی در مقابل زنان هیچ حساسیتی نداشت»

«پس چه میخواست؟»

«انحراف جنسی داشت» بیشتر به مجلس تمایل نشان میداد»

«فقط همچنان؟»

«آری» او از آن تیب هایی است که بی هرنوع ماجراجویی میگردد»

«مثلا چگونه؟»

«مثلا عدم توافق با امپراطوری انگلیس، خالصا، بمب های پروجن و حتی در برابر من» واقعا وحشت آور است»

«آه، اینطور اولی در حال تو میتوانستی او را راهنمایی کنی»

«طبعاً، ولی پای دیگری در میان نبود» خواهرزاده اش:

«نونو، بایاد آوری این مطلب اندکی چهره دردم کشید و بعد ادامه داد:

«شخصی بنام داتینون بیلز» یکی از انسانهای غول پیکر، بعد نونو لبخندی بر لب او زد و باردیگر لب به سخن گشود: اونیز از دختر ها خوشش نمی آید و از همجنس ها هم، مثل ایستد که او فقط بخودش و عضلاتش عشق می ورزد» او عقیده داشت که سالی یکبار باید به شرق میانه سفر کند تا کاشفات شهر های اروپایی و ابا نسیم صحرا از تن شستو دهد» آخرین بار بمن گفته بود میخواهد بجزیره نمای عرب رفته خود را در معر فی وزش آن باد گرم قرار بدهد و نیز افزوده بود که من تحمل پنج دقیقه آنرا نخواهم داشت» شوخی میکرد»

«خیر، خیلی هم جدی میگفت»

«درین موقع سر نونو روی سینه اش افتاد و خرخرش بگوش گاریسون آمد»

گاریسون به مورانو رسید و در جستجوی

معذرت می خواهم آقای من... اینجا برتاب مثل اینکه مشت سختی خورد ده باشد میکند دست مدعوین را کنترل کنیم کسی نباید از اینجا بیرون برود» ناکسوس فریاد زد:

«طبعاً از اینجا جایی نخواهند رفت» پیش از صبح هیچ قایقی اینجا نخواهد بود» بعد در حالیکه با سر بطرف گاریسون اشاره میکرد، پرسید: «این یکی چه خبر است شد؟»

«او را برکتی خواهم برد» پولیس این را گفته دستبندی از جیب خود بیرون آورده یکسر آنسرا بدست گاریسون و سر دیگر را بکمربند خون قفل کرد و نگاه سالون دانس را در حالیکه جمعیت بزرگی از مدعوین کنجاو دنبال شان میگردد، عبور نمودند»

پولیس پیشا پیش، دنبال او گاریسون بعد ناکسوس و در آخر هم پولیسی که جسد را کشف کرده بود، حرکت میکردند»

همینکه از در منزل بیرون آمدند، گاریسون قایق پولیس را دید که بسا جل بسته است گاریسون یک لحظه تامل کرد ولی برای نجات کمترین امیدی نداشت» علامت انگشتش در هر حال روی دسته خنجر کشف می شد زیرا به آن دست زده بود چه قاتلین اصلی مسلماً دستکش پوشیده بودند و این برگه گریبان او را بدست مستطقی می داد»

خیلی احمقانه بدام افتاده بود» دوران لحظه یگانه چیزی که مایه امیدش می شد، چابکی و سرعت عمل بشمار میرفت» در زینه های ساحلی اندکی خود را بیکسو متمایل کرد و بدینوسیله پولیسی را که به او بسته بود، نیز بی موازنه ساخت و بعد او را به یک جال چودو گرفتار و خود د خیز بر داشت و در اندک مدتی خود را بیکی از دیر کهای ساحلی تاب داد و همین موجب شد که دستبند قدرت فشار باز شود و انگهی دیوانه وار از زینه ها پالین رفت و از آنجا بسوی آب پرتاب شده نزدیک یک قایق موتوری موضع گرفت و احساس کرد روی سینه اش در اثر شدت

از روی بام مرتب بالنهای رنگی به افضا رها می شدو بدین ترتیب گاریسون فرصت بالا رفتن از زینه هارانیات و لی بز حمت توانست خود را از جنگ دختران نجات داده با تاق پهلوی سالون که گریج گفته بود میتواند از آن آزادانه استفاده کند، داخل شود. بهتر بود خبری از «ینکی» بگیرد.

اتاق در خموشی سنگینی غرق بود و ینکی قدرت یک کلمه حرف زدن را نداشت زیرا خنجر بزرگ تا دسته در قلب او فرو رفته بود» این خنجر همان سلاحی بود که در کمر خود ینکی آویخته و از تولیدات خاص ونیس بود»

گاریسون بسوی ینکی پیش رفت ولی در همان لحظه احساس کرد دری که پشت سرش بود باز شد و باز همان دو دختر زیبا بودند که داخل شدند و بمجرد دیدن جسد، فریاد گشان، برجای خون میسختو پ شدند»

گاریسون باید کارهایی انجام میداد ولی درین شرایط حیران بود چه کند؟ یگانه درپ این اتاق بسوی سالون باز می شد که مدخل آنهم اینک از گر و هی از مهربان مست و غریبانه بسته شده بود» قدری منتظر ماندو فکر کرد» اما لحظه بی نگلشته بود که اتاق کوچک از پولیسها، مهربانها و عملة گشتی پر شده بود و در یک لحظه او را از اتاق بسالون کشیدند»

بعد ناکسوس نیز آنجا پیدا شد. بسا یکنظر ینکی را شناخت و آنگاه در حالیکه بسوی گاریسون اشاره میکرد، پرسید:

«این مرد کیست؟»

گاریسون خودش جواب داد:

«اسم من گاریسون است» گریج شاید راجع به آمدن من بسا شما صحبت کرده باشد»

«گریج؟»

«آری، گریج» همان کسی که محافظت شما را تضمین کرده است»

ناکسوس بسوی پولیسها بر گشته گفت:

«دروغ میگوید» من کسی را بنام گریج نمی شناسم اما من خودم برای خودم البته محافظینی دارم»

«اما گوش کنید...» من این کار را نکردم» من فقط آمده بودم ازین شخص خبری بگیرم» می توانید پرسید»

«ساز کی؟»

در یک لحظه گاریسون تصمیم گرفت از بردن نام آندریوس صرف نظر کند شاید گریج به آندریوس احتیاج پیدا میکرد، لاجرم گفت:

«ساز هیچکس... ولی باور کنید که من این شخص را نگذاشته ام»

این دفعه پولیسی داخل بحث شد:

«خوب، اینطور؟ در آن صورت خنجر تو روی قلب این آدم چه می کند؟»

بعد روبه ناکسوس کرده افزود:

منزل نونو برآمد . نزدیک ساحل آنجا خانه کوچک و زیبایی بود . یک موتور بوت دیگر وسیله های ابر بشمین حویلی که تانزدیک آب هموار شده بود . نیز تو چه اورا بخود کشید . گاریسون مو تریوت را بسوی پناگاه ساحلی رانده موتور را خاموش کرد . آنگاه برای بیدار کردن نونو بکوشش پرداخت اما بیفت .

درب منزل بازبود . گاریسون داخل شد . قصد داشت نونو را به معشوقه اش تحویل داده لباس عوض کند و به فایق بر گردد همه آرزویش در آنموقع بهمین خلاصه می شد . چراغ حال روشن بود و گاریسون در انجا درب دیگری راگشود دوزن درانتظار نونو بودند . دوزن جوان ، خوش لباس و بلند قامت ، سپیدروی ، هردو رو بروی هم خاموش نشسته بودند و چنان می نمود که بعد از یک غوغای شدید ، قدری استراحت میکنند ولی در هر حال این آدمی که بر آنها وارد شد و تنه نونو را زیر بغل داشت ، آنکسی نبود که انتظارش را داشتند . بمحض دیدن او هردو از جا جستند و فریاد زدند . گاریسون بدون اعتنا بفریاد آنها با دقت کامل نونو را روی یک کوفچه جابجا کرد . بعد نفس عمیق و راحتی کشیده سر برداشت و گفت :

- خاموش باشید . عیبت آوازش یک لحظه فریاد متواتر زنها را خاموش کرد ولی لحظه ای بعد صداها دوباره بلند شد و لی همینکه گاریسون باردیگر نفس تازه کرد بی چون و چرا آرام شدند و مثل دو گر بهی که سنگ دیده باشند ، هردو منتظر عکس العمل او ماندند . گاریسون غرید :

- گوش کنید . وضع نونو چندان تعریف ندارد . یکی از زنها گفت :

- باز هم زیاد نوشیده است .

و دیگری افزود :

- مثل همیشه .

- از من خواهش کرد اورا به اینجای برسانم و من هم ...

هردو زن دریک آن پرسیدند :

- تو کی هستی ؟

- نام من فلیپ گاریسون است . بانونو از قدیم دوست هستیم . و شما ها کی استید ؟

یکی از زنها جواب داد :

- من آنزلینا و اسکوتی .

دیگری گفت :

- من هم گنتس دو تراورز . اینک که با هم آشنا شدیم خوبست ماسک خود تا بسوا بردارید .

گاریسون : « طبعاً » گفته فرمایش اورا اجرا کرد .

آنزلینا گفت : لطفاً شمشیر نا ترا هم از خود دور کنید .

گاریسون در حالیکه این فرمان دانیز اجرا میکرد تو ضیح داد : چنانکه می بینید این لباس بالهاسکه است . از خانها معذرت می خواهم .

آنزلینا گفت بمن قول داده بود مرا هم باخودش ببرد .

گنتس گفت : مرا هم .

گاریسون : ولی تنها رفته بود . و در دل برای نونو که هیچک از آن هارا همراه نبرده بود ، دعا کرد .

آنزلینا گفت : میتوانیم اورا به اتا ق خوابش ببریم . من حتی صورت اورا نمیخواهم به بینم .

ولی گنتس اعتراض کرد : نه ، باید با او صحبت کنیم .

آنزلینا اصرار کرد : ولی او روز هابحال نخواهد آمد . کاش به او اینقدر مشر و ب نمی دادید .

- من ؟ ساری تونزش استی و این رامیدانی . بعد بسوی گاریسون که حیوت زده به آن دوزن نگاه میکرد بر گشته گویی تأیید خو است . بلی ؟

- در واقع با امتنان حاضرم اورا بخواب گاهش برسانم .

گنتس ازین سخن بخته افتاد و لی زود قطع کرد زیرا اینمطلب جدی بسو د نه شوخی .

و گفت : درینصورت شروع کنید .

من به خشمی چگونه بر خوا هم گنتس ؟

طبعاً به موتور . به موتور بوت من که نونو آنرا از من ربوده بود .

این دیگر خیلی خوب میشود . آنزلینا مداخله کرد :

سولی چه کسی آنرا خرید ه بود . عزیزم ؟

گاریسون منتظر ادامه مباحثه نشده دوبار نونو را از زمین بلند کرد و به اتاق خوابش برد . نونو همینکه گاریسون اورا روی بسترش جابجا کرد چشم از هم گشود و پرسید : ز من اینجاست ؟ گاریسون با اشاره سر جواب مثبت داد .

مرد نیمه مدهوش نالید . آه .. خدای من !

گاریسون بیخ گوشش گفت :

- گفتنی های لازم را به آنان گفته ام . تا موقعی که زنت را از اینجا دور میکنم تو هم آنچه رامیکویم انجام بده .

خدا از تو راضی باشد . بگو به بینم چه کاری میتوانم برای انجام بدهم ؟

من میخواهم لباسهای را تبديل کنم ، نونو .

لباسها آنجاست . این را گفته و بسا دست الماری لباس خود را به گساریسون نشان داد .

اتفاقاً لباسها اندازه گاریسون بود . معذرا گاریسون یک کرتی فراخ که بر جستگی تفریحی اش را پنهان داشته بتواند ، روی آن پوشید .

در اتاق خواب نونو سگرت و و یسکی هم بود . بعد از آنکه لی از مشروب سر کرد و سگرتی بر افروخت ، باردیگر روی نونو خم شد . پرسید : گوش کن آیا آنچه راجع به سوی دل و دانیون بلیز گفتی حقیقت دارد ؟

طبعاً حقیقت دارد . و لی چه میشود لطفاً کمی آهسته تر صحبت کنی ؟

گاریسون به سر گوشش گفت :

سولی این هارا کسی نمیداند ؟ و همینکه نونو سر خود را به علامت تأیید حرکت داده ، گاریسون پرسید : پس چرا برای تو الهشا کردند ؟

می خواستند با آنها همکاری کنم . مایل بودند مراداخل گادر دیپلوماتیک کنند و لی من نتوانستم از زن و مشروب دست بردارم .

پیش از آنکه فراموش کنم خوب است این را بپرسم که در با لهاسکه باکی همراه بودی ؟

سپایک دختر سوئسی بنام هلگا . و قتی شوهرش آمد با او رفت .

بعد دست دراز کرده جوعه ای از و یسکی گاریسون نوشید و افزود :

« قداو برابر قدامن بود . مو هایش سپید می نمود . زرد مایل بسپیدی .

معلوم می شود از موطلائی های سیسل پوست و بلند قد ، خوشتمی آید .

چه کسی بدش می آید ؟

بعد دو باره بیخودی سراغ او آمدم و گاریسون و یسکی دیگری برای خود ریخته نزد خانها برگشت . آنزلینا بسو بد ناو گفت :

من صدای نونو را شنیدم .

برای یک لحظه کوتاه مثل اینکه بخود آمد و بمن اجازه داد ازین لباسها بطور امانت استفاده کنم .

ساری لباسهای شوهرم است . ا لعق بابرگرداندن او نزد من خیلی خوشحالم کردید . لبها سپاهال شما باشد .

ممتشکرم .

گنتس گفت : از اینکه اورا ببا بر گردا نیدید ، خوشحالم .

آنزلینا سخن را گرفته تذکر داد : یک لحظه بعد از آنکه بخود بیاید ، اورا نزد تو می فرستم .

گنتس گفت : خیلی خوب . پس میتوا نیم با هم نزد او باشیم .

گنتس از جا بلند شد و گفت : خوب فلیپ ، زود باش ماوتو حرکت کنیم .

گاریسون قبلا بلند شده بود و بسوی در میرفت . پس از تماشای ماچ و بوسه ان دوزن ، ازدخارج شد . بنزین موتور بوت نونو را تخلیه کرد . میدانست این کار درستی نیست ولی ازین هم خوشش نمی آمد که کسی اورا تعقیب کند . آنوقت سوار موتور بوت گنتس شد و بعد از آنکه موتور را بگسار انداخت منتظر او ماند .

گنتس خنده کنان سوار شد و گفت :

- میتوانی مرا تا « لیدو جیسولو » برسانی ؟

در هر حال بسوی این مامسوریت آماده ام .

موتور را گاز داده ازینا ماه بیرون رفت و گنتس خریطه را کشیده بسو او نشان داد . گاریسون نیز سکان را بسوی شمال غرب استقامت داد . گنتس گفت :

این هردو قایق را نونو برای من و آنزلینا خریده است . بعد روی بازوی خود تکیه داده باهارا دراز کرد و بالحن لرزان از اشتیاق به گاریسون گفت :

ساز تو خیلی خوشم آمده است . آیا اینرا میدانی ؟

فصل چهاردهم

گریج ، همینکه بهوش آمد ، اولین احساسش درد شدیدی بود که گردن و شانه اش را به شدت آزا ر میداد . دردی واقعاً کشنده و غیر قابل تحمل بود . ذهنش هم مثل اینکه شب عاشقانه گیسج گنده ایرا پشت سر گذاشته باشد . خالی از هر اندیشه ای معلوم می شد . روزه زمین خفته بود و در اثر شنیدن صدا هایی دیده از هم گشود ، صداهایی که اندکی بعد به او معلوم شد ، صدای ناله های دردناک خودش بوده است . آنگاه با صرف نیروی زیادی از ناله کردن باز ایستاده بود بجای خود راست شد و نگاهی به اطراف خود افکند .

نخست با انگشتانش شروع به تفحص کرد . چون هنوز صورتش روی زمین قرار داشت ، نمیتوانست چیزی را به بیند . دستهایش را بچپ و راست حرکت داده چیز نر می رازیر آن احساس کرد . انگشتانش در آن بسپولت فرو میرفت . وقتی بزحمت روی دو آرنج بلند می شد ، باردیگر نتوانست از ناله خود داری کند ولی بهر حال این سعی را تانشستن روی جای خود ، بهر رنجی بود ، ادامه داد و خیلی زود بی برد که روی یک بستر خواب قرار دارد . کمی دقت این راهم به او ثابت کرد که این بستر زیان نا آشنا نیست . کم کم با دست در اتا قی قرار دارد که دو گشتی ناکسو س به او تخصیص داده شده بود . گردنش هنوز درد میکرد بزحمت آنرا حرکت داده پیناسونی رادید که پهلوی میز آرایش نشسته بود .

لباس شب گلشته را هنوز در برداشت و در سیمایش آثار خوف و تگرانی مشهود بود .

گریج بزحمت گفت :

سگر چیزی بنوشم ، بهتر خوا هم شد .

آیا مشروب هست ؟ اگر و یسکی باشد که خیلی بهتر است . بیا ، تو آنرا برایم درست کن ، من نمیتوانم از جا حرکت کنم .

و بعد دستهایش که نقطه اتکای او بسو د قدرت خود را باخته دوباره روی بستر فر و اتاد . زن جوان از جا حرکت کرده با دقت یک گیلان مشروب برای او آماده ساخت و آنرا میان انگشتان او قرار داد .

بقیه در صفحه ۵۹



کوتاه و دلچسپ خواندنی

حکایتی اره‌نری چهارم

می گویند، روزی هانری چهارم هنگام شکار از یک رانش جدا افتاد در راه
 به مرد دهقانی برخورد و از او پرسید:
 - ای بی‌مرد! چرا اینجا ایستاده ای؟
 آن مرد جواب داد:
 شنیده‌ام که هانری چهارم امروز بقصد شکار ازین طرف‌ها می‌گذرد، و من منتظرم تا
 او را از نزدیک ببینم زیرا تا حال او را ندیده‌ام.



هانری گفت:
 - بیا بر اسب من سوار شو، ناچار بجایی
 بروم که بهتر بتوانی هانری را ببینی.
 آن مرد قبول کرده بر اسب هانری سوار شد
 و از او پرسید:
 - بخشید آقا! با کدام علائم میتوان هانری را
 شناخت؟

هانری پاسخ داد:
 وقتی هانری از میان جمعیتی بگذرد، آنانی
 از مقابلش می‌گذرند کلاهشانرا از سر برداشته
 و اگر براسی سوار باشند، از اسب شان پیاده شده احترام بجای می آورند. درحالی‌که
 هانری نه کلاهش را بر میدارد و نه از اسب پیاده میشود.
 وقتی به شهر رسیدند، آنانی که از مقابل آندو می گذشتند کلاهشانرا از سر برداشته
 تعظیم می کردند، هانری از مردی که با او در یک سوار بود پرسید:
 - حالا فهمیدی که هانری کیست؟
 آن مرد جواب داد:

فکر می کنم شاه در میان ما باشد، یا توهستی و یا من، زیرا جزمی و تو همگی از اسب های
 شان پیاده شده با بر داشتن کلاه های شان را تعظیم می کنند.

طب در چین



چینی‌ها برای جلوگیری از آبله در دو
 تا سه هزار سال قبل از میلاد چرک خشک
 شده دانه آبله را داخل بینی شخص سالم
 میکردند. آنها از تالیر و زیم لحایی، ماساژ
 ورزش و تابش آفتاب در سلامتی مطلع بودند.
 کافور، زنجبیل، شاخه دانه، صمغ، مشک
 جگر، مغز اسخون، خون ببر، جیوه، آهن
 و گوگرد را در معالجات بکار میبردند. سفلیس
 را با جیوه و جرب را با گسرگرد، معالجه
 میکردند، بیماران جذامی و آبله‌ی را از دیگران
 مجزا نگاه میداشتند، از تأثیر مهر گیاه
 چرس و تریاک در بی هوش کردن آگاهی
 داشتند.

فرو کردن نوك سوزن، در نقاط معین
 پوست و یا سوزاندن آن نقاط بمنظور معالجه بیماری، از قدیم در چین معمول بوده و هنوز
 هم متداول است.
 عمل جراحی در چین مستوع بود، لئو دادوکتوران چینی از تشریح اطلاعی نداشتند
 و درین رشته پیشرفتی نکردند.

نوار مقناطیسی

کینی گراهام واقع در ایالت نکزاس
 آمریکا موفق بساختن نوار ها بی مقناطیسی
 گردیده به اسم «تر مو ۴۶۵».
 این فیته ها در مناطقی استفاده بعمل
 میاید که تب های معمولی که تا حال ساخته
 شده، کار ندهد. این فیته ها که مورد
 آزمایش قرار گرفته می‌تواند در حرارت‌های
 مختلف از آن کار گرفت.
 یعنی در مقابل مثبت ۸۰۰۰ درجه و منفی
 ۶۵ درجه فار نهایت مقاومت دارد و بیشتر
 در مناطق قطبی و جاهای که هوای خیلی گرم
 دارند مورد استفاده قرار میگیرد.

عکس جالب



میکروسکوپ جدید

چندی پیش در لندن میکرو سکوپسی
 اختراع شده که می‌تواند جسم مورد تحقیق
 را نیم میلیون بار بزرگتر از آنچه هست نشان
 دهد.
 میکروسکوپ جدید که ساده و کم مصرف
 است و هیچ پیچیدگی در آن مشاهده نمی‌رسد،
 بزودی مورد استفاده همگان قرار خواهد
 گرفت.



اولین سوز لالی‌توانی

در نزدیکی شهر کو چک «اسکانو دوپله» موزه عجیبی وجود دارد که آنرا «دیپانیزاس
 پوشیگاه» نویسنده معروف لیتوانی ۱۵۰ سال قبل بوجود آورده است.
 در آن زمان بعمارت واقع در ملک اوتله درخت بلوط هزار ساله ای را آورده پسودند.
 نویسنده مذکور، میان تنه پوشیده و خالی شده آن درخت، دو خانه کوچک درست کرده
 و اتاق کار خود و بعضی از لوازم شکار و وسایل قدیمی زراعتی را در آنجا قرار داد
 این موزه اولین موزه در کشور لیتوانی بوده است.



نویسنده: جان لوتس

مترجم: نیرومند

جنایت

«چگونه فرمودید؟ چگونه نشیمن آوردید؟»

مرد رنجور و ضعیف الجثه با نهایت آرامی پاسخ داد: «آدمه ام تا شما راحت فشار و سدید قرار دهم». روی بازوی کوچک بود. اما جنبه احتیاط را سخت مرعی می داشت و بسا هوشیاری کامل مراقب اوضاع بود.

دان آگدن می خواست پارچه های گندز را که بروی آبهای حوض آبیاری شما می کرد جمع کند. و در سمت در همین لحظه آن مرد نحیف کوچک اندام بایک جست از کتاره باغ گذشت. خودشرا به آگدن رساند. آگدن ابتدا تصور نمود او نماینده بیمه حیات ناحیه باشد زیرا خودش او را نزد خود خوانسته بود. اما این مرد به نماینده بیمه شهادت نداشت و نماینده های بیمه لباس چهار خانه سرنگ نمی پوشند و قیقه های رهدار به یخن نمی آویزند. آگدن دیحالیکه خشمگین هر لحظه فزونی می گرفت. چشمه باران تنگتر ساخته چند بار شرمک زد و سعی نمود گذشته اش را بیاید آورد که چه اشتباهی را ممکن است مرتکب شده باشد.

اما تمام اعمال او در نظر همشهری های پنهان نبود. سر انجام پس از یک مقدار اندیشه اظهار کرد: «من هیچ نمیدانم شما چه میخواستید؟»

آن مرد لبخندی زده جواب داد: «طبعاً شما منظور مرا نمی فهمید من از شما تنها ضای برداشت ده هزار دالر نقد دارم». آگدن پاسخ داد: «بپتر آمیت این تصمیم خود را در محلی دیگر عملی سازید. چه من گذشته بی غل و غشی دارم و لپدا هیچ جایی برای ترسیدن من باقی نمی ماند. بدر میاید روز شما خوش.»

آن مرد کوچک اندام با وضع محذومی گفت: «اما رایج به آینه خود چه فکر میکنید؟» آگدن بالحن فانتحانه فریاد زد: «حالا میدانم شما نماینده بیمه هستید. همینطور نیست؟» چنان معلوم میشد که شخص ضعیف الجثه از شنیدن این مطلب خوشحال شده باشد و در جواب گفت: «در شناخت من تا حدودی راه غلط ترفه اید. و غلط نگفته اید». آگدن پرسید: «نمایندگی کدام شرکت بیمه هستید؟»

مرد کوچک اندام پس از اندیشه مختصر جواب داد: «بیمه علیه مردن به اکثر بسروز کدام حادثه». آگدن دستپاشر را زیر زنج قرار داد. دفعتاً در لباس رنگه مودل بر نمودا مرد سخت عجیب به نظر آمد و از پشت پیراهن - ابریشمی سردی چرم مو بل را احساس نمود. «من بقدر کافی زیر اسناد بیمه گور شده ام». او وقتی این حرفها را زد، امید وار بود که این نماینده بیمه از شنیدن آن خدا حافظی کرده خواهد رفت.

مرد رنجور در جوابش گفت: «اما این ادعا بیبوجه حقیقت ندارد. آقای آگدن من تقریباً تمام معلومات و اطلاعات لازم را در بسازه

شما دارم تا حال سرسری حرف زدم. شما ۴۰ سال دارید. جدا از همسر و فرزندان خود زندگی میکنید و طی سالهای اخیر سی و پنججوز دالر از فعالیت نمایندگی مونتر آگدن مفاد کرده اید.

«توضیحات شما بسیار دقیق و اساسی بود آقای...»

«من تا حال خودم را بشما معرفی نکرده ام.»

«بن تفاوت است من بسیار کار دارم... و اگر شما ایرادی نداشته باشید...»

آگدن ایستاده شده به طرف دروازه خروجی باغ اشاره کرد.

«آقای آگدن. اگر من حال از اینجا بیرون بروم. در اولین فرصت شما زنده نخواهید بود.»

آگدن دو بساره روی چوکی خودشرا انداخت. از آن مرد سوال کرد:

«مگر نگفید که برای کدام شرکت شما کار میکنید؟»

«مستقلاً برای خودم.»

«یک نماینده بیمه مستقل؟»

«یک شخص زور گوی مستقل. خون به رخساره های آگدن جمع شد و ناله کنان گفت: «خوب آقای ایکس... از من چه میخواهید؟»

«همین چند لحظه پیشتر بشما گفتم که چاهمی خواهم. ده هزار دالر پول نقد.»

«می توانید بمن توضیح کنید که چرا مبلغ ده هزار دالر بشما بدهم؟»

«برای اینکه اگر پول مطالبه شده را نپردازید. شما را می کشم.»

آگدن برای یک لحظه مثل آنکه کج شده باشد. ساکت ماند و آنگاه دوباره سوال کرد:

«اما چرا می خواهید حتماً مرا بکشید؟»

«اوه. فهم این موضوع برای شما تا این حد مشکل است؟ من نمی خواهم حتماً شما را به قتل برسانم. من می کشتیم اجباراً این کار را نکنم و آن در صورتی خواهد بود که شما مبلغی را که تقاضا کرده ام از من دریغ نکنید. این شغل منست. حال منظور مرا درک نمودید؟» آگدن زیر لب غمگم کرد: «بیبوجه. چگونه برای این معامله مرا انتخاب کردید؟»

«بسیار به سادگی. شما پسون کافی دارید آقای آگدن. من به ترتیب تکرار های خود را به چنگ می آورم و سلسله مرا بسرا رعایت می کنم. من اشخاص مثل شما را در موقع انتخاب کرده. مبلغ معینی تقاضا میکنم البته وقتی مبلغ مندرجه بل را شخص مورد نظر بپردازد. از کشتن او منصرف می شوم اگر احیاناً شما امروز حین مراجعه من در منزل نمی بودید. احتمال داشت عوض شما به سراغ یک نفر دیگر می رفتم. من مردی هستم که مشغولیت فراوان دارم.»

«شما دیوانه هستید؟»

«صحیح. اما من بزودی مالک آنقدر هستی و ثروت خواهم شد که مردم مرا بسرد همچان زده و باحرارثی خواهند پنداشت.»

آگدن بالای آن مرد داد زد: «و دتر خود را کم کنید. و اگر نه پولیس را خبر میکنم.»

«آقای آگدن. اگر شما بخواهید این تهدید خود را عملی سازید. از منزل شما بیرون می روم و پولیس که ترا کتر موارد بچاره میماند. غالباً دانستنی را که شما برایش حکایت کنید. باور نخواهد کرد. و من منتظر فرارسیدن فرصت مساعد خواهم شد و آنگاه...»

«می توانید بمن توضیح کنید که چرا... شما را خواهم کشت. البته نه بخاطر کدام خصومت شخصی که با شما دارم آقای آگدن. متأسفانه من برای هیچکس امتیازی قایل نمی شوم. اگر دربارۀ شخصی اغماض کنم. در انصورت بدون شک به کسب و کارم صدمه خواهم زد. آقای آگدن گذشته از این همه من متأسفانه آدمی هستم که بصورت جنون آمیز طرفدار بازگشت از یک تصمیم نمی باشم. یعنی وقتی به انجام یک کار حکم میکنم. انصراف از آن رانمی پسندم.»

آگدن بالحن خشم آلودی اظهار داشت:

«تصور می کنم که من شما را بسبب خودم از دروازه بیرون می اندازم...»

«در انصورت من فوراً اقدام به کشتن شما می کنم.» مرد کوچک اندام این جمله اش را به نرعی اظهار کرد.

آگدن پرسید: «به چه وسیله؟»

مرد رنجور لبخندی زده. قلم خود رنگ سرخی را از جیب پیشروی سینه اش بیرون آورده در پاسخ او گفت: «به کمک این آقای آگدن!»

«بایک قلم خود رنگ میخواهید مرا بکشید؟»

مرد لاغر اندام خنده تمسخر آمیزی کرده جواب داد: «اصلاً این قلم نیست که شما می پشید در همین لحظه صدای یک شوت بلند شد و در یک چشم برهمزدن چراغ روی میز در کنار آگدن به ذرات کوچک تبدیل گردید.»

مرد کوچک اندام در حالیکه اسلحه را میان انگشتانش درو میداد اظهار داشت: «این قلم خود رنگ دودانه مرعی همیشه می داشته باشد. سلاح بسیار مطمئنی است و پولیس نمیتواند آن را از سائر قلم ها تفریق کند. قاعدتاً میتوان توسط این سلاح حتی در زیر آب هم فیر کرد.» برای نخستین بار ترس از مرگ گسوی آگدن را فشرود. او با نا باوری سرش را تکان داد. پس ازوقه کوتاهی گفت: «ولی تقاضای ده هزار دالر یک کمی زیاد است.»

مرد رنجور بالحن دوستانه گفت:

«پس با ۹۹۹۹ دالر موافقه می کنیم. عیناً همانطوریکه شما در معاملات خسرید و فروش موتربه آن موافقت مینمایید.»

آگدن به پارچه های کوچک شیشه چراغ روی میز دیده سعی نمود. بر اعصابش مسلط گردد. او حاضر بود به هر شرطی تن در دهد تا آن دیوانه از منزلش بیرون رود و لپسدا برسد:

«چگونه پول را باید به شما بپردازم؟»
«در یک پاکت نسوزی رنگ گس داشته سرش را بندید و به بی ام انتر برارین پست بکش ۱۹ بفرستید. و اگر برای شما ممکن باشد باید نهایت ناشیزه آینه پول در آنجا باشد.»

آگدن جواب داد:

«این کار ممکن است.» او می هر اسید که فبادا مرد دیوانه حرفش را غلط تعبیر کند. مرد کوچک اندام از جایش برخاسته. خط پتلونش را راست کرده گفت:

«ظاهراً شما به این فکر هستید که زودتر از اینجا بروم تا بتوانید موضوع را به پولیس اطلاع داده و از تمام آنچه بین ما گفته شده پولیس را باخبر سازید. شما تصور مینمایید که توسط پولیس خواهید توانست مرا بساز داشت کنید. درست در لحظه ای که من برای گرفتن پاکت محتوی پول به سراغ پست بکش بروم. مرد کوچک اندام لبخند موزیانه زده به حرفش ادامه داد: «من هم اکنون میتوانم بشما اطمینان دهم که محاسبه شما کاملاً درست نیست. شما ممکن است بتوانید ثابت کنید که بمن پول فرستاده اید. البته این کارنا وقتی برای شما میسر نمی باشد که شما تحت فشار قرار داده باشید. و اما موضوع ملاقات و مراجعه مرا نزد خود بسا هیچصورت نمی توانید ثابت بسازید.» او کاخ بالای کتی اش را دکمه کرد و بسا صحبتش ادامه داد: «و آنوقت که وضع کمی آرام شد نوبت بمن میرسد و شما را باز هم به قتل میرسانم. خدا حافظ تان!»

آگدن از عقب مرد کوچک اندام خیره نگریست و وقتی او به دهن دروازه رسید چرخش زده برگشت و قلم را دوباره در جیب گذاشته. تعظیم غریبی بعمل آورد.

و گفت: «آقای آگدن شما می الواقع عمارت قشنگی دارید.» پس از این تذکر از عمارت بیرون رفت.

آگدن برای چند دقیقه در جایش میخکوب شده بود و نمی توانست از آرام چوکی حرکتی بکند.

او باور نمی کرد که واقعا چنین ملاقات و حشتناکی صورت گرفته باشد. اکنون که آن مرد کوچک اندام رفته بود. چه کاری باید میکرد؟ اصلاً چه اقدامی میتوانست بکند. اول کاری که کرد یک مشروب قوی برایش ریخت و به روی پرته نشسته بصورت اساسی به تحلیل آنچه اتفاق افتیده بود. پرداخت.

ناممکن بود برای آن دیوانه ده هزار دالر را به همین سادگی بپردازد! این نه تنها یک مشت پول قابل توجه بود. بلکه هیچ نوعی تضمین نداشت که آن دیوانه باز هم از او به تهدید مطالبه اشرا تکرار نکند و پسول بیشتر نستاند. آگدن سعی نمود خودشرا قانع سازد که بپتر است هیچکاری نکند.

اما وقتی تبدیل شدن چراغ سر میزی را به هزاران پارچه خردیاد آورد و آزمودگی آن دیوانه را در هدف گیری بخاطر آورد. دیگر حاضر نبود آن مرد را یک دیوانه تلقی کند و تصمیم او را تصمیم یک آدمی بداند که به خلل دماغ مواجه باشد.

بهر حال - او یک هفته دیگر وقت داشت تا تمام موضوعات را بدرستی بسنجد. او کیلاس مشروبش را به روی میز نکلی مقابلش گذاشته. به کاراج رفت تا خودشرا به بستکاری ماشین موتزش مشغول سازد. تمرین و کار بقیه در صفحه ۵۶

استاد بیسد و کار جدید هنری او

خبر تازای از شترو گن سینها

شترو گن سینها هنر مند محبوب هندی که بعد از ختم تحصیل در رشته تمثیل در انستیتوت پونه و اردجهان سینما گردید بعد از اندک مدتی چنان شهرتی بهم رسانید که کمتر هنرمندان اینطور سریع بله شهرت و افتخار را طی کرده اند.

شترو گن سینها او لا در نقش های منفی و پساتر در نقش های دیگری ظاهر شد. اخیراً فلمی را که خود او تهیه کرده است سینما های هند به معرض نمایش قرار داد و این نشان میدهد که شترو گن سینها میزان دستمزد خود را بالا برده و ثروتی بدست آورده است که خودش فلم تهیه میکند.



شترو گن سینها

این هنر مند محبوب اخیراً بصورت ناگهانی دست بکار دیگری زده که باعث تعجب همگان شده است. او آهنگی را همراه با آشنا بوسلی خواننده معروف بصورت دو گانه اجرا کرده است.

گفته شده که شترو گن سینها آواز گیرانی دارد و ممکن است درین رشته هنری هم به موفقیت های چشمگیری نایل آید.

شایعه دیگری که در مورد شترو گن سینها بسر زبا نه افتاده حاکی از اینست که او شاید بزودی با ستاره زیبا و طنز هندی زینت امان ازدواج نماید شاید این شایعه درست باشد و بزودی آنها با هم ازدواج کنند.

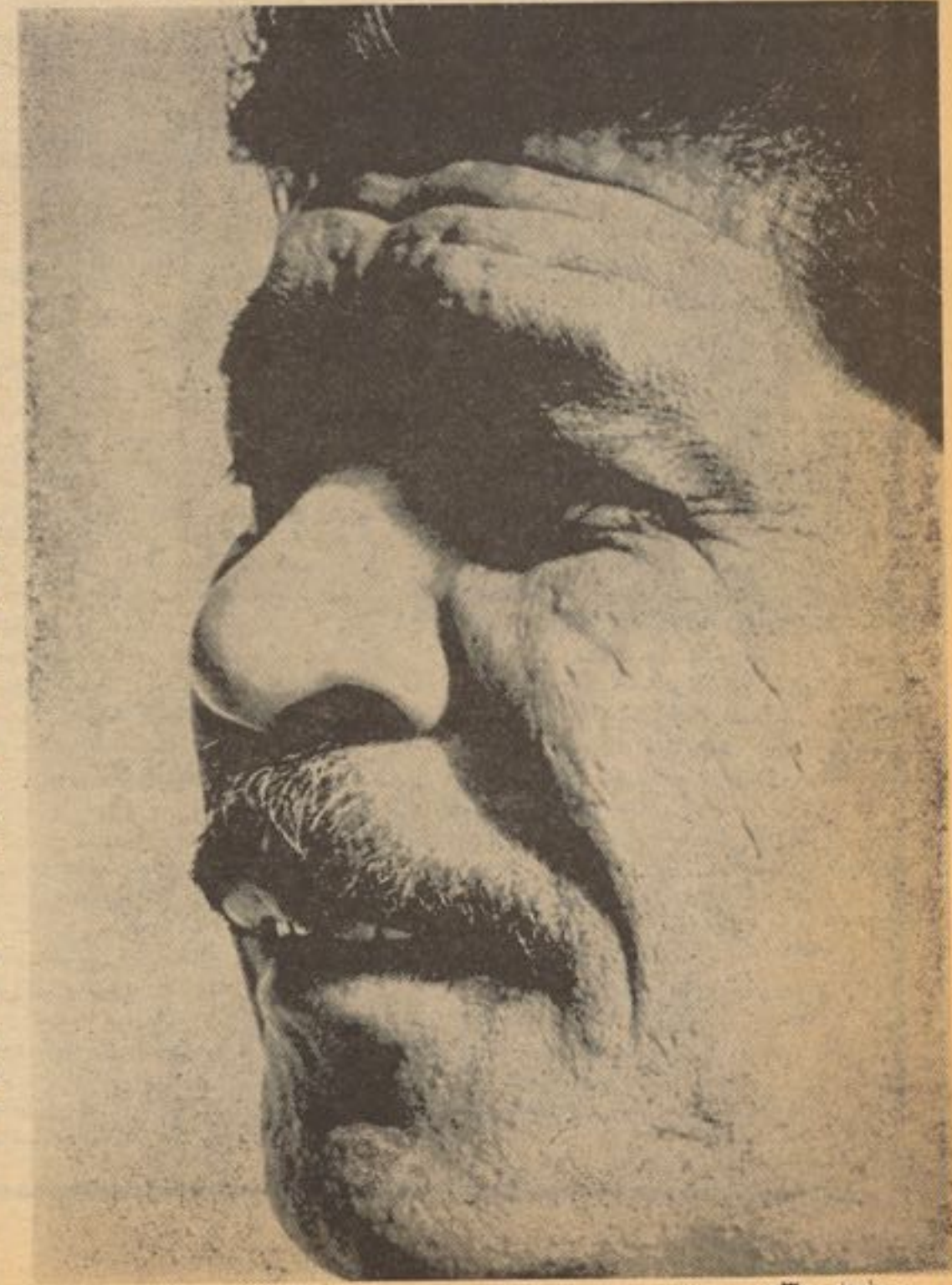
های هنری به ممالک خارجی سفر نموده است که هنر شی در خارج کشور نیز مورد تمجید فراوان قرار گرفته است.

در درامی که درین روزها در کابل ننداری نمایش داده میشود باز هم بیسد نقشی را بعهده دارد. بهترین نقشی را که استاد بیسد در سالهای اخیر بازی کرده نقش حاکم در درام مفتش بود که از جمله آثار برجسته گو گول نو پسند و شهیر شو روی می باشد.

گرچه بیسد مرد نهایت گو شه گیر و متواضع است و کمتر خود را بسر زبانها می اندازد و مصاحبه با وی دشواری می نماید، باز هم در يك فرصت مقتضی در صورتی که موافقت او را جلب کنیم مصاحبه ای با او بعمل آورده تقدیم خوانندگان گرامی ژوندون خواهیم کرد.

استاد بیسد هنر مند محبوب کشور که در درامه های متعددی بازی کرده و سالهای طولانی در کار تیاتر بوده است، اخیراً بحیث دایر کتر در افغان ننداری مقرر شده است. بیسد در فلم روزگار انهم نقشی داشت و بهترین درام هائی که بیسد در آن نقش های حساس داشته عبارت است از «بالا پوش» اثر گو گول «او پدرم نیست» اثر مرحوم لطیفی، «خرس» اثر چخوف، «آتش زیر خاکستر»، «پرنده مجروح»، «وقت پول است» و «بسی درام های دیگر».

بیسد علاوه از بازی در روی سینیج بحیث دایر کتر اکثر درام هارا ریژی کرده است و تا حال چندین نمایش نامه نوشته است که به نمایش گذارده شده است. بیسد بارها همراه با گرو و



فلم های متعدد از روی سه تفنگدار الکساندر دو ما

در عکس شما سه تفنگدار انتخابی یو نیبل را مشاهده میکنید يك گروه دیگر نیز غیر از گروه های مذکوره در فرانس در نظر دارند. فلم سه تفنگدار را بروی پرده سینما بیاورند.



با وجود اینکه بارها از روی «سه تفنگدار» اثر الکساندر دو ما فلم هایی ساخته شده با زحمات اخیر سال جاری چهار فلم دیگر از روی این رومان ساخته خواهد شد. ریچارد لستر با تروپ بزرگ هنری و هنرمندان خود در اسپانیه و سر جو کورد بوچی فلمی از روی رسم های متعددی ازین رومان فلم میسا زند.

همچنان اندره یو نیبل هفتاد و هفت ساله که بیست سال قبل سه تفنگدار را با جورج مار شال و بو رویل ساخته بود مجدداً فلم مذکور را بصورت جدید تهیه خواهد کرد.

ای شعر! ...

پرواز کن! ز شاخه جان، چون کبوتران
برهم بکوب صفحه سنگین بالها
در چشمه سار خاطرهام، گرد ره بسوی
ای شعر، ای مسافر شهر خیالها
در معبد سکوت من افسانه ها بریز

ای شعر، ای طلیه افسانه های دور
من قصه های گنگ تو تفسیر میکنم
چون اختری که برکه آتش ببرکشد
در آسمان چشم توشبگیر میکنم

ای شعر، ای سینه مهتابهای دور
دامن بکش بسایه تاریک خا طرم
هر شب چو دختران پریشان رود ها
عریان بیا به جنگل خاموش دلم

ای شعر، ای سینه مهتابهای دور
دامن بکش بسایه تاریک خا طرم
هر شب چو دختران پریشان رود ها
عریان بیا به جنگل خاموش دلم

ای شعر، ای سینه مهتابهای دور
دامن بکش بسایه تاریک خا طرم
هر شب چو دختران پریشان رود ها
عریان بیا به جنگل خاموش دلم

ای شعر، ای سینه مهتابهای دور
دامن بکش بسایه تاریک خا طرم
هر شب چو دختران پریشان رود ها
عریان بیا به جنگل خاموش دلم

گهوار آ امید

در نگاه غبار آلودم
چشم شبهای ترا می بینم

شاخه خشک تمنای مرا
نفس مرم تو می لرزاند
باز گهواره امید مرا
بنجه مهر تو می چنبد

خش خش بال پرستوی هوس
شوم باز زیرامن دل
یک میگویم آهسته ترک
ندهم مفت زلف دامن دل
«دهگدر»

شیخ یک عشق فراموش شده
می خزد در پس دیوار دلم
شرفه پای سبک سیر خیال
می شود مایه آزار دلم

پرتو زرد مه با نیزی
می نوازد تن عریانش را
می زند چنگ نسیم پندار
بر جهت زلف پریشانش را

باز در آینه روشن دل
عکس زیبای ترا می بینم

برخیز

برخیز که مرغ سحرآواز برآورد
شپاز طلای فلک بازمین را
در زیر پر آورد
برخیز که هر ذره سیاهی
شد شبیره کوچک و از روزنه بگریخت
بر جرح روان شد
با اختر شبگرد برقص آمد و آنگاه
از دیده نپان شد
با خاطره ای تلخ و حیرین خفتی اگر دوش
برخیز و کن آن خاطره تلخ فراموش
کامروز بکام تو بود چشمه خورشید
جوشنده و لبریز
از شنای و امید
گرمی تو از گردش ایام سپید است
برخیز
حیف است که این سال و مه بازمین را
غافل دهی از دست
برخیز تو هم ای که جوانی ویرامید
بشکفته بهاران
برخیز که آینده تو منتظر تست
برشور و شتابان
ای خفته شبهای سیه صبح برآمد
بیدار شو بیدار
بسیار به گوش من تو شعبده بازان
خواندند لالی
دادند به ما و عده یک خواب طلایی
گفتند بسی قصه شیرین
تا آنکه بخوابیم
خوابی
مرگ آور و سنگین
خورشید ولی سرزد و روز دیگر آمد
آن خواب پرید از سروان قصه سرآمد
برخیز که امروز جهانی شده بیدار
از: شعله



زیر نظر گل محمد ادیب

نغمه

بانوهای قاصدان سحر
باز گلشن نو برو تابان شد
چشم نورس سرشک جام شکوه
شبم تر بدیده لغزان شد
ابر سرکش نقاب شیشه نور
انجمن را به سینه گریان شد
آب رحمت فروغ گونه گل
چهره یاسمن شکوفان شد
تار سیمین نوا و سوژن زر
مهر از لای پرده ریزان شد
از در رشته های شعله فشان
رخ آینه رو نما یان شد
از سر نغمه بلبلان هزار
عندلیب سخن به جولان شد
باز شوریده دخت شاعر دی
مجله آرای هر د بستان شد
از «شریقه دانش ادیب»

غروب ساحل

افتاده ام و بخوانم از دور
بر شاخ شکسته یاد کاری

باین بکنار تخته سنگی
اندر دل آبهای روشن
دوماهی مست عشق بازند
غافل زنگاه خیره من

از راز و نیاز این دو عاشق
شد زنده به مغز من دگر بار
آن خاطره های رفته از یاد
لرزان شیخ گذشته تار

آن شب که کنار او دینجا
بربستر شن افتاده بودم
در پرده راز پوش ظلمت
لب بر لب او نهاده بودم

و امروز که در میان قایق
زین ساحل پر فسانه شد دور
یک قطره سرشک مرم زد برق
در سایه آن نگاه مخمور

«محمود فلزانی»

خورشید پریده رنگ دیماه
از رخنه راه های خونین
چون اختر روشنی درخشند
اندر بر شعله های زردین

افتاده فروغ زهر نقش
بر جنگل برپوش زیبا
بر بیکر صخره های ساحل
بر سینه موج های دریا

یکدسته پرندگان وحشی
مستانه همی دهند آواز
در پهنا آسمان رنگین
نزدیک الق کنند پرواز

انجا به کنار آخرین جزیره
بنشسته جوان ما هیگری
در بیلوی او بخواب رفته
یک طفل برهنه بر حصیری

من نیز درین غروب غمگین
در پای یکی کهن چناری

سایه ها

ماه می بایندمان از روی بام
عشق، میجویند در رگهای ما

سایه ها مان، مهربانتر بی دریغ
یک دگر را تنگ در بر داشتند
تأمین کوجه ای - با صد ملال
دست از آغوش هم پر داشتند!

باز هنگام جدایی در رسید
سینه ها لرزان شدو دلها شکست
خنده ها در لرزش لبها گریخت
اشک ها بر روی رؤیاها نشست

چشم جان من، بناگامی گریست
برق اشکی در نگاه او دوید
نسترن ها سر بزم انداختند
ماه را ابری بکام خود کشید

تشنه تنها، خسته جان، آشفته حال
در دل شب می سپردم راه خویش
تا بگریم در غمش دیوانه وار
خلوتی میخواستم دلخواه خویش!
(فریدون)

در سکوت دلنشین نغمه شب
می گذشتم از میان کوجه ها
رازگویان و هر دو غمگین، هر دو شاد
هر دو بودیم از همه عالم جدا

تکیه بر بازوی من میداد گرم
شعله ور از سوز خواهش ها تنش
لرزشی بر جان من می ریخت نرم
تا زان بازو بیازو رفتنش!

در نگاهش، با همه پرهیز و شرم
برق می زد آرزوی دلنشین
در دل من: با همه اسردگی
موج میزد اشتیاقی آتشین

زیر نور ماه دور از چشم غیر
چشم ها بر یکدگر می دوختیم
هر نفس صد راز می گفتیم و باز
در تب ناگفته ها می سوختیم

نسترن ها از سر دیوار ها
سر کشیدند از صدای پای ما

به سوی

نویسنده: باباکوهی

صبح ملا آذان بود. هو انیمه تاریک و دودی جلوه میکرد. آسمان را ابرهای بارانی پوشید و باد سردی میوزید. باد ذانه های ریزه باران را روی زمین می پراگند. ابرهای خاکستری رنگ کناره های غربی آسمان - امتداد یکنواخت خود را تا دور دست ها می کشاند. در کرانه های شرقی آسمان ابر های تیره لاجوردی بشکل قله های کوه ته و بالا ایستاده بودند. کویچه باغی های دهکده آرام و خلوت بود. فقط صدای باد در کویچه ها طنین می انداخت قطرات باران از روی شاخ و شاخچه های عریان درختان بز مین می چکید. سگی از فاصله دوری عوغو میکرد. گاوی بانگ زنان از رخنه دیوار باغی بیرون شد و - شروع بدویدن کرد. از دنبال گاوزنک بیبری از رخنه بیرون آمد. بسوی گاو بیج بیج کرد. گاو ایستاد. سرش را بر گرداند و لحظه مکت کرد و باز به راه رفتنش ادامه داد. اما این بازنمی دويد بلکه آهسته راه میرفت و هر چند لحظه بعد بعقب مینگریست. در جاده خاکی که دهکده را به شاهراه میوست دو موجود ضعیف ولاغری که کوله بارهای بردوش داشتند در حرکت بودند. از سر مامی لرزیدند و عجولانه تلاش داشتند تا هر چه زودتر خود شانرا به شاهراه برسانند. این دو موجود یکی پسرک لاغر و مردنی که اضافه از پانزده سال داشت. اما از بس ضعیف و لاغر

بود بیش از ده سال بنظر نمی آمد. دیگری زن میانه سال و سیاه چرده، با جسم نحیف اندام کوچک و چشمان فرورفته که مادر پسرک بود. پسرک گردن فرو رفته داشت و نشانه زخم های التیام یافته در گردن و صورتش دیده میشد که قواره اش رابه بدشکلی در آورده بود. رخنه هایش از فرط لاغری درون رفته و لب هایش دوراز هم قرار داشت. زانو پسر با هم نیروی که در وجودشان بود عجله داشتند تا زودتر به شاهراه برسند. پسرک با گامهای سریع قدم بر میداشت و نقش چار و قهای که در بایش بود روی جاده خاکی گل آلود بجا می ماند. پسرک نفس نفس میزد و عرق سردی روی پیشانی اش نشسته بود. آنها وقتی به شاهراه رسیدند باران دیگر بند آمده بود اما باد سرد گزنده میوزید. پسر و مادر در عقب دیوار چه بل شا همراه نشستند تا خودشانرا از جریان باد پناهنده کنند. نیم ساعتی گذشت شاهراه خاکی موش و خلوت بود. در آن صبح زود هیچ موتری سراغ نمیشد. پسر و مادر منتظرانه سرما را تحمل میکردند و چشمشان شاهراه را می پایید. انتظارشان خیلی طول کشید تا غرشی موتری بگوش رسید. پسرک از جایش برخاست و موتری که نزدیک میشد و نگاه جدیدی بود که با سرعت جلوه می آمد. موتری وقتی از جلو پسرک میگذشت او دست بالا کرد و فریاد برآورد. فریادش

شبیه به زوزه بود اما موتری در شدت توقف نکرد پسرک مایوسانه بطرف مادرش نگرست و بعد سر جایش چنک نشست. دقایق دیگری نیز گذشتند. تا باز آواز موتری شنیده شد پسر و زن هر دو ایستادند. موتری نزدیک شد پسرک دست بلند کرد.

موتری لاری بار داری بود و قتی نزدیک شد از سر عتس کا سست و توقف کرد. شاگرد راننده سرش را از کلکین بیرون کرده گفت: چی؟ کجا می رین؟ پسرک گفت: شاگرد به می ریم... شاره. مادرش با او همراهی کرد و گفت: ماره ده شمار بر... گرای... میدیم.

شاگرد راننده از موتری پناهنی آمد و آنها را در بارگیر موتری بالای بارها جا داد و موتری دوباره پراه افتاد پسر و مادر بالای بوچی های زغره که موتری را انباشته بودند نشستند. حرکت موتری باد رانند تر بسرو صورت آنها می کوفت پسرک کنار مادرش خزیده و کپینک فرسوده اش را بخود فشار میداد. زن چادر چرکینش را گرد کله اش بیچید و به فکر فرو رفت. زن در اندیشه شهر بود. شهر مفهوم گنگ و ترسناک برایش داشت. او هرگز شهر را ندیده بود زن می اندیشید که شهر چطوری جای است؟ چطور آنجا زندگی میکنند در شهر کسی رانمی شناخت بکجا میتوانست پناه ببرد؟ در دهکده اقلا دو سه دهقانی رامی شناخت که هر گاه محتاج میشد به آنها رجوع میکرد. اما در شهر چطور خواهد کرد؟ بکجا رود بکی مراجعه کند؟ آیا می تواند کاری گیر بیاورد و...

پسرک در لای کپینک فرسوده اش خزیده و از کنار میله های بادی موتری، به اطراف مینگریست. مزارع و میدانهای که از پهلو موتری رد میشدند، ذرختهای دهکده که از دورانبوه و مانند جنگل بنظر میامد و خیلی زانغان که در فضای دهکده پرواز میکردند، نگاه پسرک

را بخود جذب کرده بود. هر قدر از دهکده دور تر می شد نگر اضطراب و دلهره پسرک افزایش می یافت دهکده برایش مطلوب بود آنجا احساس آرامش می کرد. از دهکده خاطرات زیادی در ذهن داشت دهکده جز زندگی اش بود نه اصلا دهکده یک سره زندگی



اش بشمار میرفت. پسرک در خیال دهکده را مجسم میکرد: زمانیکه پدرش زنده بود و او را که پسر بچه خردسال بود با خود به مزرعه میبرد و برایش از مزرعه جوازی، زردک و... میداد. او پدر خوبی برایش بود و او را دوست داشت گرچه هیچ گاه تقاضاهای او را برآورده ننموده بود. در روزهای عید که بچه های قشلاق کالا های نو می پوشیدند کلاه های قرص دوزی، بیزار های زری، و واسکت های چرمه دوزی و گلابتون دوزی به تن میکردند او هیچ چیز نداشت تا به یو شد از این جهت روزهای عید برایش ماتم میگشت روز تمام روز می گریست و غر می زد تا اینکه پدرش تسلی اش میداد و برایش وعده میکرد که در عید آینده حتما برایش کالای نو می خرد اما پسرک آن عید را هرگز در

شهر



خرمن جمع میشد ارباب می آمد و گندم ها را می برد . پسرک بارها از پدرش پرسیده بود: آ ته چرا ارباب گندم های ماره میبره؟ پدرش بالحن تائر آوری میگفت: بجیسم ازای سبب که زمین ها از اوست.. آخه او ارباب است دگه ..

اما پسرک هیچ گاه نتوانست این رابه فهمد که چرا زمین ها از ارباب است و از خودشان نیست درحالیکه همه تکالیف زمین بدوش پدرش بود. مو ترجلو می رفت و آواز یکنواخت ماشین خاطرات گذشته را در ذهن پسرک زنده می ساخت: پسر دورا بن کودکی اش را بیاد آورد و قتیکه پسرخورد سالی بود و پدرش شب ها برایش قصه میگفت (افسانه سی سانه چهل مرغک در یک خانه..) این قصه را بارها برایش گفته بود او هر وقت از پدرش میخواست که برایش قصه بگوید پدر باز همان افسانه را شروع می کرد و قتی پسر نمی خواست که دیگر آن قصه را بشنود آن وقت پدر قصه درخت چنار بزرگ را که در مسجد قشلاق قرار داشت برایش میگفت: این چنار هزارسال عمر دارد پسرک نمیدانست که هزار سال چقدر وقت است اما میدانست که سالیهای زیاد نیست که آدم ها نمیتوانند آنقدر سالها زنده بمانند. این چنار را رستم با دست خود غرس کرده.. و بعد هم از قهر ما نی های رستم برایش حکاکی می کرد.

بعضی اوقات که پدرش او را می بوسید ریش پسر و درازش را بر خسار او می بالید و در این حال میگفت:

بچه جان ، جان پدر
توییل بگیر مه تبر
میر ویم جنگ خبیر
میکنیم عزم سفر
می خوریم شیر و شکر
میر ویم گرب گرب
میر ویم به جنگ شب

سر مادر کینک قلی راه یافته دستها وانگشت های پایش را کرخت نمود. قلی از دنیای خیالاتش

زندگی ندید.

پسرک دنباله خاطرات خود را تعقیب کرد: پدر، آن پیر مرد میانه قد با جثه بزرگ ، ریش سفید مثل برف که او را قلی صدا میزد در حالی که مادرش او را رحمن قل یا رحمن گفت. قلی پدرش را با آن بیل پهن و دسته دراز جلو چشمش مجسم داشت که برای ارباب دهقان می کرد و در مقابل چند سیر گندم ، سال تمام سال زحمت میکشید و جان میکند . اما این مقدار گندم کفایت خوراک یکسالش را نمی نمود و پدرش مجبور میگردید تا از ارباب گندم قرض بگیرد و در عوض سال آینده برایش دهقانی کند و این عمل متناوب با ادامه داشت. حتی و قتیکه مردنی تمام قرضدار ارباب بود درحالیکه تمام زحمات گشت را او بدوش داشت: زمین را شخم میزد. تخم میباشید آبیاری میکرد و در ترق گر مای تابستان درو می نمود. و قتی

بیرون آمده سرش را بلند کرد پادشاه نگرینست. زن با نیر باخیالات خود کلنچار میرفت چشمهاش دریک نقطه نامعلوم میخکوب شده بود. نگاهش مات و گنگ بنظر میآمد شاید به آینده مبهمی که بسوی روان بود می اندیشید و یا شاید هم به گذشته های رنج بارش فکر می کرد بیست سالی که با شوهرش زندگی کرد اما هیچ وقت درین بیست سال روز خوش را ندیده بود سه فرزند زایید. فرزند اولش دخترکی سبزینه رو، با چشمان سیاه و درشت که روی همرفته زیبا بود اما طفلک در هفت سالگی در محرقه مرد. هر قدر

برایش خاکشیری که در آن گرم جوی را کوفته و مخلوط نموده بودند بخوردش دادند فایده نکرد فرزنددومی اش را چیچک گشت. در سالهای اخیر - شوهرش دیگر بکلی با سالهای اول زندگی مشترکشان فرق کرده بود چه دیگر مرد پیر شده از کار رفته و نمیتوانست درست کار کند چون نیروی در با زوا نش سر اغ نمی شده چه انرژی و شیمه که در وجود داشت کار سالها نتممادی به تحلیل برده بود مرد چون نمی توانست بهتر کار کند ارباب نیز اجرت دهقانی اش را نمی پرداخت. پیرمرد از این ناحیه رنج فراوان می برد شاید هم بهمین سبب بود که در آواخر زندگی بدین گونه شده و بزانش فحش و ناسزا میگفت.

نخواست که پیر مرد رنج پیرد. بالاخره دریک شب سرد و برفی که قشلاق در زیر لحتا ف سپید برف آرام غنوده بود پیر مرد تمام کرد و مرد. صبحگاه قریه دار با چند دهقانی آمدند، پیر مرد را شستند کفن کردند و بسوی گورستان بردند. گور تنگی برای پسرش بودند و پیر مرد را با فشار بداخل گور تقا نندند و با لایش خاک ریختند وقتی دهقان ها از گورستان باز می گشتند برف باز به باریدن آغاز کرده بود. گویا آسمان آخرین هدیه اش را برای پیر مرد دهقان میفرستاد. زمستان گذشت بهار آمد دیگر خوراک برای زن پیر مرد دهقان نمانده بود. زن حیوان مانده و راه چاره می جست نزد ارباب رفت از او طلب کمک کرد. ارباب بسی رحمانه او را راند. ارباب گفته بود همین قدر که قرض شوهرت را نمیگیرم کم است که باز هم طلب داری؟ زن مجبور شد کار کند، روزها بزم اراع میرفت و دو شاد و شوی دهقانان کار میکردو آنها در پایان روز برایش یکی دو قرص نان می دادند. زن برای دهقانها آب می کشید علف های هرزه را از زمین های قلبه شده می چید. فصل دور رسید زن خوشه چینی کرد تابستان به پایان رسید موسم چیدن پنبه شد، پنبه چینی کرد. بخران شد و باد های تیرمایی آمدن زمستان را اعلام داشت. پیر مرد ارباب بخانه زن سرزد زن فکر کرد که چون زمستان جنبید

بقیه در صفحه ۶۳

ديار وصال

هر نگار چه برفا وی نگار نه دی
 به تلخی دمیو مست انسان می خوبس دی
 دینداری دنیا داری دی سره لیری
 که روزگار دی په دنیا کنی عاشقی ده
 چه تصدیق یی بغیل زده کنی محکم نهوی
 په هر زده چه دخیل یار دغم غبار وی
 معشوقه وفا هیچا سره نه کری
 دخیل یار وصال دخدای په داد مونده شی
 په رحمن بانندی منت دمعشوقو دی
 به گلزار کنی چه گل نوی گلزار نه دی
 به خارچه بوی د گل لری خار نه دی
 ما لیدلی هیچ دیندار دنیا دار نه دی
 ددی نور عالم روزگار خه روزگار نه دی
 دایه خولی ظاهراً اقرار خه اقرار نه دی
 دغه ابر درحمت شی غبار نه دی
 گنه کوم بوددی رخت خریدار نه دی
 دغه کار دهیخ بنده په اختیار نه دی
 دبی حسنه معشوقو منت بار نه دی

فادان زړه

لیدوته می دیار داسی سوداشی کله کله
 زدیگی می په گوگل کنی په زپاشی کله کله
 نادان زده می بی وخته تل دینکلی دین غواپی
 دیند دهغه یار راته عنقاشی کله کله
 سوری زینی می تر سترگو پسی خاخی نه صبر پیری
 رایاندی هغه سترگی چه شپلاشی کله کله
 صادق نهوی په عشق کنی چه کوی دصبر خواست
 لیکن دیار له خوا لرتسلاشی کله کله
 ارمان چه مدام ناست وی دزلغانو وسای ته
 هم زلفی دآشنا راته بلاشی کله کله
 دخدای دیاره تیری کړو په هجر کنی کلونه
 داتوره شپه هجر به زپاشی کله کله
 داستاگل دمینی فریادی په قلم کاپی
 دیر سوژو درد وغم چه راپیداشی کله کله
 (فریادی)

دعشق غم

چه عشق په گرانه لار کنی دیر خطر دی
 هر قسم پکنی اخلم چار دسردی
 ستا دمبر باران نه اوری چه شین شر
 مایه زده کرلی ستادمینی کردی
 زه له عشقه خیر نه یم چه عشق خدی
 هومره اورم چه حسنه یی اثر دی
 صبر مه غوازه له ما عشق په کار کنی
 جودانه صبر په ما بانندی لوری غر دی
 خو زما طالع بی نه دی یار چکا کا
 کنی کوم یو په وفاتر ما بهتری
 دعشق غم له خلک کوپت لره خوشحاله
 چه یی پت کرم چه جهان خنی خبر دی
 (خوشحال خنک)



عالی همت

په ساحل کنی نه مرجان نه مرواری شته
 دنپنگ خولی نه خان ورکړه مرجان غوازه
 کوره تپندی حوالت دجهان تگری
 که غبار سوی تگ په لور دآسمان غوازه
 که بهار اوکه خزان دربانندی وانی
 طراوت مدام دسروی په شان غوازه
 که دغزم په بیری بانندی سپور اوسی
 مات په مخ کنی تلاطم او طوفان غوازه
 چه بغیل عزم دغرو زپونه برمه کا
 خان نه هسی باهسته انسان غوازه
 په عالی همت مشکل واره آسان شی
 همت لوړ کړه بیامشکل ټول آسان غوازه
 (ارشاد)

په زلفو قسم

راوی کتل په ناز او بنیسمانه غوندی شوه
 دنیا مر دزگی ترینه قر بانه غوندی شوه
 چه وایی ږولی زلفی دسپین مخته په ورو ورو
 دزده تیاو چونکړه می رو بیا نه غوندی شوه
 په زپونو یی دچاکوالی لوی حدای خبری
 را پاشیده له خوبه او مستومانه غوندی شوه
 چه رالمو تصور یی د هجران په توره شپه
 داستخته دقیامت نه خو آسانه غوندی شوه
 چه وکی لوقسم مایی په زلفو دلفا
 سکی شوه په ورو ورو خو پریشانه غوندی شوه
 جوهره چه راوی کس نه بیایه یو انداز
 دنیامی د زپو شونو خوانه غوندی شوه
 (جوهر)

دمجال جلوه

نزدی بیا حسن جلوه کا لاس په توره
 کوره بیابه کاپه چاباندی مور بوره
 خدی خلک په دا مراؤ کتوغوخ کړل
 مرخوی سسته لیندی په شست مغروره
 جدا ستا نکته دانی ته نظر وگری
 افلاطون شی حیران پاته بی شعوره
 له حجابندی جمال هسی جلوه کا
 لکه سره لمبه چه خیزی له توره
 په ضرور دما دمینی و آزمایه شی
 چه می هسی بی پروایی له ضروره
 زه دشمی په خیر اوریه تندی بل کرم
 ته دصیح په خیر خاندی له غروره
 که هر خومی دحیا په حجاب نقبینه
 عاقبت می عاشقی شوله مشهوره
 هر ساعت پکنی ناحق خونونه کیری
 دخطر کشور می دک شوله فتوره
 هر چه کیری خود کرده په حمید کیری
 چه جز و د خوبانو له دستوره
 (حمید)

خوږی لیلی

دجلی خوی دغرخنی دی
 غرخه چه خلی بر بکوی وطن حادینه
 دگودر غاړه ورته نیسه
 دجلی خوی دمرغابی دی رابه شینه
 مینه دی پته پانی مه شه
 خدای دی رسوا که چه تاوان دربانندی شمه
 خدای بهدی زلفی لاس کی راگری
 ماته دکلی ماشومان دعا گوینه
 زما له یاره بنایسته نه یی
 کلابه خله به جرم بانگ سپری کلونه
 زده می دمینی خزانه ده
 پکنی پراته دی دخوازه آشنا نمونه

دمینی راز

کوره راته گرانی چه خور پیرمه
 خار دی شمش له سترگو دی خار پیرمه
 نازکی لویه شوی ناز ولی یی
 ښکلی دی کانه دی پری پوه پیرمه
 ستادمینی راز چه په زده کړمه
 هر خه رانه هیرشی رسوا کیرمه
 نه پوه پیرم ته کومو خیالو کنی یی
 زه خوله دین خورنه کیرمه
 گرانی له حیا درنه کتی نه شم
 سترگی دی خوږی دی تری شرم پیرمه
 روغوم لیولی کرم ستانازونو زه
 ستایه خوښه شوی پری خو شپیرمه
 ته دوصال دی راسره ده تل
 ستا له گرمی میسی نه تیر پیرمه
 مړه مړه دی کانه خودی بیمار کړمه
 پرله تانه ښکلی نه جوړ پیرمه
 (محمد کاظم بیمار)



بو تان و تکت های

پوستی

کشور کوچکی بنام بو تان که در شمال هند واقع است بعضاً تکت های پوستی جالبی طبع میکند که توجه کلکسیونر های تکت پوست را بخود جلب می نماید اهمیت این تکت ها در نقاشی و دیزاین آن است. در عکس شما یک تکت پوستی بو تان را مشاهده میکنید که علاوه از اینکه تکت پوستی است ریکارد گرافون نیز می باشد و در آن یکی از ترانه های ملی بو تان ثبت شده است.



کارکنان ترافیک فنلند برای جلوگیری از حوادث ترافیکی غیر از فعالیت های معمول به ابتکار جالبی دست زده اند. به اساس احصائیه ها چنین فهمیده شده که بیست فیصد واقعات ترافیکی بعلت ضعف دید رانندگان بوجود می آید لذا آنها آله ساخته اند که توسط آن قوه دید راننده از ماشین میشود. در صورتیکه چشم راننده ضعیف باشد قبل از دادن لایسنس بوی او را نزد دکتور چشم می فرستند.

در عکس شما هده میکنید که یکی از افراد ترافیک با آله مذکور چشم راننده ایرا معاینه میکند.

نقاشی و نقاشان شوقی

درین اواخر میتروی نیویورک بیک نما یشگاه رسامی متحرک مبدل شده است. در ابتدا بروی میترو ها بعضی نام ها و آدرس ها رامی نوشتند، تد ریجا بروی در و دیوار میترو ها نوشتن نام ها با رنگ و بعداً یگان رسم و تصاویر کشیده شد. پو لیس امریکا بر ای جلوگیری ازینکار ده میلیون دالر راجهت توقیف و مجازات اشخاصی



که بروی میترو رسم میکنند اختصاص داده ولی موفق نشده است ازین عمل بصورت کلی جلوگیری کند. تقریباً سه بر چهار حصه واگون ها بر از رسم و نقاشی است که بعضی آن خیلی جالب است و از طرف متخصصین رسم قدر شده است و حتی اعلان کرده اند که رسامان مذکور تابلو های خود را بروی کاغذ رسم کنند و برای نما یشگاه بیاورند. معلوم گردیده است که اینکار بیشتر از طرف سیاه پوستان صورت میگیرد.

بخطرات حمایه نژاد اسپ های وحشی

به اساس نظریات باستان شناسان ساردنیای ایتالیا یک نوع اسپ و وحشی مخصوصی که در ارتفاعات ساردنیا وجود دارد از بقایای نژاد اسپ هائی است که در اعصار قدیم نیز در همین منطقه وجود داشته است. گوشت این اسپ ها که خیلی لذیذ است بشدت مورد استفاده قرار گرفته و زیاد شکار میشود.



آنها شکار کرده اند که اگر جلو شکار این نوع اسپ ها گرفته نشود تا چند ماه دیگر نسل آن بکلی از بین میرود.

در عکس شما هده میکنید که چگونه یک کره است و وحشی مذکور شکار شده است.

سباززه با بیسوادی

کلکسیون عجیب



بخطرات تجلیل مجادله موفقیت آمیز در کوبا میتنگ بزرگی در جاده ((انقلاب)) هاوانا تشکیل شد. میتنگ کنندگان قلم های بزرگ پنبه را بعنوان سمبول مبارزه با بیسوادی با خود حمل میکردند. در سال ۱۹۶۱ وقتیکه اولین اجتماع بر علیه بیسوادی بر پا شد ۹۸۰ هزار نفر (۲۳ فیصد مردم) بیسواد بودند. تعداد سی و پنج هزار مهندس انجینیر و معلم و صد هزار معصل و سیزده هزار کارگر دست اتفاق بهم داده در ظرف یک سال هفتصد هزار نفر بیسواد را باسواد ساختند.



درین اواخر کلکسیونر های امریکا سی رابطه عجیبی به جمع آوری لباس ها و اسلحه عساکر فاشیست آلمان نشان داده اند. آنها در حدود دو میلیون دالر را برای خرید مدال ها اسلحه و لباس های فاشیست ها اختصاص دادند. طبعاً لباس های اشخاص مهم نازی را به قیمت گزافی خریداری نمودند.

در عکس یکی از میلیونرین امریکایی دمن دکلاس برتون را در میان کلکسیون آلات و لباس های نازی مشاهده میکنید که در اردوی مارشال رومل بهریت آورده است.

تهیه، ترجمه و تلخیص: زلمی نورانی

سگی از جنس

ترانگ:

نوشته: عزیز نسین

شوهرش سعی کرده بود این بلاها را بنوعی دفع کند مثلاً یکبار همه آنها را بوسیله یک موتر کرایه بجای دوری برده رها کرده بود و در عین حال از تصور حال آینده آنها چشمانش اشک آلود گردیده دلش آب شده بود. شب سگ یله گرد و چوچه هایش زادر خواب دیده مگر را نسبت به ظلمی که در حق آنان روا داشته بود، دچار کابوس گردید ولی صبح همینکه از جا بلند شده نظری به حویلی افکند، سگ یله گرد و چوچه هایش آنجا گردش میکردند. حال چه باید بکنند؟ مگر میتوانست دیده و دانسته آن حیوانات بیچاره و بی پناه را بکشد؟

در انجام خطاب بمن گفت:
- از شما يك خواهر بزرگ دارم.

- استغفر الله امر بفر ما نید. اوهم مثل شوهرش ابراز داشت که فقط من میتوانم يك راه حل خوب برای این ها پیدا کنم. گفتم:

- از کجا اطمینان دارید که این کار از عهده من ساخته است؟ من تا هنوز در زندگی مواجه به اموری که بارفج و جوع سگها ارتباط بگیرد، نشده ام.

معدك چاره را که بخاطرم رسیده بود باوی در میان نهادم:

- شما در اینجا در اجتماع بزرگی بسر می برید. در میان اشخاص معروف و بعضی خارجی هائی که باشما رفت و آمد دارند، دوستان زیادی هم دارید. نمیشود سگها را بيك يك آنان تقسیم کنید.

- آه، خیال می کنید این موضوع را فکر نکرده ام؟ از تمام دوستها و آشنایان که داشتیم خواهش کردم التماس نمودم ولی هیچکدام حاضر به بردن یکی از آنها نشدند.

ناچار شدم بخاطر بهبود بخشیدن مناسبات این زن و شوهر که خیلی دوستشان داشتم، برای گم کردن سگها بیشتر فکر کنم تا راه حلی پیدا شود.

فردا شب آن در نمایندگی ما دعوت بزرگی بود و از طبقات مختلف و برجسته اجتماع مهمانانسی فرا خوانده شده بودند. وقتی مرا یکی از تجار بزرگ معرفی میکردند به او خیلی صمیمیت نشان دادم. ضمن صحبت موضوع را بسوی سگها

در آنجا به بینند چه خواهد شد؟ گویا دوست من بدین ترتیب دچار ناراحتی بیشتری گردید. ولی زنش راه حلی به او پیشنهاد کرد بدینمعنی که چه میشود سگ بی پناه و چوچه هایش را بداخل محوطه نمایندگی بگیرند. دوست من گفت که زچار بود بساین پیشنهاد زنش موافقت کند زیرا در داخل بودن آنها بهر صورت بهتر از مدخل نمایندگی بود.

بعد از گذشتن یکماه چوچه ها که اینک راه افتاده و بامادر شان شوخی و بازی میکردند، باغچه زیبای گلی را که خیلی هم مورد علاقه دوست من بود، تارومار کردند و برگی را بی آسیب نگذاشتند. بعد گذشتن چند ماه سگ ماده و یله گرد بار دیگر حامله شد و اینبار تبه ۹ چوچه بدنیآ آورد... در انجام نماینده بمن گفت:

- خیلی سر وقت آمدی. برسیدم:

- یعنی چطور؟
- فقط تو میتوانی چاره این کار را پیدا کنی. دیگر ذرخانه ما نور و نمکی نمانده است و من سرسام شده ام چه کنم؟ فعلاً در باغچه ۱۷ سگک و یله گرد زندگی میکنند. گلیم گل و سبزه و غیره کاملاً بر چیده شده. آیا فکر میکنی اگر این ۱۷ بین خود بهزاد و ولد آغاز کنند چه بروز من خواهد آمد؟ حتماً دیوانه خواهم شد.

همسر اوهم وقتی با او تنها شدم این بحث را بمیان کشید. شوهرش راحق بجانب میدانست خودش هم از آن لطف بی حساب در مورد آن سگک یله گرد اکنون پشیمان بود ولی کار از کار گذشته بود. بدون اطلاع

ولی همسر او هر شام و صبح از در نمایندگی بیرون آمده باین سگک غذا و آب میداد و او را نوازش میکرد. آن سگک پتیاره هم که میدانست همسر او دل رحم دارد، صبح ناشام در مدخل عمارت می خوابید و غذای خوب و شکم سیر را از دست خانم دریافت میداشت. بسیار وقتها اتفاق می افتاد که همسر من از شدت دلسوزی نیمه های شب از بستر بلند شده ازین سگک یله گرد خبر میگرفت و نان و آبی در محضر او قرار میداد. هرگز اتفاق نمی افتاد که این کار را به خدمتکار یا دربان محول کند. مگر اینقدر هم حیوان دوستی شده میتوانست؟ ولی زن او کار را ازین هم بالاتر برده بود زیرا هر روز دستکش پلاستیکی بوشیده بعد اوای سگک می برداخت و بدن کثیف و مجروح او را با آب و صابون شستشو میداد. سگک یله گرد در اثر این مراقبت و خیر گیری و غذای خوب روز بروز چاق تر و چاق تر شده بود. هر وقت بحدی شکم او بزرگ شد که سه وزن جنه اصلی او را بخود گرفته بود و وقتی راه میرفت شکمش بزمین کشیده میشد دوست من فکر کرد موقعی که این سگک بچه های خود را بدنیا بیاورد شاید راهی برای نجات او پیدا شود ولی قضیه بعد از وضع حمل سگک که حقیقت چوچه بدنیا آورده بود تغییری نکرد و بدتر شد زیرا سگک بعد از آن روز با چوچه هایش در برابر مدخل نمایندگی می نشست حال اگر ملاقات کنندگان رسمی بیایند یا در شبهای ضیافت افراد صاحب مقام و رتبه آمده آن گروه را

لازم بود در یکی از پایتخت های کشوری در شرق میانه دوهفته بمانم. آنجا برای یک هفته کار داشتم و یک هفته را هم مهمان یکی از دوستان قدیم که در آنجا عهده دار نمایندگی سیاسی ما بود، بودم. در دو روز اولی که با گرفتار یهای کنفرانس سر دچار بودم، فرصت آنرا نیافتم که بدیدار دوستم بروم. خانم دوستم شب روز سوم به هتل محل اقامت من تیلیفون کشیده گفت که فردا دنبال من آمده مرا با خود بمنزل شان خواهند برد زن و شوهر هر دو از دوستان بسیار قدیمی من بودند. وقتی بمنزل شان رفتم و چند دقیقه بی گذشت چنان بنظر آمد که روابط زن و شوهر قدری سرد است.

البته لازم نبود من در این مورد سوالی بکنم زیرا فکر میکردم چون دوستم با من زیاد خود مانی است، سر فرصت موضوع را بمن خواهد گفت. همینطور هم شد. وی گفت: خانمش هر نوع حیوانی را دوست میدارد و او البته ازین حس همسرش کاملاً باخبر بود و اعتراضی نداشت. بعلاوه چون اطفالی نداشتند علاقه

زنش را به حیوانات اهلی خیلی طبیعی میدانست. عمارت نمایندگی از گربه ها، سگها و اقسام پرندگان پر بود. دوست من خیلی بخوبی این وضع را تحمل میکرد. اما روزها ملتفت شد که زنش به يك سگک پنه کرده در مدخل عمارت می نشست علاقمند شده است. آنهم سگی که پرستش به استخوان چسبیده، قیرغها بیرون آمده، سراپا مجروح و کثیف.

تامن بنام شما ازواين خواهش را بکنم .
 هر دو به سوي نماينده ماحرکت کرديم . درآنموقع نماينده ما بانماينده کشور ديگري در حال صحبت بود .
 پيش رفتم :
 - معذرت مي خواهم صحبت شمارا اخلاص ميکنم . مي خواستم بنام جناب کونسول از شما خواهشي بکنم . ايشان به سگهائي که از نژاد ترانک باشد خيلي علاقمندانند . آيا شما ميتوانيد يکي از سگهائي تانرا به ايشان واگذار کنيد ؟
 کونسول افزود :
 - تنها ماده آنرا خواهش ميکنم بدون نرولي کاش يك جفت مي بود . دوست من جواب داد :
 بقيه در صفحه ۶۲



کشانيدم و شروع بشمردن بهترين نژاد سگها کردم . در حقيقت من راجع به سگها و نژاد بهتر يا برتر معلومات چنداني نداشتم اما مخا طب من در هر حال کمتر از من به اين بحيت وارد بود . گفتم :
 - البته ميدانيد که بهترين جنس سگ همان سگهائي از نژاد ترانک است .
 تاجر جواب داد :
 - آري . ولي چه حيف که اينجاها سگي از آن نژاد پيدا نميشود .
 - گفتم درست است و اين از آن جهت است که سگهائي نژاد ترانک بخلاف ساير همجنسان خود کمتر زاذ و ولد دارند و نسل گيري از آنها خيلي دشوار است .
 کم کم علاقه مخاطبم به سگ ترانک زياد ميشد و منم با استفاده از بي خبري طرف از سگهائي نژاد ترانک يك کتاب توصيف کردم :
 - واو گفتم : واقعا انسان اگر ميخواهد سگي در خانه داشته باشد نبايد از جنس ترانک بگذرد .
 گفتم :
 - نماينده ما يك قلاده از اين نوع سگ دارد .
 چون شما را خيلي دوست دارد اگر از او خواهش کنيد آنرا بشما خواهد داد . البته نه به ديگري فقط براي شما ممکن است اين خواهش را بر آورده سازد .
 بعد به پنهان اي از او جدا شده بسراغ خانم نماينده رفتم و گفتم :
 - تمام شد . يکي از هدفه سگ تان بمسافرت مي رود .
 خانم اظهار داشت :
 - پناه بر خدا . مشکل است از سر اينها باين زودي خلاص شويم زيرا باز هم حامله است و مي ترسم اين دفعه يازده چوچه بدنيا بياورد .
 درينوقت تاجر معروف را ديدم که بانما ينده ما صحبت ميکنند و از او خواهش ميکنند سگ نوع ترانک خود را به او بدهد . نماينده با تعجب پرسيد :
 - چه گفتيد ؟ سگي از نژاد ترانک ؟
 من فوراً داخل صحبت شدم :
 - هيچ پنهان نشي . ايشان ميدانند که تو از اين نوع سگ زياد داري . يکي رابه ايشان تقديم کن ، بمن گفتند که خيلي ممنون خواهند

دردل گفتم آنچه تصادف خوبي !
 براي اينکه منم هر گز پايم به اسپانيا نرسيده بود . شروع به دادن معلومات گوناگون راجع به اسپانيا کردم و به کونسول در وصف زيبائيتها پيداوار وغيره آن داد سخن دادم و بعد گفتم :
 - در اسپانيا آنچه بيش از هر چيز ديگر مرا به حيرت افکند سگي بود از نژاد ترانک . البته شما که اين نوع سگ را مي شناسيد ؟
 - ندیده ام ولي نامش بگوשמ آشناست .
 - يقيناً شنيده ايد . يك جنس مشهور سگ است اينکه آنرا ندیده ايد هم بسيار طبيعي است . زيرا ترانک از جنس سگهائي است که خيلي کم چوچه مي آورد و آنها هم از يکي دو قلاده بيشتر نمي باشد . اسپانيا در حال حاضر از بزرگ فروش اين سگها عايد سرشاري دارد .
 - ليلا م مي کنند ؟
 - نه ، فقط به توريستها مي فروشند از هر سه نفر توريستي که به اسپانيا سفر ميکنند يکنفر از آنها بزحمت موفق به خريداري يکي از اين نوع سگها مي شود . اين بدليل آنست که اسپانويها ماده آنرا نمي فروشند تا در خارج کشور از آن نسلگيري نشود . يك ترانک نر بين ۲ تا پنجصد دالر قيمت دارد . البته گاهي تا يک هزار هم بالا مي رود . براي جلوگيري از فروش سگهائي ماده از جنس ترانک اسپانويها حتي قانون خاصي وضع کرده اند و فرو شنده را به سختي مجازات ميکنند .
 کونسول گفت :
 - نر آن تنها بچه درد مي خورد ؟
 بايد حتماً ماده آنرا نيز بدست آورد .
 - نماينده ما در اينجا يك جفت ماده آنرا دارد نميدانم اگر از او خواهش کنيم يکي را براي شما خواهد داد يا خير ؟ بفرمائيد برويم

دردل گفتم آنچه تصادف خوبي !
 براي اينکه منم هر گز پايم به اسپانيا نرسيده بود . شروع به دادن معلومات گوناگون راجع به اسپانيا کردم و به کونسول در وصف زيبائيتها پيداوار وغيره آن داد سخن دادم و بعد گفتم :
 - در اسپانيا آنچه بيش از هر چيز ديگر مرا به حيرت افکند سگي بود از نژاد ترانک . البته شما که اين نوع سگ را مي شناسيد ؟
 - ندیده ام ولي نامش بگوשמ آشناست .
 - يقيناً شنيده ايد . يك جنس مشهور سگ است اينکه آنرا ندیده ايد هم بسيار طبيعي است . زيرا ترانک از جنس سگهائي است که خيلي کم چوچه مي آورد و آنها هم از يکي دو قلاده بيشتر نمي باشد . اسپانيا در حال حاضر از بزرگ فروش اين سگها عايد سرشاري دارد .
 - ليلا م مي کنند ؟
 - نه ، فقط به توريستها مي فروشند از هر سه نفر توريستي که به اسپانيا سفر ميکنند يکنفر از آنها بزحمت موفق به خريداري يکي از اين نوع سگها مي شود . اين بدليل آنست که اسپانويها ماده آنرا نمي فروشند تا در خارج کشور از آن نسلگيري نشود . يك ترانک نر بين ۲ تا پنجصد دالر قيمت دارد . البته گاهي تا يک هزار هم بالا مي رود . براي جلوگيري از فروش سگهائي ماده از جنس ترانک اسپانويها حتي قانون خاصي وضع کرده اند و فرو شنده را به سختي مجازات ميکنند .
 کونسول گفت :
 - نر آن تنها بچه درد مي خورد ؟
 بايد حتماً ماده آنرا نيز بدست آورد .
 - نماينده ما در اينجا يك جفت ماده آنرا دارد نميدانم اگر از او خواهش کنيم يکي را براي شما خواهد داد يا خير ؟ بفرمائيد برويم

دردل گفتم آنچه تصادف خوبي !
 براي اينکه منم هر گز پايم به اسپانيا نرسيده بود . شروع به دادن معلومات گوناگون راجع به اسپانيا کردم و به کونسول در وصف زيبائيتها پيداوار وغيره آن داد سخن دادم و بعد گفتم :
 - در اسپانيا آنچه بيش از هر چيز ديگر مرا به حيرت افکند سگي بود از نژاد ترانک . البته شما که اين نوع سگ را مي شناسيد ؟
 - ندیده ام ولي نامش بگوשמ آشناست .
 - يقيناً شنيده ايد . يك جنس مشهور سگ است اينکه آنرا ندیده ايد هم بسيار طبيعي است . زيرا ترانک از جنس سگهائي است که خيلي کم چوچه مي آورد و آنها هم از يکي دو قلاده بيشتر نمي باشد . اسپانيا در حال حاضر از بزرگ فروش اين سگها عايد سرشاري دارد .
 - ليلا م مي کنند ؟
 - نه ، فقط به توريستها مي فروشند از هر سه نفر توريستي که به اسپانيا سفر ميکنند يکنفر از آنها بزحمت موفق به خريداري يکي از اين نوع سگها مي شود . اين بدليل آنست که اسپانويها ماده آنرا نمي فروشند تا در خارج کشور از آن نسلگيري نشود . يك ترانک نر بين ۲ تا پنجصد دالر قيمت دارد . البته گاهي تا يک هزار هم بالا مي رود . براي جلوگيري از فروش سگهائي ماده از جنس ترانک اسپانويها حتي قانون خاصي وضع کرده اند و فرو شنده را به سختي مجازات ميکنند .
 کونسول گفت :
 - نر آن تنها بچه درد مي خورد ؟
 بايد حتماً ماده آنرا نيز بدست آورد .
 - نماينده ما در اينجا يك جفت ماده آنرا دارد نميدانم اگر از او خواهش کنيم يکي را براي شما خواهد داد يا خير ؟ بفرمائيد برويم

دردل گفتم آنچه تصادف خوبي !
 براي اينکه منم هر گز پايم به اسپانيا نرسيده بود . شروع به دادن معلومات گوناگون راجع به اسپانيا کردم و به کونسول در وصف زيبائيتها پيداوار وغيره آن داد سخن دادم و بعد گفتم :
 - در اسپانيا آنچه بيش از هر چيز ديگر مرا به حيرت افکند سگي بود از نژاد ترانک . البته شما که اين نوع سگ را مي شناسيد ؟
 - ندیده ام ولي نامش بگوשמ آشناست .
 - يقيناً شنيده ايد . يك جنس مشهور سگ است اينکه آنرا ندیده ايد هم بسيار طبيعي است . زيرا ترانک از جنس سگهائي است که خيلي کم چوچه مي آورد و آنها هم از يکي دو قلاده بيشتر نمي باشد . اسپانيا در حال حاضر از بزرگ فروش اين سگها عايد سرشاري دارد .
 - ليلا م مي کنند ؟
 - نه ، فقط به توريستها مي فروشند از هر سه نفر توريستي که به اسپانيا سفر ميکنند يکنفر از آنها بزحمت موفق به خريداري يکي از اين نوع سگها مي شود . اين بدليل آنست که اسپانويها ماده آنرا نمي فروشند تا در خارج کشور از آن نسلگيري نشود . يك ترانک نر بين ۲ تا پنجصد دالر قيمت دارد . البته گاهي تا يک هزار هم بالا مي رود . براي جلوگيري از فروش سگهائي ماده از جنس ترانک اسپانويها حتي قانون خاصي وضع کرده اند و فرو شنده را به سختي مجازات ميکنند .
 کونسول گفت :
 - نر آن تنها بچه درد مي خورد ؟
 بايد حتماً ماده آنرا نيز بدست آورد .
 - نماينده ما در اينجا يك جفت ماده آنرا دارد نميدانم اگر از او خواهش کنيم يکي را براي شما خواهد داد يا خير ؟ بفرمائيد برويم

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

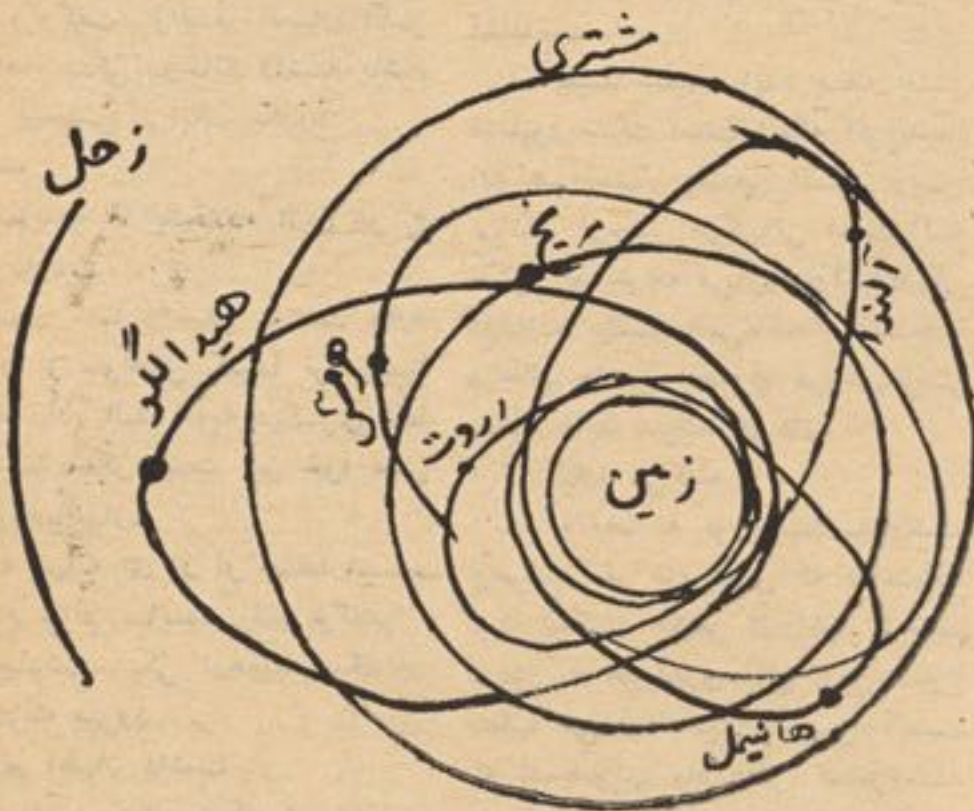
مشمتری یا آفتاب کوچک

در میان سیارات منظومه شمسی مشتری از همه بزرگتر است ، قطر آن یازده برابر قطر زمین و حجم آن ۱۲۹۵ برابر حجم زمین است . وزن آن نیز ۳۱۷ برابر وزن کسره زمین میباشد فاصله متوسط آن از آفتاب در حدود ۷۷۷ میلیون کیلومتر است و در هر ۱۲ سال یا سه سنجش دقیق تر در هر یازده سال و ۳۱۵ روز زمین ، یکبار به دور آفتاب گردش میکند بعبارت دیگر هر یک از بروج دوازده گانه را در مدت تقریباً یک سال ماطی مینماید ولی حرکت وضعی آن فقط مدت نه ساعت و پنجاه دقیقه را در بر میگیرد و به همین سبب در قطبین آن فرورفتگی بسیاری وجود دارد .

مشتری بعد از زهره درخشان ترین سیارات بشمار میرود و نور آن سفید و ثابت است و اگر باتلسکوپ بان نگاه کنیم در سطح آن ابرهای سفید و لکه سرخ رنگی را خواهیم دید که بقعیده هیات دانه های امروزه ابرهای مذکور از متان که چیز بیست شبیه گاز معادن ذغال و بخار امونیاک تشکیل یافته و لکه سرخ مزبور که طولش را در حدود پنجاه هزار کیلومتر تخمین زده اند ، از امونیاک در حال انجماد بوجود آمده است و عجیبتر اینکه این لکه سرخ گاهی دیده میشود و گاهی از نظر پنهان است ، مثلاً در سال



مشتری



مدار آستروئیدها در فضای بین مریخ و مشتری

۱۹۱۶ بکلی نامریی بود ، در ۱۹۲۰ بوضوح دیده میشود ، در ۱۹۲۳ باز ضعیف بنظر میرسید ، در ۱۹۲۷ با وضوح کامل دیده میشود در ۱۹۳۷ نیز بخوبی دیده میشود ، اما در ۱۹۳۸ قطعاً دیده نمیشد .

درجه حرارت :

در جه حرارت در سطح مشتری را تا چندی قبل بسیار زیاد تصور می کردند ولی تحقیقات بعدی نشان داد که حرارت متوسط سطح مشتری به ۱۰۰ درجه سانتی گراد زیر صفر هم نمیرسد و ظاهراً باید چنین باشد زیرا نور و حرارتی که مشتری از آفتاب میگیرد ۲۷ بار کمتر از نور و حرارتی است که زمین از آفتاب کسب می کند .

اقمار مشتری :

مشتری ۱۲ قمر دارد که گرداگرد آن میچرخند و در حقیقت منظومه کاملی را با خود آن تشکیل میدهند چهار قمر آن که هم بزرگ و هم نورانی میباشند و با دور بین های عادی دیده میشوند و در سالهای (۱۶۰۹ - ۱۶۱۰) توسط گالیله ستاره شناس بزرگ ایتالیا یی کشف شده اند در سال ۱۸۹۲ پنجمین قمر مشتری توسط بارنارد کشف شد و این قمر نزدیکترین اقمار به مشتری است و فاصله بین آن با مشتری دو و نیم برابر شعاع مشتری یعنی تقریباً ۳۵۰۰۰۰ کیلومتر در سالهای ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ دو قمر دیگر مشتری توسط «پر این» کشف شده و بعد از آن تا امروز پنج قمر دیگر

اینکه از مریخ و مشتری تا اندازه ای یاد شده است ، بد نیست که از یک سلسله سیارات کوچک که در فضای وسیع بین مدار مریخ و مدار مشتری وجود دارند ، و تعداد آنها زیاد است یاد کنیم .

درین فضای وسیع که بقول قدما بین فلک مریخ و فلک مشتری می باشد ، عده زیادی ستاره کوچک وجود دارد که همه آنها با فواصل مختلف و روی مدارهای مختلف گرداگرد آفتاب گردش میکنند و چون ستارگان مو صوف کوچکنند ، آنها را آستروئید یعنی شبه ستاره و یا پلانیتوئید یعنی ژونون

کشف شده که جمله ۱۲ قمر می شود و باستثنای چهار قمر اول برای دیدن بقیه باید از تلسکوپ استفاده کرد .

در میان این ۱۲ قمر ، چهار قمر دارای خصوصیت ممتازی هستند با این معنی که ، بخلاف هشت قمر دیگر که در جهت مستقیم و عادی حرکت می کنند ، این چهار قمر در جهت معکوس گردش مینمایند و آنها عبارتند از قمر هشتم ، قمر نهم ، قمر یازدهم و قمر دوازدهم .

سیارات کوچک

قبل از اینکه بسراغ بقیه سیارات بزرگ برویم ، بمناسبت

فرهنگ اصطلاحات نجومی

ازین پس در هر شما ره ، چند اصطلاح از جمله اصطلاحات مربوط به هیات و نجوم ، بخصوص اصطلاحاتی که در ادبیا منظوم و منثور ما آمده است ، با شرح مختصری که برای فهم معنی آن سودمند باشد (و در صورت لزوم با شواهدی از نظم و نثر) می آوریم امید است که مطالعه و یادداشت این اصطلاحات برای دوستان علم و ادب خالی از فایده نباشد .

آب:

نام ماه یازدهم از سال قدیم سریانی که نزد منجمان به رومی مشهور است و نام ماه هشتم از سال مرسوم سریانی که آن نیز به رومی شهرت یافته و فعلاً در بعضی از ممالک عربی معمول است و مطابق با ماه (اگست) میباشد و تعداد ایام آن ۳۱ روز است.

اقیر الدین اخیسکتی گوید :

بسوزد به شب خر من ماه را سوم نهبیب تو در ماه آب انوری گوید:

ساحت آفاق را اکتون که فراش صبا

ازخزیران قرش گسترده از تموز و آب نخب.

آب:

نام ماه یازدهم از سال قومی یهود و ماه پنجم از سال دیوانسی ایشان ، این ماه را (اوب) نیز تلفظ میکنند و تعداد ایام آن ۳۰ روز است.

آباء علوی و آباء :

کنایه ادبی و فلسفی از افلاک و ستارگان است و در ادبیات ما بیشتر بمعنی سیارگان هفتگانه آمده است .
خاقانی گوید:

بمن نامشققند آباء علوی جو عیسی زان اباکردم زآبا حکیم سنایی گوید :

مرجاه تو و قدرترا از سر معنی

آبها و سطقسات غلامند و پرستار

آبان:

نام دهمی ماه هشتم از سال شمسی است که در عصر سامانیان و غزنویان و غوریان و سلجوقیان در افغانستان رایج بود و مطابق و برابر با برج عقرب است و تعداد ایام آن ۳۰ روز است .

حکیم سنایی غزنوی گوید:

گرم خونم چو آب در مرداد سرد آهم چو باد در آبان عنصری گوید:

زمیخ و نزم که بد روز روشن اژمه تیر

چنان نمود که تازی شب از مه آبان

آبانروز:

روز دهم از ماه آبان (عقرب) مسعود سعد سلمان گوید :

آبانروز است و ماه آبان خرم گردان ز آب رزجان .

آبانگان :

همان آبا نروز است.

ادامه دارد

کیلومتر و مدت گردش آنها
بدور زحل از ۲۳ ساعت تا یک و نیم
سال میباشد .

اورا نوس

اورانوس از جمله سیارگانی است که
قدمانی شناختند و در قرن هجدهم

بقیه در صفحه ۴۶

مسطح و نازکی احاطه شده است و
این خصوصیتی است که هیچیک
از سیارات ندارند .

حلقه زحل عبارتست از سه
قسمت : حلقه خارجی ، حلقه
وسطی و حلقه داخلی که حلقه
وسطی در خشا نترین و حلقه
داخلی ضعیفترین آنها بشمار می
رود ، بین حلقه خارجی و حلقه
وسطی فضایی خالی وجود دارد
که عرضش تا ۳۰۰۰ کیلومتر
می رسد .

این حلقه ها در زمانهای مختلف
بحالات مختلف دیده میشوند و
گاهی اصلاً دیده نمیشوند زحل
۷۶ برابر حجم زمین ، حجم دارد و
وزن آن ۹۵ برابر وزن زمین است
فاصله اش از آفتاب تقریباً ۱۵۰۰
میلیون کیلومتر است ، حرکت آن بدور
آفتاب (حرکت انتقالی) مدت
۲۹ سال و ۱۶۷ روز است و حرکت
وضعی آن بدور محور خودش
۱۰ ساعت و ۱۴ دقیقه و وقت را دربر
میگیرد .

کره سبک وزن :

جرم مخصوص زحل یک هشتم
جرم مخصوص زمین است یعنی
سبکتر از آبست و بهمین سبب
اگر دریایی را فرض کنیم که زحل
در میان آن باشد این کره هرگز در
آب فرو نمی رود و بالای آب خواهد
ماند .

اقمار زحل:

زحل دارای ده قمر است ، اولین
قمر آن در سال ۱۶۵۵ توسط
دانشمندی بنام هو یگنس کشف
شده و همین قمر در ماه دسامبر
سال ۱۹۷۶ توسط ستاره شناس
مشهور فرانسوی ادوین دلفوس

شبه سیاره نامیده اند و تا کنون
بیشتر از دو هزار تا از آنها کشف
شده است (اولین کشف آستروید
در سال ۱۸۰۱ بود)

مدار بعضی ازین ستاره ها گاهی
از مرز مشتری یا مریخ تجاوز می
کند و به زحل یا زمین نزدیک میشود
نی المثل ستاره اروت که در سال
۱۸۹۸ توسط منجم آلمانسی
(ویت) کشف شده است گاهی تا
فاصله هفده میلیون و سه صد
و پنجاه هزار کیلومتر بکره زمین
نزدیک میشود که البته این فاصله
در عالم ستارگان بسیار ناچیز
است .

بزرگترین این ستاره ها
سرس نام دارد و قطر آن از ۷۷۰
کیلومتر تجاوز نمیکند در میان
آنها کرات بسیار کوچکی هم
هست که قطر آنها از چند صد
متر بیشتر نیست مثلاً قطر هر مس
را که در سال ۱۹۲۷ کشف شده فقط
۹۰۰ متر برآورد کرده اند .

بعضی از هیات آنها این
ستارگان کوچک را بقایای
ستارگان دنباله داری که از میان
رفته اند ، میداند و بدو برخسی
معتقدند که ستارگان دنباله دار از
میان آنها پیدا میشوند و الله
اعلم .

زحل ستاره حلقه دار

تا سال ۱۷۸۱ زحل را آخرین
سیاره منظومه شمسی میدانستند
ولی این پندار را در آن سال
موسیقی دانی بنام ویلیام هرشل
با کشف اورانوس برهم زد
زحل بعد از مشتری بزرگترین
سیاره بشمار میرود . این سیاره
ستاره ایست زرد رنگ که با حلقه



زحل و حلقه زیبایش

گنگاه تبسمو

فکاهیات صفحه مقابل را همکار
ما احمد غوث زلمی فرستاده است.

فانتزی

ترجمه: ذال

دوش بانیکر کوتاه



کوتاه بود و خیلی بان مصروف شدم
و بعد از مطالعه آن باز هم در یافتم
که دویدن بانیکر يك سپورتی است
که حاجت به تکرار و ادامه نداشته
ويک مرتبه هم اگر اجرا شود بالای
صحت تاثیر زیادی بجا می گذارد
مخصوصا اگر در باره فاصله دوش
هیچ فکر نشود و پنج دقیقه آنرا
ادامه داده و با تدریج مدت و فاصله
را در وقت دوش طوری بگیریم که
تمام امراض را از بدن دور کند. پا
غرور خاص و جوانانه شانه هایم را
مانند ورزشکاران حرکت دادم و
قسمت دیگر مقاله را خواندم و
دانستم که دوش بانیکر يك کار
خیلی مفید و فوق العاده است.

تا بستان امسال تصمیم جدی
گرفتم که از تمام رفقاء و دوستان
واهل خانه خود را جدا سازم.
نمیخواهم ادعا کنم که تعداد
این رفقاء و دوستان خیلی زیاد
است، ولی هر قدر محدود هم فکر
کنیم باز هم آنها همیشه زندگي
ام را مسموم ساخته اند.
بهر حال روز یکشنبه صبح وقت
لباس سپورتی خود را با بوت ها و
کلاه پشمی گرم و دستکش هایم
پوشیده در زیر نور چراغ روی چوکی
قرار گرفتم و شروع به مطالعه يك
تعداد کتابهای سپورتی در باره
سپورت دویدن نمودم.

من در چندین کتابی که در باره
دوش مطالعه نمودم دریافتم که دوش
با نیکر کوتاه خیلی عالی و مفید
است. مخصوصا اگر این دوش به
فاصله پنجصد متر صورت گیرد و
تدریجا به فاصله آن افزایش داده
شود. خاصتا اگر دست ها را در
وقت دوش طوری بگیریم که تمام
امراض را از بدن دور کند.
بعد از مطالعه چندین جلد کتاب
ضخیم و مجله های سپورتی در
حالی که باز هم کلاه پشمی ام را به
سرم درست جا بجا نمودم مطلب
تازه دیگری در يك کتاب یافتم که
آنها در باره سپورت دوش بانیکر-

درست کردم. در همین لحظه مصروف
قسمت دیگر يك مقاله شدم. در آن
تشریح شده بود که دویدن بانیکر-
کوتاه يك عملی است که تکرار لازم
ندارد، مخصوصا اگر فاصله مدت
نظر نباشد و دویدن پنج دقیقه که به
صورت تدریجی مدت آن زیاد شده
برود و مخصوصا با این خصوصیت
که باید دست هایم را طوری قرار
دهم که مفید واقع شده و تمام امراض
را از بدن دور کند باز با يك
احساس جوانی شانه هایم را چپ
و راست نمودم و شروع به يك مقاله
دیگر نمودم و دانستم که دویدن با
نیکر کوتاه يك کار خیلی فوق العاده
است. مخصوصا اگر آنقدر بدوم
که عرق کنم، مهم نیست تا چه اندازه
و فاصله. مهم عرق کردن است.
خاصتا با این خصوصیت که دست
هایم را طوری به کمر قرار دهم تا
مفید واقع شده و تمام امراض را از
بدن دور سازد.

داشت. وقتی کلاه را از سرم دور
کردم فوراً احساس سردی کردم باد
سردی می وزید. باز هم مصروف
يك مقاله دیگر شدم از مطالعه این
مقاله نیز در یافتم که دویدن بانیکر
کوتاه برای صحت فوق العاده مفید
است. مخصوصا اگر تمام مقررات
ورزشی در آن مراعات گردد نیز
دویدن، آهسته دویدن و باز تیز و باز
آهسته شدن مخصوصا اگر در وقت
دویدن دست ها را طوری قرار دهم
که مفید واقع شده و تمام امراض
را از بدن بکلی دور کردم از زیر
کمی ویریا ن «ادویه را حست»
ساختن اعصاب است، خوردن و لباس
سپورتی ام را خواستم از بدن دور
کنم و باز ادامه دادم به مطالعه کتابی
که در دستم بود و آنها در مورد
سپورت مطالبی داشت.

درین کتاب نوشته شده بود که
دویدن بانیکر کوتاه بهترین راه
وقایه صحت از امراض است،
مخصوصا اگر بدانم که چه
چیزها در آن در درجه اول
دارای اهمیت است مثلاً نبض
کردم. کلامم يك پو يك قشنگ نیز



ژوندون

« هم قیافه »

خانمی در خانه مصروف بافت بود که خدمه اش آمده گفت :
 - يك خانمی آمده میخواهد شما را ببیند .
 - چه قسم زن است ؟ زیباست ؟
 - نخیر خانم عینا هم قیافه خود تان است .

« علاج »

شنیده ام پرسی زن گرفت و در شب وصل فرار کرد از گرداب ازدواج و بگفت : «علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد»
نویسنده بی پول
 مردی به یکی از ناشران کتب مراجعه کرد و گفت :
 - يك كتاب مهم نوشته ام که خیلی جالب است و حتما تمام نسخه های آن بفروش خواهد رسید:
 ناشر پرسید :
 - اسم کتابتان چیست ؟
 گفت : چگونگی میتوان میلیو نر شد ؟
 ناشر باز هم سوال کرد :
 - پس چرا آنرا خودت چاپ نمی کنی ؟
 جواب داد : از خاطر یکه پول چاپ آنرا ندارم :

آشنا بی

- مثل اینکه بنده صورت شما را يك جای دیگر هم دیده ام .
 - نخیر اشتباه می کنید، صورت من همیشه همین جای بدنم بوده .



بدون شرح



بدون شرح

چتری

خیلی معذرت میخواهم دو ست عزیز من آمدم تا همان چتری را که هفته گذشته برایت اما نت دادم برایم مسرت کنی .
 اوه خیلی معذرت میخواهم من آن چتری را به شخص دیگری امانت دادم مگر آنرا بسیار ضرورت داری ؟
 خود من نه !
 اما شخصی که آن چتری را برایم امانت داده بود نزد من آمده گفت :
 صاحب چتری آمده تا چتری - امانتی را که برایش اما نت داده بودند به صاحبش بسپارد و لطفاً آنرا برایم بیاورید .
 ارسالی فایزه فضلی

مگر ماسنج

مردی از بازار آهنگری گذر می کرد ، دید که آهنگری آب دهان بر سندان میریزد نزدیک رفته از آهنگر پرسید :
 - چرا آب دهانت را بالای سندان میریزی .
 - ازین سبب که از میزان حرارت سندان آگاه گردم .
 مرد بخانه آمد و چون وقت نان بود زنش ظرفی پر از پلومقابلش گذاشت مرد بلا فاصله آب دهان بر آن افکند .
 زن پرسید :
 - مگر دیوانه شده ای مرد؟ این چه کاری است که تو میکنی .
 - من به سببی این کار را کردم که از میزان حرارتش آگاه گردم .

خویش قوم

پسر جوانی در یکی از شفاخانه ها بستری بود ، یکروز دختر قشنگی که یکدسته گل در دست داشت به عیادت او رفت .
 زن پیری در اطاق را بروی دختر زیبا باز کرد ، دختر که از برخورد با منم مادرش هستم .
 پیر زن تکان خورده بود و از خجالت سرخ شده بود گفت :
 - من خواهر او هستم .
 پیرزن در حالیکه لبخند اسرار آمیزی میزد گفت :
 - از آشنائی با شما خوشحالم منم مادرش هستم .

خوب ، آرامش روحی و غیره و مخصوصا اگر در وقت دویدن دست هایم را طوری در کمر قرار دهم که مفید واقع شده و تمام امراض را از بدنم دور کند .
 بعد از مطالعه مقاله اول از همه تبصم را حساب کردم منظم بود ، آواز قلبم را شنیدم بصورت عموم راحت بنظر رسید ، به ساعت نگاه کردم ساعت وقت نان چاشت را نشان می داد ، آنگاه لباس سپورتی را از بدنم دور ساختم .
 آن نیکر سفید اتو شده ام نمایان شد که خیلی به بدنم زیبا معلوم می شد ، بعد از آن در بسترتم رفتم و استراحت کردم و تا وقت نان شب بخواب رفتم .
 شام يك دفعه احساس کردم که تمام مریضی ها بوجودم پیدا شده ، شانه هایم سو زنگ می زد و تخت پشتم فقط بگوئی سوراخ سوراخ شده و درد می کرد .
 از وضع صبحی ام اینقدر برایم ثابت شد که امروز لازم نیست از این بیشتر خود را تکلیف دهم و تصمیم گرفتم که سر از روز آینده یعنی فردای همان روز حتما به صورت سیستماتیک و بدون گفتگو فکر کردن تمام چیزهایی را مطالعه کنم که در مورد دویدن بانیکر کوتاه نوشته شده است .

باید متذکر شوم که همسایه ام مرا متعجب می سازد باین معنی که از دو سال است بدون کدام آمادگی و مطالعات در باره سپورت و مخصوصا دویدن همه روزه در جاده پهلوی خانه مابدویدن می پردازد و نمیدانم که چرا مریض نمیشود در حالیکه من اینقدر آمادگی هم از نظر تنوری گرفتم و هنوز يك قدم هم ندویدم .
 بودم و شدیداً مریض شدم .

مردی عصیان

مرد مسنی که کلاه شیپو به سر ، عینک در چشم و عصا در دست داشت سوار یکی از موتر های سرویس شهری بود مرد عصای خود را بالای شانه کلینر موتر گذاشته گفت :
 - بچیم اینجا سیاه سنگ است .
 - کلینر موتر سرویس خونسرد - انه جواب داد .
 - نخیر ، قربان اینجا شانه نوکر تان است .

دختر انسانو ژوندون

از کتاب رو انشاسی بر ای جوانان

رشد و یادگیری

نموی که از راه رشد حاصل میشود غیر از نموی است که از یادگیری نتیجه میشود. اگر مثالی درباره بدن آدمی بیاوریم میتوانیم بگوییم داشتن عضله و بازو امریست که به رشد مربوط است اما کوچک یا بزرگی این عضله، که در نتیجه ورزش حاصل میشود به رشد مربوط نیست. داشتن مغز آماده و رسیده را رشد مغز میخوانیم اما

تغیراتی که در اثر اکتسابات ماضی مغز حاصل میشود به رشد مربوط نیست بلکه مربوط به عوامل ماضی موثر در مغز است. از آنچه گفته شد نباید چنین نتیجه گرفت که رشد برای یادگیری عامل موثر و مهمی نیست.

برعکس عامل بسیار مهمی است زیرا قبل از اینکه مغز و سلسله

اعصاب بتواند اثری را از خارج بپذیرند و در مقابل آن عکس العمل نمایند، باید به مرحله معینی از رشد رسیده باشند. در هفته های اول عمر خود چیزهای کمی می آموزیم و علت این امر اینست که هنوز رشد کافی نیافته ایم.

هرچه که شش کنید نمی توانید به کودک نو زاد راه رفتن یاد دهید ولی میتوانید به او یاد دهید که پستانک شیر را بجای پستانک بکشد. به کودک یکساله هر چند با عوش باشد یاد دادن جدول ضرب امکان ندارد زیرا دستگاه عصبی او آمادگی لازم یعنی رشد کافی پیدا نکرده است.



متصدی صفحه جوانان سلام!
امیدوارم که نامه یک جوان درستون درد دلها نشر گردد، جوانیکه تازه ازدواج نموده و صرف ششما از این ازدواج میکند در این مدت فضای آرام خا نواده ام را هیچ چیزی بر هم نزنده بود مگر از یکماه به اینطرف یکی از خواهر خوانده های همسرم که در این روزها زیاد رفتی و آمد می کنی این آرامش را برهم زده و بدترین چیزیکه برای زن و ولی افسوس که حسادت های

نامه های

دارید که شاید دیگر خواننده گان به آن علاقه و دلچسبی نشان ندهند. امید داریم در آینده اشعاری انتخابی شما طوری باشد که به ذوق و علاقه خوانندگان دیگرما باشد به امید موفقیت شما.

پیغله فیهمه از کارته چهار!

نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته بود به اداره مجله رسید از احساسات شما که در قسمت مجله دارید نهایت تشکریم. به امید همکاری های بیشتر شما.

میر من نفیسه از کارته پروان!

نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته بود به ما رسید. احساس شما واقعا قابل قدر است امید داریم که همه مادران این احساس را داشته باشند و فعلا تر بیه فرزندان

شیخ علی عبدالصغ شمیم!
نامه شما که تحت عنوان «جمهوریت یا روزنه امید» بود به ما رسید. این هم قسمتی از نامه شما: برقراری نظام جمهوری در کشور امید واری قوی برای پرآورده شدن آرزو های دیرین کافه ملت افغان میسر گردیده و روز بروز این آرزو ها جنبه عملی پیدا میکند.

دریم جمهوری از همان بدو تشکیل تاکنون با متانت و عزم راسخ برای احیای پسمانسی های کشور مجدانه مبارزه نموده و در این مورد به موفقیت های چشمگیری نایل آمده است.

شیخ علی امین الله!

شعر انتخابی شما به اداره مجله رسید. برادر عزیز باید خدمت شما بگوییم که شما در قسمت انتخاب شعر ذوق بخصوص





هم تفریح و هم استراحت

کار کردن مداوم با لا خوره انسان را خسته ساخته و اگر استراحت و تفریح نداشته باشد ممکن بسوی انسان مریضی های عصبی و غیره پیدا شود. از یترولا زم است که هفته یکبار به استراحت و

پر برف زمستان به ورزش اسکای می باشد که شاید برای شما خالی از دلچسپی نباشد. چنانچه در مملکت یوگوسلاویا و دیگر ممالک جوانان ازین ورزش که هم استراحت و هم تفریح و در عین



تفریح به ردازید تا ازیک طرف باعث رفع خستگی شما گردید و ازجانبی هم برای شما یک نوع استراحت محسوب گردد. پس برای اینکه هم استراحت داشته باشید و هم تفریح کنید باید ورزش را انتخاب نمایید که مردود جنبه را در بر داشته باشد. توصیه ما در این روزهای

زمان ورزش محسوب میگردد - استفاده می نمایند. ممکن بعضی ها اصلا به این ورزش آشنایی نداشته باشند اما دیدن این ورزش یک نوع لذت برای انسان دست میدهد که خالی از فایده نخواهد بود.

در عکس شما علاقمندان این ورزش را در مملکت یوگوسلاویا بینید که با دلچسپی یک روز رخصتی خود را سپری می نمایند.

شاگردان ممتاز



نام: سید عبدالکریم
سن: ۱۵ ساله
صنف: نهم
درجه: اول نمبر
علاقه مند: به ورزش فوتبال
آرزو: میخواهم در آینده داکتر طب شوم

معلومات تازه برای جوانان



تلفون جدیدی برای مکالمات دسته جمعی در مملکت سوئیس بکار افتیده است. این تلفون با هشت دکمه و یک دستگاه که دارد میتواند در یک دقیقه (۱۰۱) عمل گفت و شنود را اجرا نماید بدون آنکه در کار آن سکتگی وارد گردد.

بیجای همسر م زندگی رابه کام من و خود تلخ ساخته و خود را باز بچه دست یک دوست نادان خویش ساخته است.

از شما میخواهم که آیا برای یک زن جوان و تحصیل کرده لازم است که این همه حسود باشد در حالیکه جای برای حسادت هم باقی نیست و میداند که من همیشه برای او پاک بوده و هستم و لی کجا آن گوش که بشنود. خلاصه در این آواخرزندگان ما آنقدر تلخ و بی مزه شده که برای شما چه عرض کنم خواهش من بحیث یک جوان اینست که این نامه من نشر نگردد تا خدا بخواهد که همسر م از یس لجاجت و حسادت دست بردارد.

(م.ن)
با احترام

رسیده

سپهرین وظیفه برای یک مریمن خانه محسوب میگردد.

به امید موفقیت شما.

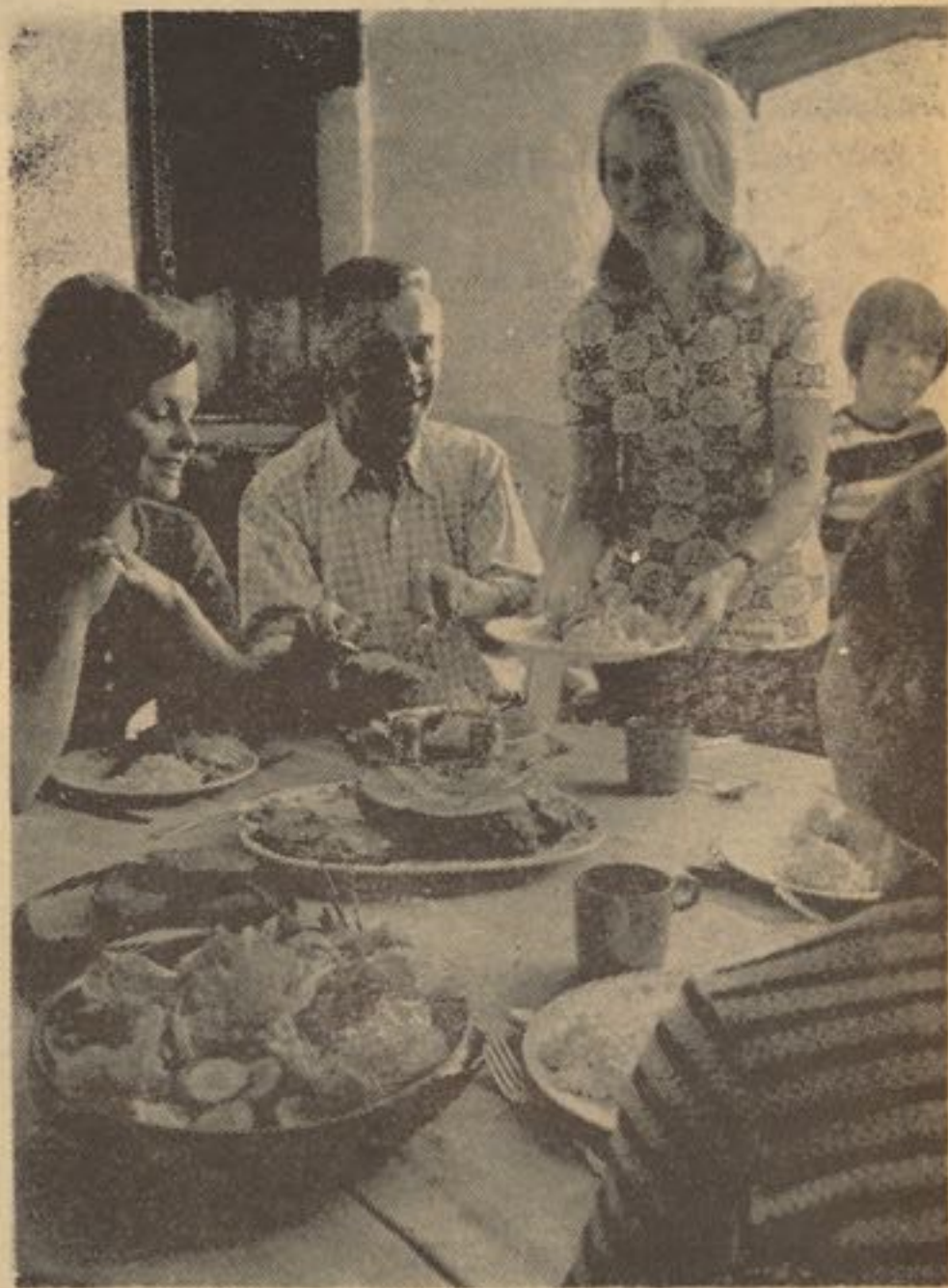
شاهلی محمد اکبر!
شعر شما که برای مجله فرستاده بودید به اداره مجله رسید.

شما در نامه خود خواسته بودید که شعر شما در صفحه گل برگها نشر شود. ما شعر شما را به متصدی آن سپردیم اطمینان داشته باشید.

شاهلی محمد نسیم از ولایت لوگر! و جیزه های انتخابی شما به اداره مجله زوندون رسید در وقت آن چاپ میگردد. اطمینان داشته باشید.



نقش غذا در صحت



میگویند: «پدر مرض هر چه باشد، ما درش حتما غذای بد است.» اینک چقدر غذا در تندرستی تأثیر میکند امری است آشکار، پس در انتخاب غذا نباید فریب رنگ و بو و مزه را خورد. بلکه باید دید غذایی را که میخوردیم چه خواصی دارد و چه تاثیری در تندرستی ما میکند. زیرا بسیاری از غذاهای خوش مزه علاوه بر اینکه ماده غذا بیست ندارد، به تن زیان میرساند و چه بسا غذاهای پدمزه‌ای که سود فراوان می‌رسانند، برای اینکه از لحاظ غذا بیست خوراک‌های غنی است، باید آنچه در آشپزخانه‌ها تهیه میشود با احتیاط به مصرف برسانیم. هر روز ما مقداری انرژی مصرف می‌کنیم و هر روز چندین هزار سلول از دست می‌دهیم برای جبران این تلفات باید غذای خوب و به اندازه‌ای که لازم است بخوریم و اگر نه تعادل وجود بهم می‌خورد و مریض می‌گردیم. حتی ممکن است سرمایه زندگی را از دست بدهیم.

باید هر روز مواظب باشیم چیزهایی را که میخوریم مضر نبوده شامل مواد لازمه باشد تا نسوج از مواد لازم بی بهره نماند و با بست بقیه در صفحه ۵۸

باهمسرتان همگام باشید

آیا شوهرتان شرایط لازم برای ارتقا را در خود بوجود آورده است؟ اگر برای ارتقا بمقام بالاتر آماده نیست پس چه راهی را برای آماندگی خود انتخاب کرده است؟ و شما که همسر او هستید در این مورد چه تصمیمی دارید؟

عده مردانی که معلومات و دانش و شغل و مقام ۱۵ تا ۱۰ یا ۱۵ سال بعدشان را در ابتدای کار داشته باشند بسیار کم است. افراد باید معلومات لازمه را به تدریج که مراحل ترقی را می‌پیمایند هم از راه تجربه و هم از طریق شرکت در دوره‌های آموزشی مخصوص کورس‌های بعد از وقت فراگیرند.

اگر مردان بزرگ و مخترعین و عالیقدر هنگامیکه نانی بدست می‌آوردند و آسوده کنجی نشسته و می‌گفتند «ما را همین بس است» و در حین کار به تحصیل دانش و معلوماتی بیش از آنچه برای کار و حرفه روزانه‌شان لازم بود، همت نمی‌گمازند چه وقفه و رکود و زیانهای را تمدن بشری می‌باستی تحمل کند؟



باید دید یک همسر مرد برای کمک به شوهرش در راه ادامه به تحصیل و علم و دانش و وظیفه‌ای را می‌تواند انجام دهد. اصل مسلم این است که طرز رفتار زن تأثیر کثیری در کوششهای شوهرش، برای وصول بهرگونه ترقیات مورد نظر دارد.

مثلا موضوع تحصیل در کورس‌های بعد از وقت را بنظر آورید. مردی که چند روز بعد از وقت رسمی را در طی هفته صرف رفتن به کورس‌های بعد از وقت میکند بدون شک آرزو مند ترقی و تعالی فکری بقیه در صفحه ۵۸



زندگی خانوادگی اتحاد نفسانی و روحی است

زن دا نشمندی معتقد است که زندگی خانوادگی يك اتحاد مادی نیست بلکه ادتحای است نفسانی و روحی . او میگوید :

که بی چنین مو قعیتی می گشت به این هنر تشویق کنم . او بعد ها بقدری در این هنر ورزیده شد که خود را به مر حله در یافت جایزه های متعد د نیز رساند . حال آنکه اگر ما به آن جا منتقل نشده بودیم چنین فرصتی در جای دیگر بدست نمی آوردیم .

بقیه در صفحه ۵۹



«من می توانم بیک طرفه العینسی اسباب سفر را ببندم و بگویم بفر مایید پسر کجا که میخواهید برویم زندگی کنیم من حاضریم افراد فامیل ما استنباط کرده اند که هیچ نقطه ای در دنیا وجود ندارد که به انسان مجال و فرصت فرا گرفتن تجربه و درسی راند هد. خوشی و سعادت را همه جا می توان یافت مشروط بر اینکه چشم ببیند و ذهن ادراک کند ، مثلا هنگامیکه در یکی از ولایات زندگی می کردیم اطلاع یافتیم که يك استاد آرت در آنجا درس نقاشی میدهد . بر ای ما فرصتی بود که همسر جوان خود را



زن مادامی که شوهر نکده دارای پنج حس است ولی بمجرد اینکه شوهر کرد دارای حس ششم می شود .

(۱)

انتقام شیرین تر است ، مخصوصاً برای زنان !

«لر دبا پرون»

زنان بوسیله قلب استدلال می کنند ، نه بوسیله مغز .

«ماتیو آناند»

دو نمونه کرتی و بطلون از بهترین مود های امسال



تیم فوتبال اتحاد شوروی

بازی فوتبال در تمام نقاط دنیا میشود ولی هنوز این بازی در زیاد دارد ولی در کشور شوروی این بازی آنقدر پیشرفت نموده که تعداد تیم ها و میدان های این بازی بیشمار بوده و ورزشکاران زیادی در آن دسترسی دارند .



کشور شوروی ، در بازی های جهانی و مسابقات کشور های اروپایی موفقیت های نصیب شده است ولی به اثر حاضر نشدن در مسابقه با تیم چیلی از جمله تیم های اشتراک کنندگان جام جهانی خارج شده است



طلسم کوچک و تیم ملی فوتبال پیرو

تیم ملی فوتبال پیرو هر دفعه که در مسابقات بین المللی شرکت می کنند ، همایشان ، يك طفل کوچک نیز در شروع مسابقه ، می باشند و این طفل کوچک بنام طلسم کوچک مسمی است که درعکس بالا بایکی از پلیس های معروف پیرو در قبل از شروع یکی از مسابقات بزرگ دیده میشود .

تورنمنت باسکتبال در جمناز یوم پوهنتون کابل آغاز یافته است

تورنمنت باسکتبالی که چند روز قبل افتتاح گردید به منظور مشق و تمرین بیشتر و شناسائی هرچه بیشتر ورزشکاران ما به تکنیک های



جدید ورزشی بوده که در آن تیم های کلب های پوهنتون (فمک) ، ستور ، اباسین ، لیسه غازی و تیم های بیسکور و شوروی های مقیم کابل اشتراک دارند .

تورنمنت مذکور تا بتاریخ هفتم حمل سال آینده دوام داشته و همه روزه در جمنازیوم پوهنتون کابل جریان دارد .

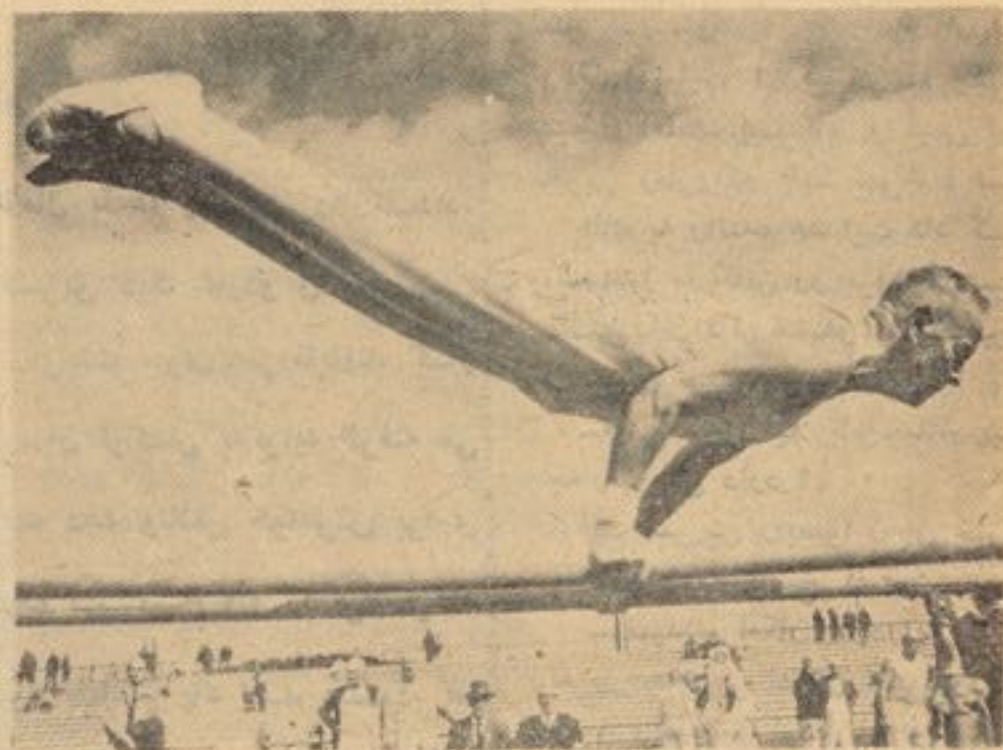
چهره ورزشی



کاپیتان تیم والیبال لیسه انصاری یکی از درخشان ترین چهره ورزش در لیسه انصاری بوده که به ورزش های مختلف علاقه زیاد دارد اما ورزش والیبال ، بیشتر مورد توجه وی بوده و در مسابقات والیبال مکتب شرکت می کند . وی که متعلم صنف «۱۲» دال آن لیسه است ، کپتان تیم والیبال مکتب خود بوده و عقیده دارد که ورزشکاران بایست دارای اخلاق ورزشی باشند .

اقلتیک.

امروز ورزشکاران زیادی به ورزش اقلتیک علاقه مند بوده در تورنمنت ها و بازیهای جهانی مسابقاتی درین رشته انجام میدهند.



در بازی اقلتیک، پرتاب دسک، نیزه دویدن های مختلفه، جمناسستیک، و خیز های دور و بلند و غیره میباشد که درین بازیها نه تنها جوانان بلکه اشخاص مسن علاقه داشته و بمشوق و تمرین آن میپردازند، در عکس ورزشکار پیری دیده میشود که باعلاقمندی زیاد مانند دو ران جوانی دنبال ورزش را رها نکرده و شاید تادم مرگ به آن باوفا باقی بماند.

پنگ پانگ:

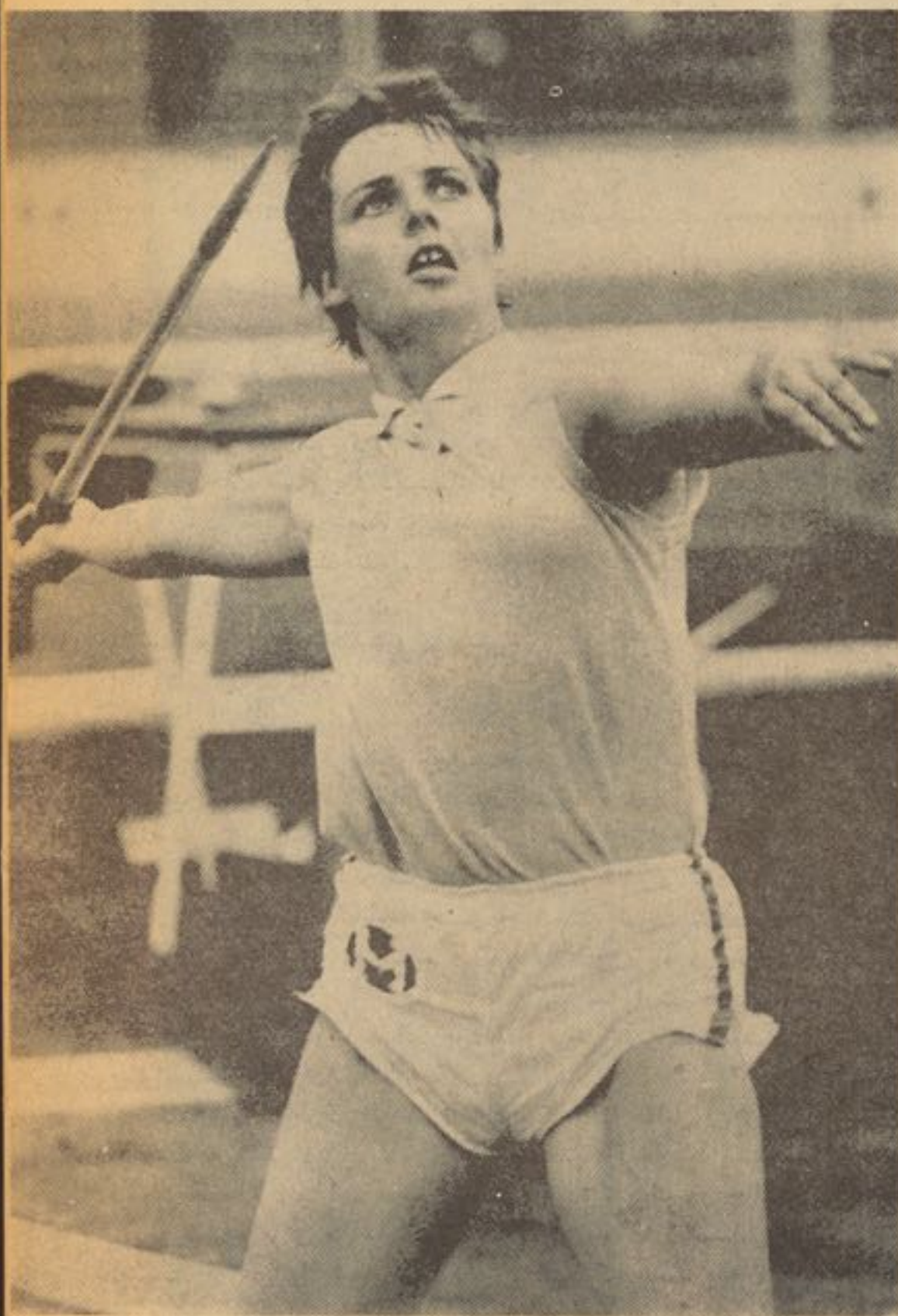
بازی پنگ پانگ که زنان و مردان به آن دلچسپی خاصی داشته و روز به روز به تعداد ورزشکاران آن افزوده میشود ولی هنوز این بازی در المپیک جهانی راه ندارد ولی بسا همین پیشرفت زیاد آن در این اواخر مخصوصا مسابقاتی که سال گذشته در کشور چین برگزار شده بود همه را بخود جلب نموده و شاید در آینده در جمله دیگر بازی های المپیک جهانی اشتراک کند.



نیزه

بازی نیزه نیز از جمله بازیهای اقلتیک میباشد که از پیدایش آن آن دیرزمانی میگذرد، بازی نیزه وقتی بوجود آمد که آدم های اولیه بخاطر حفظ حیات به شکار پرداخته و از آن غذا برای خود تهیه میکردند و برای این منظور وسیله آن پرتاب نیزه بوده که تا امروز به صفت ورزش باقی مانده است.

ورزشکاران نیرومند این بازی پرتاب نیزه به فاصله های دور ریکارد های درین رشته قایم نموده و محافل ورزش را داغتر میسازند.



مردی با نقاب بقره

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقره ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترلا میکند دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود**

نگاه التماس آمیز وی با نگاه گاردون می را چه شد و گاردون با سر اشاره بی نمود. **الک با خشم فراوان زنج خود را خاریده اظهار داشت :** من طبیعتی دارم ماد موازل بنت که حرفهای شما را بطور قطع وبدون هیچگونه تر دیدی می پذیرم. عینا هما گونه که بخودم اعتماد دارم بشما هم اطمینان میکنم سپس به ساعت بند دستی اش د یسده گفت:

«اما فکر میکنم بهتر است که ما حرکت کنیم و با لدر بیچاره را از آن دخمه معصیت بیرون آوریم.» جان بنت آنها را برای صرف ناشتای صبح دعوت کرد. دیک بصورت الک دید و در نگاهش حالت تمنا موجود بود.

الک هم دعوت پیر مرد را پذیرفت و اظهار داشت:

«خوب برای بالدر آزاد شدن یک ساعت زود تر چندان از ز شی بخصوص ندارد.»

در حالیکه ایلا سر گرم تهیه و تر تیب جای صبح بود دیک با گاردون در خیابان مقابله منزل بنت به قدم زدن پرداختند.

دیک با حالت مجز و بی اظهار داشت: «من به صداقت و راستی ایلا بنت ایمان دارم.»

الک زیر لب غمگم کرد: «اطمینان کردن به دگران یک صفت خوبست و گذشته ازین همه ماد موازل بنت از جمله خردترین اجزای این بازی اعصاب بشمار میرود و شاید از جمله پیچهای کویچک یک جرخ بزرگ باشد که بقره در تنظیم آن دست دارد.»

از محلی که آندو ایستاده بودند میتوانستند شروع راه وسط جنگل را که از شورهام به طرف الزهام امتداد مییافت به خوبی دید.

الک دوباره زیر لب غمگم کرد: «آنچه بیشتر برای من معما بی شده اینست که چرا ایلا نیمه شب دفعتا به بهانه گردش از اتاق خود ا بش

لعنتی در سلولش بگذرانم تا از شر اونجات بیایم. او دست کم یک شیطان است. دستگاه پو لیس او را بخوبی وطوریکه باید نمی شناسد. الک به راننده هدایت داد که مستقیما به کانتون رو برود ذهن دیک با افکار دگر مشغول بسو و دفعتا پرسید:

«بنام خدا، ایلا با ما تیلند پیر چه ارتباطی دارد؟»

الک سرش را بعنوان بی خبری تکان داد و در پاسخ گفت:

«نمیدانم امکان دارد ایلا بخاطر تقرر مجدد بر ادرش اصرار ورزیده باشد و تقاضا کرده تا رای بنست دوباره سرگوش برگردانده شود اما این مایتلند پیر کسی نیست که گرایش به این تقاضاها باشد وهم آنچنان ماجرا جویی نمیباشد که در نیمه شب برای مذاکره پیرامون بازگرداندن رای از بستر بیرون رود و یا اصلاح حاضر باشد او را دوباره در شرکت خود بپذیرد. اگر او جوانتر می بود، در انصورت این امکان وجود میداشت اما او که

راستسی عمرش را خورد و کافسی پیر شده است. و او چنان خشن بد طبیعت است که هر گزارشی برای رای قایل نبوده اچنانا اگر رای در حبس با مشقت محکوم شده به سنگ شکنی مشغول باشد یا پست یک میز نشسته کار شایسته ی انجام دهد این هر دو حالت او برای مایتلند پیر یک سان بشمار می رود.

موتور جلو دروازه ورودی دفتر پولیس توقف کرد و آنها از آن فرود آمدند. وقتی دیک و الک وارد دفتر شدند کاتب از جا پش بر خاسته با تعجب به آنها نظر انداخت الک تو ضیح داد ما میخواستیم صرف بالدار را از سلول بیرون آوریم.

آن مرد با حیرت فراوان گفت بالدار من قطعا نمی دانستم که او نزد ما است!

من او را با هاگن در یک سلول انداخته ایم در قیافه مامور پو لیس

بودند.

از محلی که آندو ایستاده بودند میتوانستند شروع راه وسط جنگل را که از شورهام به طرف الزهام امتداد مییافت به خوبی دید.

الک دوباره زیر لب غمگم کرد: «آنچه بیشتر برای من معما بی شده اینست که چرا ایلا نیمه شب دفعتا به بهانه گردش از اتاق خود ا بش

گفت:

«خوب برای بالدر آزاد شدن یک ساعت زود تر چندان از ز شی بخصوص ندارد.»

در حالیکه ایلا سر گرم تهیه و تر تیب جای صبح بود دیک با گاردون در خیابان مقابله منزل بنت به قدم زدن پرداختند.

دیک با حالت مجز و بی اظهار داشت: «من به صداقت و راستی ایلا بنت ایمان دارم.»

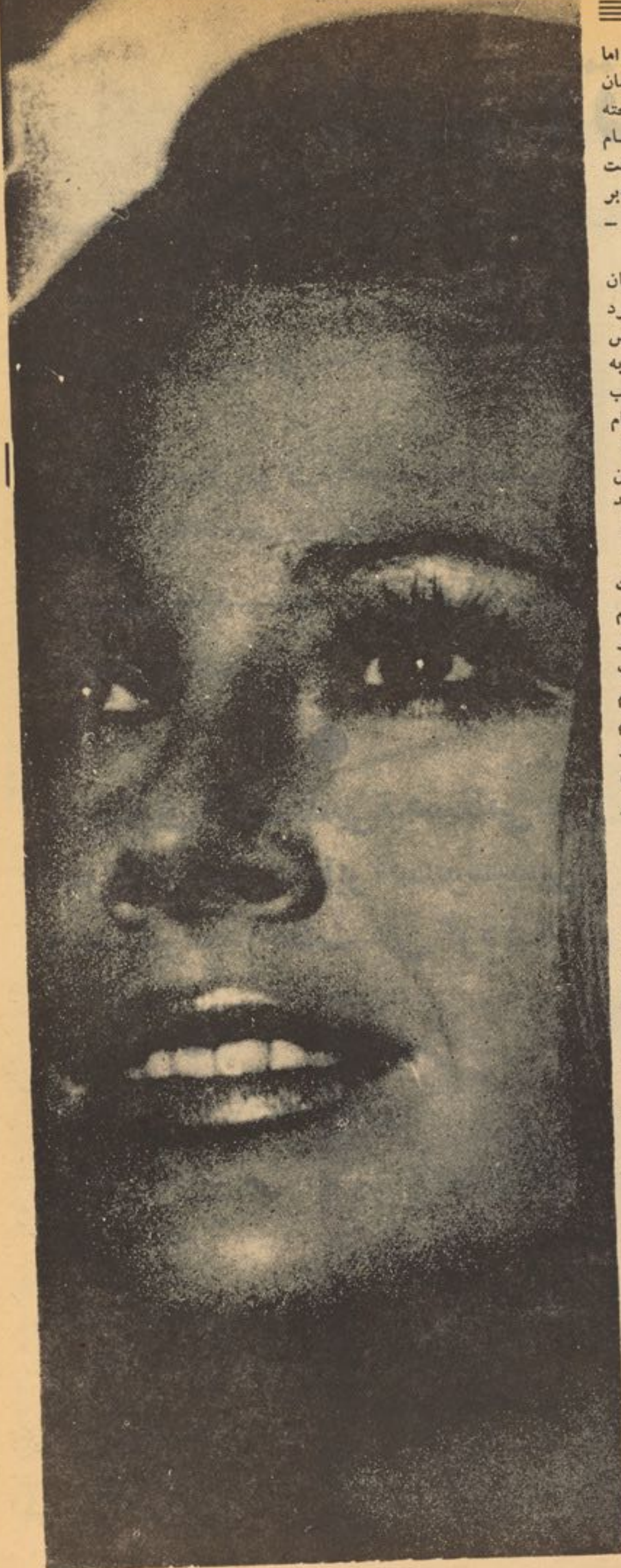
بیرون رفته وارد جنگل میشود! «
اوسکوت کرده سرش را بعنوان شنیدن آوازی بیک سمت دور می دهد.
صدای حرکت یک موتور بگوش میرسید این صدا نزدیک و نزدیکتر شده بالاخره رو پتر و قسمت جلوی آنها نزدیک آمد و بسرعت خود افزود.
یک لحظه بعد بسرعت برق از جلو آنها زد شد و آندو توانستند یگانه سر نشین آنها بشناسند.
الک اظهار داشت: لعنت بسه شیطان خدام را بزند.» الک کمتر به خود یادگری نفرین میفرستاد در همین لحظه دیک در ذهن تحلیل و فیصله نمود: شخصی که دیشب ایلا بنت با او در حاشیه جنگل دیده کسی جز ارسا مایتلند نبوده است.
آنها نیم ساعت بعد تر در سکوت

کامل از مقابل ویلای خالی که جسد گنتر از آنجا پیدا شده بود عبور کردند. دیک در حالیکه از تعاشی درو جو دش احساس مینمود دبخاطر آورد که جسد بیجان گنتر را از حوالی هورسهام بدست آورده -

بودند.
وهاگن میبایست در عوض گنتر می مرد. دیک تصمیمش را گرفت اینکه او یک بقره است یا نیست سوال جداگانه است اما بهر حال هاگن درمرگ گنتر سهم داشته و دیک در این موضوع دگر تر دیدی وشواهد کافی برای بدار او یختن او را ارائه دهید؟

«متاسفانه هیچ دلیلی غیر از - موتوری که تحت قفل و کلید نزد شما وجود دارد و این حقیقت که صاحب گازهاگن می باشد و می تواند موضوع را تشریح کند.»

الک سرش را شور داده گفت: «موضوع ریش ساختگی چطور؟» تصور میکنم تا زمانی با لدر اعتراف نکرده مشکل خواهد بود که بتوانیم شهودی برای اثبات مجرمیت او در محکمه حاضر کنیم.» الک پس از مکث مختصر دنباله حرفش را از سر گرفت «آنچه بمن مربوط میشود حاضریم که یک شب تمام را با بالدر



به اثر شنیدن این مطلب آثارگر فتکی پیدا شد و نگاه تندى به الك افكند بسيار عجيب است! من هيچ اطلاعى نداشتم كه او با لدا است! يك خود ضابط گفت كه يك يله گرد دگر را هم در سلول هاگن محبوب س کرده است.

اینست کسی که با لدر را در سلول هاگن انداخته است. این مامور پو ليس هم ما ننند خردضابط د چار حيرت شده بود. او اظهار داشت: «كو چكتر ين اطلاعى نداشتم كه او با لدر است. از همین سبب آنها دير با هم صحبت کردند تا حدود ساعت يك حرفهای شان ادامه پیدا کرد.»

الك بارضایت خاطر پرسید: وصحبت شان تا حال ادا مـه دارد؟

— نی آقای انسپکتر، من يك لحظه پیش به سلول آنها نظر انداختم و حال آنها خوا بیده اند. شما بمن هدایت داده بودید كه آنها را آرام بگذ ارم.

ديك و همراها نشی بد نبال زندانبان از دهلیز طولانی كه با كاشی سفید كارشده بود بیرون رفتند این د هلیز بطرف دروازه های بسیار تاریك و سیاه رنگ امتداد می یافت آنها تا دروازه رفتند كه در انتهای بیرون د هلیز قرار داشت. زندانبان دروازه سلول را باز كرد و الك داخل شد او به طرف بستر او لی رفته، روکش را پس زد.

تاكسی را كه زیر آن خوا بیده بود، ببیند.

والدر را دید كه به پشت روی چپركت خوابیده بود و دهانش را با يك دستمال ابریشمی بسته بودند دستهای او را هم مثل پا هایش علاوه از دستبند با ریشمه یی محكم بسته بودند، الك باعجله به بستر دو می نزدیک شده روکش را كنا رزد، چیزى جز پالش وجود نداشت و هاگن فرار کرده بود!

وقتی او بالدر را به اتاق د يك آوردند شراب كهنه به نوشش دادند تا اینکه رمقى تازه گرفت و آنگاه ماجرای خودش را بیان كرد (تصور میکنم در حوالی ساعت دو بود كه این اتفاق رخداد. من تمام

وقتی او دفعتا در باره سا زمان بقیه ها شروع به حرف زدن كرد تصور نمودم كه شاید سو ظنش نسبت به من رفع شده باشد او به من قصه كرد كه در همین ا مشب یعنی شبى كه گذشت يك پیام را د یوی به تمام سران سا زمان بقیه بخش میشود و نگاه از من پرسید كه چرا میلز را ترور کردند اما من مطمئنم كه آن حرامزاده از همه جریا ن بدقت و شوق كامل اطلاع داشت. پس از ساعت يك شب با هم چندان حرف نزدیم و در ساعت ۱۵ كم دوشب در بستر افتیدم و به یقین فورا بخواب رفتم و وقتی دوباره از خواب برخاستم متوجه شدم كه پارچه ایراجلودهانم بستند هر چند سعی نمودم كه از خودم دفاع كنم اما آنها مانع شدند) الك پرسید: آنها؟ چند نفر بودند؟

بالدر جواب داد: دقیقاً نفهمیدم اما تصور میکنم دو تا سه نفر بودند اگر دو نفر میبودند حساب شانرا میرسیدم، زیرا آنقدر هم ضعیف نیستم كه در برابر دوتن از خودم دفاع نتوانم آه) تعداد شان به یقین بیشتر از دوف نفر بود! غیر ازهاگن بطور قطع دوف نفر دگر را دیدم.

الك مجددا پرسید: دروازه سلول باز بود؟ بالدر پس از اندكى تفكر پاسخ داد: (آرى دروازه كاملاً باز بود.)

— (آنها چگونه بنظرت آمدند؟) — (آنها بالا پو شهای دراز و سیاه رنگ به تن داشتند و هیچ سعی برای پوشانیدن صورت شان نکردند اگر آنها را دو باره ببینیم، فورا خوا هم شناخت آنها جوان بودند لااقل يك نفر شان جوانتر معلوم میشود. اما آنچه بعد از آن رخداد، نمی توانم بخاطر بقیه در صفحه ۶۲

لابراتوار کیهان

حجره زیست‌داری دو ستر ارتفاع بوده و بصورت عمودی در چهار قسمت منقسم گردیده است.

قسمت اول برای خواب، قسمت دوم برای اسورطبی (حفظ الصحه وی) قسمت سوم برای استراحت شبانه و قسمت چهارم برای تهیه و صرف غذا و تمرینات سپورتی.

در پهلوی آلات علمی تحقیقاتی در حجره لابراتوار ذخایر آب نوشیدنی و غذا نیز محافظت می‌گردد.

کیهان نوردان بتاریخ بیست و هفت می‌با استفاده از اتاق دریچه دار بیرون بسوی فضا عظیمه و بیگ‌حالت مخصوص قرار گرفتند.

روز ۱۴ می ۱۹۷۳ او لین دستگاه علمی مداری امریکا بنام سکایلاب در مدار زمین بکار آغاز نمود. این کار به منظور مطالعه فضا پروگرام های علمی کیهانی بمنظور توسعه واکتشاف تجارب علمی و تخنیکی و طبیی صورت گرفته است انجام پروگرام های علمی توسط سکایلاب و بدست آوردن نتایج این آزمایشات به منظور پروگرام های علمی و تخنیکی که توسط دستگاه کیهانی اتحاد شوروی بنام سالیوت (ایریسل) اکتبر سال ۱۹۷۱ انجام گردیده خیلی نزدیک است.

منظور اصلی ازین پرواز های کیهانی بیشتر از همه مطالعات طبیی و بیولوژیکی بوده است مطالعه تطابق یا فتن انسان با شرایط پرواز های طولی مدت کیهانی مداری بوده و نیز آزمایش مستعمل بودن انسانها و قرار داشتن آنها در شرایط بی وزنی و پرواز های طولی مدت کیهانی و مطابقت یا فتن آنها در تشککس نقلت کشتی های فضا بی در حال پرواز مطالعه و بررسی میگرد و همچنین فرضیه های تعیین معیار برای مفید بودن توان کشتی های پرواز آن و بوجود آوردن وسایل خودکار در حل قضا یای مختلف در امور مطالعاتی و استفاده مناسبه وسیع فضا بی در نظر است.

پلان های آزمایشات نجومی بمنظور مطالعه استقامت طبیعی زمین و مطالعه آزمایشی استعمال آلات تخنیکی بمقصد سیستم کار علمی شوی برای انکشاف و توسعه استیشن های مداری طولی مدت میباشد.

در پروگرام سکایلاب در دستگاه مختلط مرکزی سیستم پروگرام (ایو لون) تغییراتی بوجود آمده است در این دستگاه از راکت های (سه تورن - سه) و (سه تورن - اب) -

استفاده شده همچنین بلاک اصلی کشتی (ایو لون) به پروگرام (ایو لون) ترمیم گردیده.

استیشن سکایلاب دو قرارگاه را کت های (ت - سه) ساخته شده که بحیث حامل مرحله دوم (سه تورن - اب) و حامل مرحله سوم (سه تورن - سه) خدمت میکند ایستگاه از عناصر اساسی ذیل تشکیل گردیده:

۱- بلاک ایستگاه با شرایط زندگی لابراتوار و همچنان دارای ظرفیت برای مواد اضافی مجهز است. مخزن اکسیجن راکت های مرحله اخیر یا ظرفیت (دو صد و هشتاد متر مکعب) ساخته شده.

برای اینکه محققین در بین آن برای مدت زیادی برای مطالعات علمی باقی میمانند. مخزن در دو قسمت یکی قسمت زیست و دیگر حجره لابراتوار تقسیم شده.

حجره زیست دارای دو متر ارتفاع بوده و بصورت عمودی در چهار قسمت منقسم گردیده است قسمت اول برای خواب قسمت دوم برای امور بهداشتی، قسمت سوم برای گذراندن شبانه روزی و قسمت چهارم برای تهیه غذا و همچنان برای تمرینات و مطالعات آزمایشی.

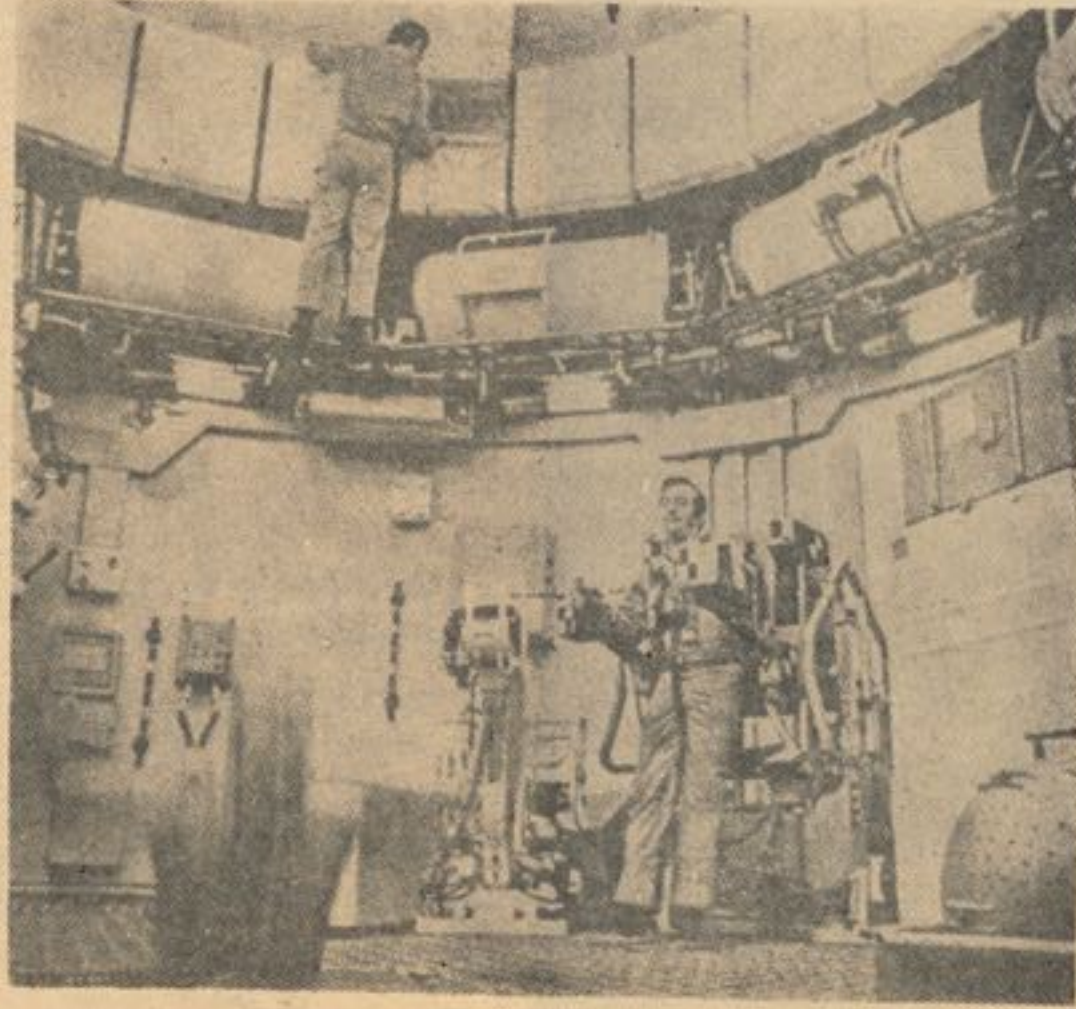
حجره لابراتوار دارای تقریباً شش متر ارتفاع بوده و اضافی از دو پرده حجره مخزن اکسیجن را احتوا میکند. در حجره دریچه برای گذشتن به سد دریچه دار نیز بحیث تکیه گاه (لاز) بلند برای گذشتن در حجره زیست و دو حجره مقابل آن برای گذاشتن افزار آلات در فضای باز موجود است.

سد های دریچه دار کیهان نوردان کت ناگزیر نیسان زد که در فضای باز فلم را آماده عکس برداری سازد. بلکه ادا تمام آلات را عملیات آنها را میگرداند در پهلوی آلات علمی تحقیقاتی در حجره لابراتوار ذخایر آب نوشیدنی و غذا محافظت میگردد.

قسمت خارجی حجره زیست و حجره لابراتوار با آلات ضد میتوایت ها که بشکلی سلیندرها میباشند مجهز گردیده است. آلات ضد میتوایتی برای دفاع ایستگاه محافظت آن از امواج متور است ها انرژی های که از بیرون بان فشار مسر آوردن بوده و همچنان از کم شدن مقدار معین حرارت که برای دستگاه ضروری است جلوگیری میکند.

مخزن اکسیجن که با ظرفیت هشتاد متر مکعب در دستگاه گردش دارد محل سگور حساب نمیشود. این مخزن تنها بسوی ذخیره مصرف میباشند جدا شدن مصرف از محیط زیست از طریق دستگاه مخصوص صورت میگیرد. که در مرکز حجره زیست محکم شده و دارای محفظه کوچک دریچه دار میباشند.

۲- حجره تجهیزات را کت ساتورن که سکایلاب را در مدار رهنما می‌کند. این حجره یک عنصر حمل و نقل محسوب می‌گردد. امارد اساسی ساختار ایستگاه شامل می‌باشد. حجره دارای ساختار گرمثبک که در آن آلات سیستم مقدماتی در رهنما بی پرواز جا داده شده مثل دستگاه تبلی متر یک، منبع انرژی، دستگاه سر



فضایی در مدار

کانر ادوکیروین باخارج شدن به فضایی سرکشاده کیهانی و مجهز ساختن داخلی بدنه ایستگاه بصورت موقتی و مکمل هر سه قسمت باقی مانده حجره بطری آفتابی را بازگرداند.



چارلز دو مرتبه در سپو تیک (جی می نی) و یک مرتبه در کشتی کیهانی (ایپولون - ۱۲) با فرود آمدن بسطح مهابت از زمین پرواز کرده بود.

طییب کیهان نور دان جو زینف گیروین ۴۰ سال داشته و در پر واز های فضا یسی سابقه و تجربه نداشت بیلتو ت کیهانی یسول و تیس ۴۱ سال داشته و او نیز اولین پروازش بود.

کیهان نور دان از شرایط مدار ایستگاه های شانرا تا یکتیم متر بهم در فضا نزدیک ساختند.

بررسی ایستگاه بعد از خارج شدن به مدار نشان داد که از بهم خوردن ملحقات ضد میتوا یتی در مرحله مقدمه تا تسی فعالیت بطری های آفتابی حرارت داخل حجره های ایستگاه تا اندازه قابل سیل توجی زیاد شده (در مرحله های دیگر تا پنجاه درجه سانتی گراد میرسد) و امکانیت انرژی ایستگاه دو چندا ن پایین آمد.

بلند ترین درجه حرارت در حجره - سر بسته ایستگاه میتوا یتی از عمل فضای گاز آلود حجره و هایش باشد که در الرذخیره موادغذایی و بعضی مواد صنعتی بوجود می آید بطور استثنای تمام این شرایط امکانیت آنرا میدهد که در ایستگاه فضا یی شخصی پیدا شود و باین اساس تاریخ پرواز آن در ۱۵ می تعیین شده بود که برای ده شبانه روز در نظر گرفته شده بود.

درین مدت دو روی زمین چند یسن ترمیمات دیگر در قسمت رفع نوا قصس صفحه و بطری آفتابی و همچنین در مورد دوباره گرم شدن خایر غذا یی و آلات تجدیدنظر گردید.

ساعت شانزده بعد از ظهر ۲۵ می راکت حامل ایستگاه (ساتورن ب ۱) با کشتی کیهانی اپولون با سه کیهان نور در مدار قرار می فتنند اولین کیهان نور در سکا یلاب قو ماندانی کشتی عبارت از چارلز کانراد بود که ۴۲ سال داشته

و یسوی چهارمین مسافر ت فضا یسی روانه شد.

پس از آنکه کشتی کیهانی اپولون با سه کیهان نور در مدار قرار می فتنند اولین کیهان نور در سکا یلاب قو ماندانی کشتی عبارت از چارلز کانراد بود که ۴۲ سال داشته

و یسوی چهارمین مسافر ت فضا یسی روانه شد.

پس از آنکه کشتی کیهانی اپولون با سه کیهان نور در مدار قرار می فتنند اولین کیهان نور در سکا یلاب قو ماندانی کشتی عبارت از چارلز کانراد بود که ۴۲ سال داشته

و یسوی چهارمین مسافر ت فضا یسی روانه شد.

پس از آنکه کشتی کیهانی اپولون با سه کیهان نور در مدار قرار می فتنند اولین کیهان نور در سکا یلاب قو ماندانی کشتی عبارت از چارلز کانراد بود که ۴۲ سال داشته

و یسوی چهارمین مسافر ت فضا یسی روانه شد.

آزمایش یا محفظه فشار در قسمت پائین بدن این آزمایش نشان میدهد که چطور حالت بی وزنی بالای سیستم قلبی و عاکی تاثیر می اندازد.

باینجه در چه خمیدگی که این ارتفاع و خمیدگی برای فعالیت های هوا پیما یی امریکا بیان در شرایط آزما یسی و مطالعات طبیعی در داخل مساحت امریکا غیرعادی و خیلی بلند بود.

بررسی ایستگاه بعد از خارج شدن به مدار نشان داد که از بهم خوردن ملحقات ضد میتوا یتی در مرحله مقدمه تا تسی فعالیت بطری های آفتابی حرارت داخل حجره های ایستگاه تا اندازه قابل سیل توجی زیاد شده (در مرحله های دیگر تا پنجاه درجه سانتی گراد میرسد) و امکانیت انرژی ایستگاه دو چندا ن پایین آمد.

بلند ترین درجه حرارت در حجره - سر بسته ایستگاه میتوا یتی از عمل فضای گاز آلود حجره و هایش باشد که در الرذخیره موادغذایی و بعضی مواد صنعتی بوجود می آید بطور استثنای تمام این شرایط امکانیت آنرا میدهد که در ایستگاه فضا یی شخصی پیدا شود و باین اساس تاریخ پرواز آن در ۱۵ می تعیین شده بود که برای ده شبانه روز در نظر گرفته شده بود.

درین مدت دو روی زمین چند یسن ترمیمات دیگر در قسمت رفع نوا قصس صفحه و بطری آفتابی و همچنین در مورد دوباره گرم شدن خایر غذا یی و آلات تجدیدنظر گردید.

ساعت شانزده بعد از ظهر ۲۵ می راکت حامل ایستگاه (ساتورن ب ۱) با کشتی کیهانی اپولون با سه کیهان نور در مدار قرار می فتنند اولین کیهان نور در سکا یلاب قو ماندانی کشتی عبارت از چارلز کانراد بود که ۴۲ سال داشته

و یسوی چهارمین مسافر ت فضا یسی روانه شد.

پس از آنکه کشتی کیهانی اپولون با سه کیهان نور در مدار قرار می فتنند اولین کیهان نور در سکا یلاب قو ماندانی کشتی عبارت از چارلز کانراد بود که ۴۲ سال داشته

و یسوی چهارمین مسافر ت فضا یسی روانه شد.

پس از آنکه کشتی کیهانی اپولون با سه کیهان نور در مدار قرار می فتنند اولین کیهان نور در سکا یلاب قو ماندانی کشتی عبارت از چارلز کانراد بود که ۴۲ سال داشته

و یسوی چهارمین مسافر ت فضا یسی روانه شد.

رادر قسمت خار جی دستگاه دریک محور چاپجا میکند. اما بعد از خارج شدن به مدار آنها به نود درجه برمیگردند.

وزن بلاک ایستگاه در حدود سی و پنج تن بوده قطر آن شش عشار ریه شش متر و طول آن چهار ده عشار ریه شش متر می باشد. ظرفیت آن در وقت بسته شدن سه صد و شصت متر مکعب است.



وزن تمام دستگاه با تمام ملحقات آن (شامل کشتی ترانسپورت) در حدود هشتادتن باطول عمو می سی و شش متر و ظرفیت بسته شدگی تمام گمبلکس ها اضافه از چهار صد متر مکعب است.

خالی از دلچسپی نیست اگر تذکره داده شود که ایستگاه سکا یلاب اولین دستگاه پرواز کننده امریکایی که در آن نه تنها اکسیجن مورد استفاده قرار میگیرد بلکه دارای اتمو سفیر آزوت دار اکسیجن (هفتادو چار فیصد اکسیجن و بیست و شش فیصد آزوت) با فشار صفر عشاریه سی و پنج اتموسفیر نیز میباشد.

از نظر اینکه تنفس متداول اکسیجن برای وجود کیهان نور دان مضر میباید تا بیست شد.

باساس پروگرام آزما یسی تاریخ ۱۴ می سال ۱۹۷۳ ایستگاه سکا یلاب در نزدیک مدار زمین با ارتفاع ۴۳۰ کیلو متر

پس از آنکه کشتی کیهانی اپولون با سه کیهان نور در مدار قرار می فتنند اولین کیهان نور در سکا یلاب قو ماندانی کشتی عبارت از چارلز کانراد بود که ۴۲ سال داشته

و یسوی چهارمین مسافر ت فضا یسی روانه شد.

کننده را کت حمل کنند. در محور حجره یک تونل وجود دارد که از بلاک دستگاه در محفظه سد درجه دار امتداد یافته.

محفظه سد درجه دار که در آن قسمت زیاد مواد مصرفی ذخیره شده و هم چنان ابزار سیستم عر شوی فعال در آن - آماده شده. محفظه متشکل از تونل متقاطع لاز که صیت آلا ستیکی دارد و دارای شکل کج و معوج برای استحکام محفظه به قسمت تثبیت کننده فشار هوا میباشد.

محفظه سد لایحه دار دارای یک درجه دیگری برای خارج شدن فضا نوردان در فضای آزاد میباشد.

محفظه بندری با رو عر شه (محوری و پهلوی دار) برای بند پر فتن بلاک اساسی کشتی اپولو آماده فعالیت میشود.

بند رگام محور ی قسمت اساسی محسوب شده و پهلوی دار آن قسمت ذخیره وی بحساب میرود. در حجره بندر گاه بعضی سیستم های ایستگاه می جا داده شده که از آنجمله یک قسمت آن آلات و اوزات برای مطالعات علمی دستگاه رهنمای و اندازه و آلات نجومی بعضی آلات و سامان دستگاه جهت یابی و دستگاه مکمل تخنیک برای تحقیقات و اوضاع طبیعت و غیره آلات میباشد.

آلات مکمل استرو فومی که در قسمت خارجی قایم شده استخوان بندی قسمت خار جی دستگاه به قسمت های تثبیت کننده و بیرون راندن تقسیم گردیده که در اثنای فیر کردن تمام آلات

۵- آلات مکمل استرو فومی که در قسمت خارجی قایم شده استخوان بندی قسمت خار جی دستگاه به قسمت های تثبیت کننده و بیرون راندن تقسیم گردیده که در اثنای فیر کردن تمام آلات



تمرین توسط وسیله های گوناگون در فضا

کست
ت حامل
مل
میکند
تشکیل
کسو
بر ای
سیجر
و صد
مدت
مانند
یست
ع بود
قسط
را ب
نست
قسمت
بچنان
ن
شش
ه حجر
جره
فار نی
شش
آن برای
جوهر
کی
لم را
دا ره
یکدان
جره
نی
جره
ه بشک
ی
ستگاه
ها
سی
سد ن
ضروری
تاد مت
سکو
نی
سر ای
سرف
خصوص
هزیست
چه دا
ر نه
تند
ای
پ می
ستگاه
ما
اتم
دستگاه
سر

جهان بینی و افکار فلسفی ابن سینا :

تحقیق دقیق و عمیق پدیده های طبیعت و استفاده از تمام جوانب مثبت میراثهای فرهنگی آن زمان، جهان بینی خاص در این سینا پدید آورد او با این جهان بینی خود در شرایطی کاملاً ملوک الطوایفی قرون وسطی، در مرتفع ترین نقطه علوم نظری شرق قرار میگرفت. اوفیلسوف بزرگ یونان باستان ارسطو را بحیث استاد اساس خویش میدانست و توانست با تحقیق و آموزش همه جانبه آلاوری افکار کاملاً نوین، مترقی و اورژینال را بچلوراند. ضمن بررسی آثار ابن سینا باین نتیجه میرسیم که در جهان بینی وی عناصری از واقع بینی و پندارگرایی وجود دارد و در حل مسئله اساسی فلسفه در یک موقف «دولیستی» قرار میگیرد.

ابن سینا در جریان تحقیقات علمی خود میکوشد در عین اثبات نقش فعال خرد انسانی توانایی آنرا در درک پدیده های واقعی جهان نشان دهد. عقیده او ماده مضمون تمام علوم کانتیویت را تشکیل میدهد و اشکال گوناگون نمایان میگردد، علت و معلول در خود آن نهفته است. او برای توضیح جهان این سه کنگه گوری (مقولله) را بکار میبرد:

امکان، ضرورت و واقعیت.
ابن سینا نیز مانند ارسطو به پرایلم ماده و صورت (شکل) اهمیت خاصی قایل است و باین عقیده ارسطو که صورت نسبت به ماده نقش فعالتری دارد، مخالفت نشان میدهد و میگوید که آنها جدا از هم دیگر وجود ندارند.



به انسان اختصاص دارد. ابن سینا در اثر خود بنام «رساله فی تقسیم الموجودات» تمام هستی را باقسام ترکیبی متعدد تقسیم میکند و هر یک را تعریف جداگانه میدهد و مقولاتی نظیر: وجود واجب، وجود ممکن، جوهر، عرض، ماده، صورت (شکل) عقل، روح، عنصر، جسم، قوت، احساس، حیوان، نطق، لسان و غیره را طور مختصر تعریف میکند. در توضیح مسئله معرفت نیز یک سلسله افکار علمی ابراز میدارد و ضمن تاکید خاص درباره اهمیت معرفت حسی، به

نقشی که تفکر در شناخت ماهیت قوانین اشیا و پدیده های آنها مینماید، ارزش بزرگی قایل میشود. خرد انسان در اثر آموزش علوم مختلف تکامل میکند و به غنای آن افزوده میشود. درین مورد مخصوصاً به علم منطقی اعتبار زیادی میدهد.

منطق در آثار ابن سینا بحیث متود معرفت جایگاه خاصی دارد و عقل بحیث وسیله سنجش هر نوع معرفت و فعالیت عملی تلقین میشود. چنانچه میگوید: «هرآن علمی که با تازوی عقل سنجیده نشده، صحت ندارد و نمیتوان آنرا علم واقعی نامید».

طی قرون وسطی نظریه عقل در فلسفه شرق نزدیک و شرق میانه اهمیت خاص و براننده ای داشت. ابن سینا نیز مسانند فلاسفه دیگر باین مسئله ارزش بلندی قایل است. از نظری عقل انسان دارای درجات چندگانه بوده و اساساً از چهار مرحله میگردد.

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

قسمت سوم

تحقیق از: شبتاب

وفن تاکید صورت میگیرد و بخاطر درک نظم و ترتیب علوم و تصنیف آنها اهتمام خاصی میندول میگردد و در راه تکمیل مسایل مربوط به تصنیف علوم که توسط متفکر بزرگ فارابی آغاز گردیده بود، توجه خاصی معطوف میشود.

ابن سینا در آن عده از آثار خود که بیانگر سیستم فلسفی او میباشد (کتاب الشفا «کتاب النجاة و دانشنامه» علوم فلسفی یعنی منطق، فزیک، ریاضی، متافزیک را بالترتیب ذکر میکند و از جمله درباره منطق بحیث متود معرفت و اصول علمی شناخت موجودات و تفکر در اطراف آنها چنین مینویسد: «منطق چنان قواعدی در اختیار انسان میگذارد که بیاری آن میتواند از خطا در استنتاج مضمون بماند» انسان بکمک منطق معلومات حقیقی را از معلومات غیر حقیقی جدا میسازد و با شیبای نامعلوم پی میبرد.

از آنجاکه تحقیق در علم منطق از نظر وی اهمیت خاصی دارد، رساله های جداگانه ای درین زمینه تالیف میکند و در توضیح مقوله های این علم سهم فعال میگیرد.

ابن سینا علوم دیگر را بحیث علوم مربوط به طبیعت و پدیده های اجتماعی در اثر خود موسوم به «اقسام العلوم العقلیه» به تفصیل ذکر میکند و هر کدام را جداگانه معرفی مینماید. او علوم فلسفی را بدو بخش اساسی: علوم نظری و علوم عملی تقسیم میکند. هدف علوم نظری درک و شناخت حقیقت و هدف علوم عملی بانجام رساندن کارهای نیکومیشاند. از نظری وی بخش نظری فلسفه به سه قسم منقسم میگردد.

۱- علم سافل یعنی طبیعت شناس
بقیه در صفحه ۶۳

اشکال ساده و غیر قابل تجزیه ماده به اجزای کوچک عبارت از چهار عنصر: آب و خاک و باد و آتش اند. در اثر آمیزش متشوع آنها با همدیگر، اشیا مرکب مادی تشکیل مییابند. اشیا مرکب در نتیجه تغییر، اشکال گوناگونی بخود میگیرند، اما عناصر چهار گانه که پایه مادی آنها را تشکیل میدهند، همانطور بازم بحیث اساسی مادی آنها باقی میمانند. ماده با حرکت، زمان و مکان ارتباط ناگسستنی دارد و بدون آن حرکت و مکان نمیتواند وجود داشته باشد. دائمی بودن خصوصیت های ماده و وجود طبیعت بر اساس قانونمندی آن، یکی از جوابات بس مهم و علمی فلسفه ابن سینا میباشد.

او وجود نوعی نظم - تکامل تدریجی را در جریان تحول اجسام پی میبرد، اما نمیتواند قوانین و علل این تکامل را در یابد و بعضاً آنرا بر اساس تصور خود تفسیر مینماید، اما میگوید که این پروسه مربوط به خرد طبیعت است. بقیده وی نخست کوهها، سپس حیوانات نمونکننده و سرانجام انسان بحیث نتیجه تکامل بوجود آمده اند.

انسان با حیوانات دیگر از رهگذر قدرت نطق و بیان خرد و تفکر امتیاز پیدا میکند. درک عمیق حوادث و اشتغال به دانش، فقط در تمام آثار ابن سینا بر اهمیت حیاتی علم

(معلم ثانی) و «ارسطوی شرق» ملقب گردید. جهان بینی ابن سینا در تحت تاثیر آثار فارابی شکل گرفت و در حل پیچیده ترین مسایل مربوط به متافزیک، از تعلیمات وی مستفید گردید و با ستادیش اعتراف نمود. او در ساحت مسایل اجتماعی، فلسفی، کسار فارابی را دنبال کرد، جریان پیشرفته فلسفی و با اندیشه های نوین شناختی و سیستماتیک ساخت.

عقیده ابن سینا و طیفه فلسفه عبارت از مطالعه همه جانبه پیدایش و نظم موجودات، آموختن مناسبات با همی آنها و بررسی گذار آنها از یک حالت به حالت دیگر و از یک شکل به شکل دیگر میباشد. او برای بررسی همه جانبه هستی پژوهش خود را بر اساس پرنسپب های ضرورت، امکان، علیت و واقعیت استوار میسازد. تمام هستی بدو نوع منقسم میگردد: وجود ضروری (وجود واجب) و وجود امکانی (وجود ممکن). وجود واجب عبارت از آنراست که توانای با اراده بوده، اشیا دیگر همه در ساحت امکان بوجود می آیند. جسم از شکل و ماده (هیولا) تشکیل می یابد.

در نظر ابن سینا، نمای کانتیویت اشیا و اشکال آنها دگرگون میگردد، اما پایه مادی آنها پابرجا میماند. طبیعت بر اساس قانونمندی های درونی خود تکامل میکند و عموم پدیده های طبیعی دارای ارتباط اعلی میباشد.

ماده و صورت در تمام اشیا جهان مادی با هم پیوند ناگسستنی دارند، شکل بدون ماده و ماده بدون شکل نمیتواند وجود داشته باشد. (۱)

بر اساس نوشته های ابن سینا انسان تاثیرات خارجی اجسام واقعی و صورت موجود را بیاری اعضای حواس درک مینماید و نتیجه این تاثیرات را در حافظه خود نگه میدارد.

برخورد مشخص با حوادث و پدیده های طبیعت با در نظر داشت شرایط زمانی و مکانی و موقعیت هر پدیده، خصوصیت متود علمی ابن سینا را تشکیل میدهد. (۲)

در روزگار ابن سینا در کشور های شرق میانه و شرق نزدیک، افکار اجتماعی، فلسفی دارای عنقه های مشخص، مسایل و پرایلم های معین بود. این افکار پیشرو از آموزش های پیشرفته شرق کهن و از میراث فلسفی یونان باستان سرچشمه میگرفت.

در قرون نهم جریان فلسفی جدیدی (که پنیانگاران آن متفکر معروف عرب الکندی و فیلسوف مشهور آسیای میانه ابونصر فارابی بودند) بوجود آمد. آنها در جهت تصفیه آموزشهای ارسطو از نیوفلاطونیزم، بیاستادوه کردن مضمون اساسی و تکامل بخشیدن به جنبه های پیشروان بر اساس موفقیت های اخیر علمی زمان حرکت کردند و جریان «ارسطو تلیزم» شرق را پی ریزی کردند و مخصوصاً فارابی در راه تدوین مسایل مهم و مقولات و تثبیت متود آن و سیستماتیک ساختن آنها نقش ویزگی ایفا کرد و بنام

(۱) اساسات فلسفه... تالیف گروهی از دانشمندان ص ۵۸ تا شگند ۱۹۶۸.
(۲) ابراهیم مومنون، آثار منتخب، جلد ۳ بحث مربوط به ابن سینا، ۱۹۷۲.

در مسیر تاریخ

دودمان شهبانیه بامیان

ناخت و ناز طمع داران قرار گرفت . و این کشمکش هاتاجای دنبال پیدا کرد که منتسب به تجزیه واضمحلال سلطنت بامیان گردید . که بعد از آن بحث خواهیم کرد .

سام بامیانی :

پراکنده گی هائیکه ناشی از شهادت سلطان شهاب الدین و مرگ سلطان بهاولالدین در غزنی و غورجریان داشت، منجر به یک سلسله کشیده گی های بین امرا و سرداران سپا گردید که در نتیجه روزگرمشغله نمود . این دو دسته مخالف دوشتر متضاد راجع به جانشینی سلطان شهاب الدین داشتند . گروهیکه منسوب به غور بودند، توجه شان بجانب پسران سلطان بهاولالدین سام مینول بود و در نظر داشتند که در صورت پیروزی یک تن از ایشان را براریکه فیروزکوه بنشانند . اماترکان که از غلامی به امارت و سرداری رسیده بودند، تلاش داشتند که سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد سام را بر سرین سلطنت جلوس دهند . امرای غور که در غزنی بودند مثل : سپهسالار خروش - سلیمان شیش و امثال هم بجانب جلال الدین و علاء الدین پسران بها والدین مکتوبی نوشته ایشان را بجانب غزنی دعوت کردند . تار و صاحب کردن تاج و تخت همت گمازند . برادران باین نوید و همسایر غزنی شدند . سلطان جلال الدین برادرش علاء الدین را بر تخت سلطنت غزنی نشاند و خزینه آنولار باین خود قسمت نمودند . طوریکه سم جلال الدین در صدد پناه شتر زر و نقره و غیره اشیای درباری شد که آنرا به بامیان گسیل کرده خودش نیز به آنجور عزیمت نمود .

جلال الدین مدتی در بامیان فرمان راند . لیکن غریزه آزمندان او با انگیزه عظمت طلبی توافق کرده سبب شد که موسوف بالشکری مشتمل از افراد غوری - غزو بضم غزنین را مورد حمله قرار دهد . این قسوه بقل آمد اما باسارت او منجر گردید .

عمش ازین اسارت استفاده کرده، تخت بامیان را در غیابش اشغال نمود و صاحب را که وزیر سلطان بهاولالدین سام بود، منصب وزارت داری دختی ملکشاه و خن را که زن برادر بهاولالدین سام بود در حیاة نکاح خود در آورده . تخارستان را نیز مطیع خود ساخت .

زمانیکه او در تلاش برای تحکیم بخشیدن سیطره خود بود که جلال الدین از اسارت غزنی رها گردیده، بالشکری آرامش جانب بامیان حرکت کرد و در آغاز سپیده دم صبح به عم خود حمله ور شده او را اسیر کرده فوراً بقتل رسانید و متعاقب آن صاحب بامیانی را که وزیر عمش بود زنده پوست کرد و تخت بامیان را دوباره بدست آورده مدت هفت سال به فرمانروایی مشغول شد . او مردی بود شجاع و دلیر، یک سیرت و پاک نفس، هرگز به مسکرات دهن آلوده نکرده و بزنا تقرب نجست . در تیراندازی آیتی محسوب میگردد که بالاتر از آن تصور نیست زیرا هرگز تیرش خطا نرفته بود و اگر دوتیر را از یک شست هم رها میکرد . جلالت و مناعت او در مصاف ها مشاهده مردانگی او بود .

زمانیکه جلال الدین در بامیان به فرمانروایی خود ادامه میداد که سلطان محمد خوارزم شاه به غور حمله کرده آنولار تصرف نمود و هنوز جلال الدین در صدد تمبیه سپاه بود که بامیان را مورد حمله قرار داد سلطان بامیان را در سال ۶۱۲ هـ اسیر نموده بقتل رسانید . بامیان و غزنین را برای پسرش سلطان جلال الدین متکبری تفویض نمود . چیرگی شدن خوارزم شاه بر غور و بامیان و قتل جلال الدین بساط سیطره و قدرت آن شهنشپه را از صفحه هستی برچیده و فرمانروایی آنها بر امیران غوری بزرگی خاتمه داد و با وقوع این حادثه سلطنت دودمان غوری در بامیان و غور به پایان رسید .

۳- سلطان بهاولالدین سام بن سلطان شمس الدین محمد :

بعد از فوت سلطان شمس الدین محمد پسرش سلطان بهاولالدین سام به مقام سلطنت نایل آمد . این پادشاه نسبت به همه سلاطین بامیان همت خود را متوجه علما و ادبا کرد . او همیشه با علما و دانشمندان چید صحبت داشت . و در بارش از وجود راد مردان علم و دانش پیرایه کاملی پیدا کرده بود . وی از پدر و مادر شهنشپانی بود . این پادشاه همانطوریکه توجه خود را به اعتلای علمی مملکت بامیان مینول کرده در بسط و گسترش مملکت خویش سعی بلیغ بخرج داد . طوریکه ساحه نفوذ خود را نسبت به آنچه که پدر و جدش داشتند ، وسعت داد . زیر تخارستان و مفاضات آنرا در تحت سلطه خود آورد و مملکتش از شرق تا کشمیر و از غرب تا غور و نجرستان و از شمال تا ترمذ و بلخ و حدود کاشغر و از جنوب تا غزنین، انکشاف یافت . در ساحه متذکره خطبه و سکه بنام او مسلم بود و نسبت جلال و جبروت چشمگیری که در سلطنت نصیب او شده بود امر بعد از سلطانان غور، چشم امید بر این پادشاه داشتند .

منهاج السراج جوزجانی درطبقات ناصری (ص ۳۸۸ ج ۱ طبع کابل) در مورد علم پیروزی و عالم دوستی این پادشاه شرح مبسوطی دارد . قرار نظریه او این پادشاه در عالم پیروزی چیره دستی کاملی داشت، و عهد او اتفاق علمای بود . قاضی تاج الدین زوزنی که ملک الکلام عصر خود بود در میان سرای او عقد تکبیر کرد . امام فخرالدین محمد رازی رساله بهائیه را با رسم او تألیف نمود . شیخ السلام ملک العلماء جلال الدین و رسم در عهد او بمنصب شیخ الاسلام مرخصه بلخ رسید . مولانا سراج السیدین منهاج پسر منهاج السراج را از فیروز کوه به بامیان دعوت کرده از او اعزاز و اکرام بسیار نمود .

بهاوالدین سام مدت ۱۴ سال در بامیان فرمان راند . بعد از شهادت سلطان شهاب الدین در سال ۶۱۲ هـ ، برای تصاحب تاج و تخت فیروزکوه و غزنین از بامیان به آنصوب حرکت کرد و در خطه کیلان (ناحیه ای از غزنی) بدر شکم مبتلا گردیده داعی اجل زالبیک گفت . از آنجائیکه شهادت سلطان شهاب الدین اسباب متلاشی شدن شیوازه سلطنت فیروز کوه را مهیا نمود، مرگ بهاولالدین سام نیز نوعی اختناق را در امور بامیان موجد گردید . زیرا مردان با کفایت و صاحب نبوغ استعدادیکه بتواند امپراتوری بزرگی را با همه پهنواری و وسعتش اداره کند ، وجود نداشت . در بامیان پس از مرگ بهاولالدین امور سلطنت محل

ملك شمس الدین بعد از تأمین امنیت داخلی و ایجاد انسجام در کارها، به تسخیر بلاد ماورای حدود سلطنت خود میاورد و وزیر و در اندک مدت به فتح بلخ - چغانیان - و خن و تمام ولایت بدخشان نایل گردیده و پیروزی های رادری زمین حاصل کرد .

زمانیکه ملك شمس الدین محمد در حیطه قدرت خویش قوس صعودی خود را می پیمود، سلطان شاه خوارزم بر سلطان غور حمله کرد . سلطان غیاث الدین تورم با امرای غزنین جهت قلع و قمع این حمله به مرور از رود لشکر کشیدند و ملك شمس الدین نیز با سپاه بامیان درین لشکر کشی سهم فعال گرفت . این نبرد منجر به انزمام و فرار سلطان شاهشد و ملك بهاولالدین طغرل که از غلامان سلطان سنجر بوده و امور ولایت هرات را بدوش داشته و درین نبرد از جانب داران سلطان شاه بود، اسیر دست سپاهیان بامیان گردید . ملك شمس الدین سر این اسیر متمد را جدا کرده به نزد سلطان غیاث الدین فرستاد . سلطان غور ازین رشادت و شهنشپت سپاه بامیان خیلی خوشند گردیده به شمس الدین لقب سلطان را اعطا کرده لوی رانیز بوی تفویض نمود . این واقعه از یک طرف شمس الدین را به لقب سلطان معروف کرد و از جانب دیگر صاحب راییتی که پدرش تا این روزها داشتن چنین لوی محروم بود، گردانید، رشادت و ایثار جسورانه ملك شمس الدین مقام رفیعی را در نزد عمزادگان او، بوی بخشید ازین ناحیه اعزاز و اکرام عزیزی را نصیب گردیده مورد تقدیر و تمجید ایشان قرار گرفت .

سلطان شمس الدین بنا بقول صاحب طبقات ناصری (ص ۳۸۷ ج ۱) از سلاطین علم دوست و نیک سیرت بامیان بود . وی علمای بزرگ را تربیت کرده ایشانرا از عطا یا وصلا شاهانه خود برخوردار ساخت . حتی بر کسانی که پایه و مرتبه علمی شان بروی ثابت و روشن بود، منصب وزارت خود را تفویض کرد . بنا بقول عوفی در لباب الالیاب (ص ۱۱۰ ج ۱ طبع ادوار دیراون چاپ لندن سال ۱۳۲۴ هـ ق) صاحب لاجل الکریم فخرالملك مولانا دوله والدین ابوبکر عمر ترمذی، در ایام سلطنت سلطان شمس الدین محمد منصب وزارت او را داشت .

تاریخ فوت این سلطان معلوم نیست ولی آنچه محقق است، این است که موسوف تا سنه ۵۸۶ هـ که سال نبرد سلطان غیاث الدین با سلطان شاه است حیات داشت . از آنرو فوت این سلطان بعد ازین سال واقع شده است .

ملك فخرالدین مسعود مدت مدیدی در بامیان فرمان راند . و اینکه چه وقت چشم از جهان پوشید معلوم نیست . منهاج السراج جوزجانی و سایر مورخان در تعیین تاریخ فوت مزبور نارسایی دارند از آنرو سال وفات مذکور مجهول و نامعلوم است . (علامه قزوینی) در تعلقات چهار مقاله (ص ۹۱ طبع لندن) راجع به تاریخ فوت او اظهار میدارد که چون ملك فخرالدین در ابتدای جلوس سلطان غیاث الدین که در سال ۵۵۸ هـ صورت گرفت، در قید حیات بود، لذا فوت او بعد ازین تاریخ بوقوع پیوسته است .

ملك فخرالدین را پسران زیادی بود که یکی از آنجمله حسام الدین ابوالحسن علی بن فخرالدین مسعود بن عزالدین حسین است که نظامی عروضی سمی قندی کتاب چهار مقاله را بنام او تألیف نموده است . در کتب تاریخی ذکری ازین شهزاده نیست و تنها منهاج السراج در ضمن تعداد اولاد ملك فخرالدین نام او را برده است . سال وفات این شهزاده نیز معلوم است ولی در حین تألیف چهار مقاله در حیات بود . لذا وفات او بالضرور بعد از حدود سنه ۵۵۰ هـ که تاریخ تألیف این کتاب است بوقوع پیوسته است . در دربار دودمان آل شهنشپ در غور و بامیان علما و شاعران زیادی بودند که در پر توی عواطف شاعر پرورانه این دودمان زیست میکردند و از صلات آن برخوردار بودند (نظامی عروضی) از اینکه ملك الجبال در برابر پنج بیت او ۱۲ هزار من سرب را از منمن رساله صلح داده بوده، یاد آور شده است که این حکایت دال بر شعر دوستی ایشان میباشد .

۲- سلطان شمس الدین محمد بن مسعود: ملك فخرالدین بامیانی طوریکه در بالا تذکار یافت تا سال ۵۵۸ هـ که سال جلوس سلطان غیاث الدین غوریست ، از نعمت حیات برخوردار بود . بعد ازین سال معلوم نیست که چه وقتی چیره در تاج خاک کشید . اما بنا بر وصیتش امر او در مای دربار بعد از مرگ موسوف به جلوس پسر بزرگش ملك شمس الدین محمد اظهار موافقت کردند .

لهذا مزبور سریر آرای سلطنت بامیان و تخارستان شد . اما سال جلوسش در ماخذ دست داشته معین نیست . قبل از جلوس سلطنت خواهی سلطانان (غیاث الدین و معزالدین) که خرقه جلالتی نامداشت ، در حیاة خود داشت . سلطان غیاث الدین متعاقب از جلوس او اظهار رضانیت نموده حدود و نفوذ سلطنت او را بر رسمیت شناخت .

جدول کلمات متقاطع

افقی:

۱- نام دیگر طفل- او لین کسی که جدول کلمات را به افغانستان
 ۲- از پهوا نان اساطیری یونان - چند دو لت - فیلسوف
 فرانسوی- ۳- کشور موطن اولاد- موقع آفتاب- بزرگ است- ۴- ضمیری
 در زبان پښتو- یک ستاره ایرانی - حرف نفی عربی- حیوان سرکش
 این طور میکنند- ۵- ولسوالی است در سمت مشرقی- به مصرف
 میگویند- ۶- گیاه موسیقی- دولت مری- میوه مناطق گرم- حاصل
 است و به میوه نیز میگویند- ۷- دره که منشاء در پای کابل
 است - چوب را میبرد - از پسوندهای جمع- نهی از آمدن- ۸- فلز
 مایع - دعای زیر لب- این یکی نیز میوه ترش مناطق حاره است- ۹-
 فیلسوف و طبیعی دان انگلیسی در اوایل قرن هفدهم- چیز یکه نو و جالب
 باشد.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

طرح کننده: خالد نورانی

عمودی:

۱- نام ستاره دنباله داری که چند روز قبل ظهور کرد - اندوه
 سخت- ۲- درموقعیت هلاک کننده- روشن شده- ۳- منطقه است در هند
 - نمایشگاه فلم- ۴- کجای عالمیانه- یکی از اسرار- نام
 کوچک نویسنده سری جیمز باند- ۵- شهری در پاکستان
 - سرویس شهری- ۶- کشوری در آفریقا- ۷- دیوار و بند- نصف نام
 معشوقه مجنون- امر از رو فتق- نام فلمی که حمله جا پان را به
 جزیره پرل هار بور در جنگ دوم جهانی نشان میداد- شا عر هرات
 که لیسه نیز در آن شهر بنام او است- ۹- موقع تلفن کردن میگویند همان
 پسوند جمع- بزبان پښتو معنی پر را میدهد- ۱۰- از بلاهای طبیعی
 ۱۱- خوب نیست- گازی مرکب از کاربن و هایدروژن- ۱۲- معکوس
 آن حیل میشود- عددی که نفی را هم میرساند- مایع اولیه- ۱۳-
 زنی که شعر میگوید- همسر زن است- ۱۴- اگر مرتب شود جای
 دیدنی میشود- عضوی در صورت- ۱۵- میشکند و از آن اندرزی
 فوق العاده بدست می آورند- به چند مرجع گفته میشود.

آیا میدانید؟

تصویری را که در اینجا مشاهده میکنید اولین قایق نجات را نشان



میدهد که در قرن ۱۸ تکمیل و بدریا انداخته شده است اگر در باره
 صنعت کشتی سازی اندک معلوماتی داشته باشید حتما در باره این
 قایق نیز اطلاعاتی خواهید داشت در آن صورت تاریخ دقیق ساختمان
 آنرا برای ما بنویسید!

دو هنرمند

در این عکس، چهره دو تن از بزرگترین موسیقی دانهای غرب
 در قرن هجدهم میلادی دیده میشود که یکی از آنها در بین سالهای
 ۱۷۵۶-۱۷۹۱ و دیگری بین سالهای ۱۷۷۰-۱۸۲۷ زندگی میکردند. اولی
 اثر یشتی و دومی آلمانی بود و این عکس کا نسر تی در شهر وین را
 نشان میدهد. آیا نام این دو موسیقی دان معروف را میدانید؟





هشت اختلاف

بادقت به این دو تصو پر نگاه کنید ، حتما در نگاه اول فکرمیکنید که هر دو کاملا همشکل اند اما اگر قدری بیشتر توجه نماید به این نتیجه خواهید رسید که اختلافاتی در بین آنها وجود دارد، این اختلافات را که به هشت مورد میرسد پیدا کنید!

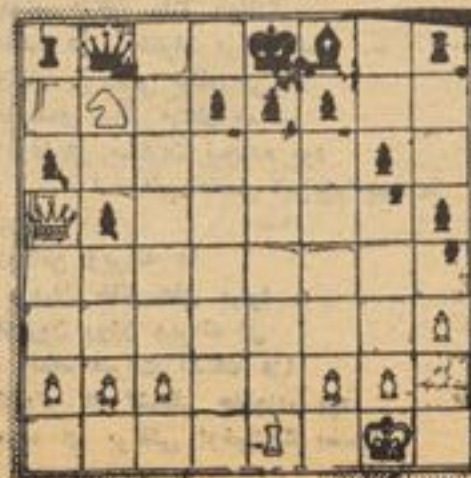
از سینمای هند چه یاد آید؟

به این کلیشه که فقط قسمتی از چهره های شش نفر را نشان میدهد توجه نماید! این اشخاص هنرپیشه های معروف هندی اند که برای آزمون مقدار معلومات شما درباره سینمای هند به اینصورت چاپ کرده ایم برای شرکت در قرعه کشی جوایز این شماره کافی است که نام چهار نفر از آن جمله را برای ما بنویسید!



مساله شطرنج

در مساله شطرنج که طرح آنرا در کلیشه ملاحظه میفرمایید بازی را شروع میکند و بعد از دو حرکت سیاه را مات مینماید اولین حرکت سفید باید چگونه باشد که تحت این شرایط سیاه مات شود؟



در کلیشه بالا شما قسمتی از صورت های چهار شخصیت معروف جهان را میبینید اگر موفق بشناختن آنها شدید اسمای شانرا برای ما بنویسید



HORSE BRAND SOCKS.

پاوشیدن جوانان با پای زیاده شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنایع پلاستیک پشاور

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوت های خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

برای دو نفر کما نیکه موفق به محل جدول میشوند بعکم قرعه یک سیت جراب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .

حل کنندگان و برندگان جوایز

کسا نیکه جواب صحیح سوالات را فرستاده اند عبارت اند از: محمد معصوم ناصری، عبدالواحد خیام، سید ابوالقاسم از لیس، حبیبیه، نجیب الله نامق، ماه گل مهدی زاده از هرات، عبدالرحیم نزهت، خیرالله غمخور، سهیلا محمد یاسین ناس، سیمین سعا دتمند، عبدالحق محصل پوهنچی ساینس، محمد نعیم عزیززی، فریده احمدی، محمد آصف عزیززی، تاج محمد آریا فیضی، روزیبای محصل ساینس، عبدالحق شاه مدی فضیلت ساعد، سید منصور میهنیار، شاه محمد معصومی، رفیع الله مسحور، خیرالله غمخور، نثار احمد میهنیار، سید فضل احمد عبدالعلی محصل انجنیری، محمد شفیع خیری، ناصر ناصری، محمودالله باغستانی، فریده معصومی احمد ستار روفی، محبوب از مکتب مخا برات، فریده و نسیمه از عایشه درانی.

به اساس قرعه کشی اشخاص ذیل هر کدام برنده یک سیت جراب اسپ نشان شدند.

- ۱- سید منصور میهنیار
- ۲- ناصر ناصری
- ۳- محبوب از مکتب مخا برات.
- ۴- فضیلت ساعد .

واشخاصی ذیل هر کدام برنده پنج جوره بوت پلاستیکی شدند:

- ۱- محمد شفیع خیری
- ۲- محمد نعیم عزیززی
- ۳- سیمین سعا دتمند
- ۴- نجیب الله نامق

از برندگان محترم جوانان خواشمنندیم تا بد فتر مجله ژوندون بایک قطعه فوتوی خود تشریف آورده جایزه خود را اخذ نمایند.

شعر خوانی یک هنر است

عشقی برای برایش میدهد که بخواند در خانه اش هم همین کار را میکند ، من شخصا خیلی کم ، شعر صرفا عاشقانه میخوانم .

سازم به عنوان یک شنونده رادیو از شما پرسیده شود که کدام یک از پروگرامهای رادیو را بیشتر میشنوید ، جواب شما چیست ؟

پروگرام جالب «رادیویی ننداره» را بخاطر روش طنز آمیزی که دارد دوست دارم ، «ترازوی طلائی» را بخاطر نقد هنرمندانه آن میشنوم و پروگرامهای «زمنه های شب هنگام» و «از هر چمن سمنی» را نیز برای اینکه ذوقی وادبی میباشد گوش میدهم . ولی نظر من درباره این دو پروگرام اخیر این است که اگر در خلال پروگرام پیرامون زندگی ، روش و شیوه ادبی و بهیچولو های فلسفی شاعرانی

که شعر شان خوانده میشود معلوماً تی ارائه گردد ، پروگرامها جنبه معلوماً تی بخود گرفته و شنونده را راضی تر نگه میدارد ، گرچه در پروگرام زمانه های شب هنگام از مدتی است که نو آوری های صوت گرفته و بسا معرفی تشریحی در متن پروگرام و گنجیندین تبصره های پیرامون شعر در آغاز آن گوشش میگردد به شنونده آگاهی لازم هنری وادبی داده شود .

«وحال در آخرین بخش مصاحبه بسراغ عشق میرویم ، عشق از نظر شما چیست ، چه مفهومی دارد و شما چگونه با او برخورد میکنید ؟

رنگ چهره اش تغییر میکند ، حالت نگاهش عوض میگردد ، کمی خود را با کاغذ پاره های روی میز مقابلش مشغول میسازد ، درها نش برای گفتن مطلبی باز میگردد و حرفی نگفته باز بسته میشود ، مثل اینکه چیزی برای گفتن دارد و مردد است ، نگاهها بهم بر خورد میکند و او که میبیند انتظار جوابش را میکشیم

بشکل کنشاله داری که گاهی هم تکیه کلام و پیشروند جمله است که میخواند بگوید بحرف می آید و پامش میدهد :
* والله چی ؟
* والله چی ؟

عشق یک احساس است ، یک احساس مقدس ، اما ...
* حرف بزنید ، اما چی ؟
بشرط آنکه این کلمه این حالت ، حالت

خوب و مقدس باهوس ها و تمایلات و خواسته های صرفا تنی باشد تباه گرفته نشود و هر هوس زود گذر ، کثیف بلجن کشیده شده ای نام عشق بخود نگیرد ، میداند ، نمیخواهم از عشق های صوفیانه و صوفیانه شرف سخن بمانم آورم و با اینکه آن را کاملاً از جوامع فزینی آن بیرون کنم ، و کسی عشق را در تعبیر متداول آن هم قبول ندارم

عشق واقعی نباید با خود خواهی و اطمینان غرور های کاذب باشد تباه گرفته شود و باید زیبایی های صورت و اشکال ظاهری و بدنی محصور و بماند ، آنکه ادعا میکند عشق را می شناسد باید خصوصیت های این حالت را اولتر بشناسد .

* این خصوصیت از نظر شما بحیثیت جوان امروز چیست ؟

عشق را بخاطر عشق و بی پیرایه و شایسته خواستن ، مجلوب شدن از خود گشتن و «با» برداشتن «او» را با همه وجودش نه بخاطر

استعداد هنری و دانش تکنیک های خاص این هنر لازم است تکنیک هایی که در مجموع آلفاء ذهنیت شاعر و انتقال تائیر او را به شنونده با انجام میرساند ، یک خبر خوان فقط مفاهیم خبر و ابانطق را انتقال میدهد ، اما یک شعر خوان در پهلوی منا هم تائیرات عاطفی را نیز باز دهی میکند که همین آلفاء و با زدهی نوعی هنر است .

باین استدلال فقط شعر خوانی هنر مند است که آلفاء ذهنیت را انجام داده بتواند ، میتوانی بگوید کدام یک از نطقان شعر خوان رادیو از چنین خصوصیتی برخوردارند که بتوانی هنرمند خطابشان نمایم ؟ مسعود خلیلی ، فریده انوری ، عبد الله شادان ، داکتر عثمان و انیسه لطیف بنظر من شعر را هنر مندانه دکلمه مینمایند .

* واقلیها مخفی ؟
سفاوتش به عهده شنوگان و دوستداران دکلمه ی شعر .

* عده بی این طور قضاوت مینمایند که نطقان شعر خوان رادیو بدلیل سر کار داشتن با ادبیات عاشقانه و رومانتیک مردمی اند خیالباف ، رویایی و نا آشنا بواقعیت های عینی و واقعی زندگی ، نظر شما در این مورد چیست ؟

فکر نمیکنم اینطور باشد ، این عده از کجا میدانند که نطق شعر خوان ذوقی رومانتیک دارد و اگر در رادیو تهیه کنند پروگرام با احترام خواسته شنونده پا رچه شعر

در دفتر مدیر

داکتر صاحب هفت روز موشه توموتوم یعنی «دکتر صاحب هفت روز میشود تب میکنم» (کل جانم درد مونه «تمام جانم درد میکند» و این جملات در چندین جای تکرار شده است .

صبح زود فردای همانروز یکی ازین پسران جوان بدفتر می آید و من خودم را ناگزیر ازین موضوع میدانم که از نوشته اش تعریف کنم .

نوشته شما واقعاً خوب است ، باز هم بنویسد . در آینده شما همکار خوبی برای ما خواهید شد و ما در مورد این نوشته شما عرض کنم که اگر تجدید نظری بر آن صورت بگیرد بهتر خواهد شد . او بارامی به سخنان من و کارکنان مجله گوش میدهد . نوشته اش را میگیرد و با ما برای آینده وعده همکاری میدهد .

راستی باید بگویم که ما باید تمام نوشته هارا بخوانیم . ولو این نوشته از همکاران بسیار سابقه دار و خوب ما باشد ، ما وظیفه داریم نوشته هارا مجله یی بسازیم .

روزنه های بسوی ..

برگرداننده الفرد .

های میخانیککی بالای اعصاب او تائیراتش بخشی داشت و ...

آنگدن سرانجام مصمم شد که پولیس را در جریان موضوع بگذارد . یک سر جنیت پولیس خفیه به منزل او آمد تا شخصاً از او سوال و جواب بعمل آورد . سر جنیت مارتیوس مردکار آزموده و درعین حال قوی هیکل بود . موهایش به سفیدی گراییده بینی کلوله و سرخی داشت . رنگ چشمهایش آبی بود . در حدود ۶۰ سال از عمرش میگذشت و وقتی به جوکی نشست بنای شکایت را گذاشت :

«آخ ، پاهایم دردمیکند ! اصلاً دگر پاهایم از کاررفته نمی توانم بیایستم یا فاصله نسبتاً زیاد پیاده گردی کنم . این پاهایم سالیان دراز در اجرای خدمت بمن یاری کردند . سالهای دراز من از طاقت این پاهایم راضی بودم !»

سر جنیت بانشر گلاس بیرو را در کرد ، زیرا او در حال اجرای وظیفه بود و وقتی آنگدن ماجرای برخوردش را با آن مرد کوچک انعام حکایت میکرد او متفکرانه به حرفهایش گوش داده بود .

سر جنیت وقتی از صحبت باز ایستاد گفت : غیر قابل باور کردن است .
«متأسفانه انتظار داشتم که شما همین حرف را بزنید .»

«منظورم از درست نفهیدید من حرفهای شما را باور میکنم . شما باید ازین ناحیه خوشحال باشید و شانس خود قبول کنید که مرا فرستاده اند . من در طول دوران زندگی و در دوره کارم به مسایل بسیار بفرنج تری

بر خورد کرده ام . اما آن روزها سپری شده و دگر بازگشت ندارد . سر جنیت سرش را مایوسانه تکان داده به صحبتش ادامه داد :
«دکتر کلمه غیر قابل باور دگر از مورد افتصاد است . علاوناً تاشش ماه دگر من تقاعد میکنم . او پاهایم ...
آنگدن اظهار کرد : «برای شما چقدر خوب است .»

«خوب ؟ بصورت قطع یی . من بکارم علاقمندم .»

«پس برای شما خوب نیست . اما شاید بتوانید بمن بگویید که شما در قضیه من در فکر چه اقدامی هستید ؟»

«چه ، چه میکنم ؟ بسیار ساده است . ما آنقدر صبر می کنیم تا او به سمت بکس نزدیک شود و آنگاه این مرد ولگرد و هرزه را حسین برداشتن پاکت پول گرفتار کرده به زندان می افکنیم .»

آنگدن از نهاد خود نالید : «این درست همان کاریست که مرد زورگو و تهدید کننده من از شما انتظار دارد .»

«شما می گوید که او ازین اقدام ما در اندیشه است . آقای آنگدن هیچ غصه نخورید . هیچکس درین شهر نمی تواند بدون مجازات بماند . مخصوصاً از چنگک مانیتواند فرار کند .»

(باقی در شماره آینده)

بطرف میز و فرش و اطراف اتاق اشاره میکند .

بآنوقت میگویم :
« پس تو برای چه هستی ؟
بآتمسخر میگوید :

« من !؟ من برای کار های دیگر ، این کارها کار من نیست .

خودش را راست میکند ، بنظرم میآید که الان ممکن است جاروب را بیندازد و از اتاق بیرون برود ، اما او اینکار را نمیکند و فقط میگوید :

« باید در فکر یک خدمتگاری باشی .
فهمیدی !!»

(ناتمام)

علائق نفسی قبول داشتن و ثابت ماندن و احصار کردن چنین است احساسی ، حالتی که از نظر من عشق است .

برای شما اتفاق افتاده است که چنین و ایسا ر کردن چنین است احساس و احساس وحالتی لطافت زندگی تان را مشبوع ساخته و همراهی نموده باشد ؟

این دفعه خشم چهره اش را رنگ میزند و رخسارش تب آلود میگردد سراره ای که از چشمانش جستن میکند مرا میترساند ، سوالم را تکرار نمیکنم و پرسشهای دیگر فراموشم

میگردد ، لفظاتی در انتظار «جواب احتمالی او مطرح پرسش دیگری از جانب من میگردد و چون این حالت بشکل خسته گمی بطسول می انجامد ، دزدکی بساعتش میگردد و بسا عجله از جایش برمی خیزد ، بیاله چایش که حالا سرد شده است هنوز روی میز درجای اویش قرار دارد ، خدا حافظی میکند و از دفتر خارج میگردد ، چند لحظه بعد از دور روی

جاده پوشیده از برف با کلاه لبه دار و ماکسی تیره رنگی که تاروی پوتین هایش کشیده شده است ، خاطره تابلو ارژند «روی جا ده سرنوشت» را در ذهن ببیند با ز سازی میکند .

پارچه شعری است زیبا و انسانی که اقلیها معتقد است ، شاعر دو تصویر لفظی عینی از زندگی اجتماعی تعهد هنری اش را تجلی داده است .

در حاشیه بزرها
دوش از گاخ بلند و باشکوه
خنده های دختران می پرست
قلقل پی در پی میثای می
با صدای ساغر مردان مست
در فضای بیگاران پیچیده بود
لیکنانی حاصل این بزم چیست ؟

دورتر ...
دردمان و برانه ها
در میان خاله های بیثوا
از درون روژن و برانه ای
بر فلک میرفت آهنگ عزا
کودکی از شستگی جان داده بود
بیوه ای بر نقش او خون میگریست ؟

نجوم و احکام

مسیحی کشف شد ویلیام هر شل در سال ۱۷۸۱ مجموع ستارگان برج جوزا را با تلسکوپی که اشیار ۷۲۷ بار بزرگتر نشان میداد، تماشا میکرد اتفاقاً متوجه شد که یکی از آنها بشکل دایره کوچک است و با ستارگان آن مجموعه فرقهایی دارد وی مشاهدات خود را ادامه داد و با تلسکوپی که اشیار ۹۳۲ بار بزرگتر نشان میداد به مشاهدات پرداخت و متوجه شد که قطر همان ستاره تغییر یافته است بعداً مشاهدات و تحقیقات خود را دنبال کرد و سرانجام حرکت آنرا در میان ستارگان دیگر کشف نمود، در ابتدا گمان کرد که ستاره دنباله دار است ولی بعد معلوم شد که سیاره است، خود هر شل آنرا جرج نامید اما ستاره شناسان بنا بر عادت قدیمی اهل نجوم نام او را نو سیرا که از نامهای افسانه ای یونان است برای سیاره مزبور انتخاب کردند.

اورا نوس با چشم غیر مسلح دیده نمیشود فاصله آن از آفتاب ۱۹ برابر فاصله زمین از آفتاب (تقریباً ۲۸۶ میلیون متر) است و سال آن یعنی حرکت انتقالی آن برابر با ۸۴ سال و ۷ روز زمین است و حرکت وضعی آن مساوی ده ساعت و ۴۹ دقیقه می باشد.

قطر اورانوس در حدود چهل و هفت هزار کیلو متر و حجم آن ۶۳ بار بزرگتر از حجم کره زمین است.

محور دوران آن با سطح مدارش زاویه دو و سه درجه بوجود می آورد یعنی در اطراف آفتاب به پهلو می چرخد و بقول پیر روسو «اگر این وضع برای کره زمین نیز برقرار میبود در مملکت فرانسه شبها و روزها هر کدام سه ماه طول میکشید».

شب و روز اورانوس هم کمتر از ۲۱ سال زمین نیست و این مطلبی است که اخیراً کشف شده است.

اورانوس خصوصیت دیگری هم دارد و آن اینست که در جهت عکس بدور محور خود میگردد. از اورانوس پنج قمر تا کنون

شناخته شده است که فاصله بین آنها و اورانوس از ۱۹۲۰۰ کیلو متر تا ۵۶۸۰۰ کیلو متر و مدت دوران آنها از دو تا ۱۳ روز است و در جهت مخالف حرکت میکنند

نپتون

سیاره نپتون نیز نزدیک ما شناخته بود این سیاره را در سال ۱۷۶۶ منجم فرانسوی لوریه از راه محاسبه روی کاغذ و بدون مشاهده تلسکوپی کشف کرد.

فاصله نپتون از آفتاب در حدود چهار میلیارد و چهار صد و چهل میلیون کیلو متر و حرکت انتقالی آن در مدت ۱۶۴ سال و ۹ ماه و ۱۸ روز و حرکت وضعی آن در مدت پانزده ساعت و چهل و هشت دقیقه تخمین شده است.

قطر آن تقریباً ۴۴۰۰۰ کیلو متر است و از حیث بزرگی در میان ستارگان گردنده در چهارم را جایز میشود (مشتی، زحل اورانوس و نپتون سیارات بزرگ بشمار میروند) در باره نپتون اطلاع

بقیه صفحه ۲۵

جادو و جادوگری

از چنین معابد را بدوش دارد، حتی این مجله زمینه مسافرت ها رابه چنین جاها تسهیل می نماید.

مجله مذکور برای کسانیکه میخواهند دعوت را بپذیرند و حق الاشتراک خود را می پردازند چنین پروگرامی طرح دیده است. روز اول بازدید از دیوانه خانه، روز دوم در دستویبک هنگر (منطقه که مراکز جادوگری قدیم را نمایش میدهد) و بازدید از سیونس کدر آنجا مجسمه اولین قربانی جادوگران

گلاسکی جرس قرار دارد و روز دیگر سایر مراکز جادوگری برای سیاحان نشان داده میشود. روز مسافرت هر سیاح هم وقتی تعیین میشود که به اساس راپور یک ژورنالیست آلمانی بنام (هورست) در حدود سه میلیون با شننده آلمان غرب به او کولیتزم یا علم مخفی متعهد هستند قدامت تاریخی این مسایل را میتوان تا عصر بردگی حدس زد.

این مسایل کم کم به سوی هم راه یافته، زیرا در آنجا زنی بنام خانم سولی (خانم آفتاب) بدین مسایل اشتغال دارد و هفتت یک مرتبه در رادیو حرف میزند. در لیون پاریس نیز بعضاً مجالس ورد خوانسی (بنام اوراد سیاه) برگزار میشود.

لابراتوار کیهانی

تحقیقات میکروفولورا نیز در عرشه کشتی کیهانی صورت گرفته و پوست بدن کیهان نوردان برای مقایسه با شرایط زمین مطالعه گردید.

هفته یک مرتبه از بدن شان خون گرفته شد که بعد از آن در حالت انجماد در زمین بدست آمد.

باکم دستگاه استرومنومی (کرونوگراف) سیکروگراف رنگین، سیکسرو هلیومز، تیلستکوپ شعاعی، اولترافیلویت طیف سنج) مطالعات دوامداری در مورد آفتاب انجام نموده و چندین هزار عکس نیز برداشتند و بعضی قسمت های فعال نیز ثبت شد، ضمناً یک حادثه شگفتناگ آفتابی تقریباً از لحظه ظهور آن نیز مشاهده گردید. و نیز باکم آلات دستگاه مطالعاتی طبیعت زمین اشکال جیولوجیکی قسمت های پوشیده از ابر و برف، جنگلزار ها، اعماق بحرها و ظرفیت آبهای آن و کوهستانات عکسبرداری شد. و نیز منابع کثافات آنها و جریان بحری در اتلانتيك ما مطالعه گردید. و آزمایشانی در مورد زمین و همچنان مطالعات آفتاب یکجا پاراکت های بلند پرواز بعمل آمد.

در عرشه کشتی کیهانی در شرایط بی وزنی آزمایشات تخنیکي زوب نمودن میتال با استفاده از شعاع برفی صورت گرفت.

ذوب نمودن صفحانی از آهن دارای المونیدوم و نیکل انجام شده و گوشه شش پوقانه هایی به قطر شش میلی متر از نیکل بدست آمد.

بتاریخ ۲۲ جولای ۱۹۷۳ پروگرام پرواز اولین کیهان نورد انجام شد و ساعت ۵

و ۵ دقیقه کشتی کیهانی در نزدیک موضعی که قبلاً پیشبینی شده بود بروی آب نشست. کسانیکه مراجعت دو باره اولین کیهان نورد سکایلاب را در تلوویزیون دیدند عقیده داشتند که کیهان نوردان دارای وضع خارجی بندی نبودند.

کاپران، کیروین و وی ایس در وضع متحرک بصورت مستقل طوری که خود کیهان نوردان اطلاع دادند معلوم شدند. و درین وضع برای هیچ کدام شان کدام سرچرخشی و دیگر احساس وضع مزاجی رخ نداد. و شواهد حقیقی درباره وضع صحیح شان بعد از مطالعات عمیق طبی بدست خواهد آمد.

پرواز کیهان نورد دوم مطابق به پروگرام بتاریخ ۲۸ جولای انجام شد که در آن آن بین ۴۱ ساله، هیری بوت ۴۲ ساله کارمند علمی کشتی و جیک لوسا ۳۸ ساله پیلوت پرواز نمودند.

آنها ۵۹ شبانه روز در فضا بسر بردند و در اکتوبر همین سال سومین کیهان نورد که مدت بیشتری را بقضا گذراندند مطابق به پروگرام سکایلاب بقضا مسافرت نمود. باین اساس آخرین فضانورد مدت هشت ماه در فضا باقی خواهد ماند.

خدمات موفقانه اولین ایستگاه مداری که معلومات زیاد باکم آنها بدست آمده شاهد خوبی در مورد آینده این نوع پروازها بوده و رسیدن به هدف های علمی و تخنیکي برای اجتناب از تخنیکي بشر محسوب میشود.

دختری با تصمیم شکست ناپذیر

پدر و مادر انگلیکا و قتیکه موفقیت وی را ذرا دوری و مکتب و علاقه اش را به فرا گرفتن دانش مطالعه کردند تصمیم گرفتند که از پافشاری بیجا دست بردارند و به آینده اولادشان زیادتر بازی نکنند و به او اجازه دهند که دوره ثانوی مکتب را بپایان برساند انگلیکا میگوید پدر و مادر من همواره پافشاری میکردند که من مکتب را خوانده نمیتوانم و یاد گرفتن مضامین مکتب برای من طاقت فرسا میباشد ولی من هرگز نخواستم که تحت تاثیر سخنان والدینم قرار بگیرم



مادر انگلیکا در فابریکه سگرت سازی ها مبورگ در حال کنترل ماشین اتوماتیک سگرت سازی دیده میشود.

باکه گو شیدم تا عملا بر آنها و مصنفی هایم ثابت کنم که یک دختر غریب هم میتواند با استقامت و پایداری به هدف خود برسد من هم با مشکلات ساختم و با پشتکار زیاد توانستم به هدف خود نایل آیم و بواسطه پیروزی های نمایان به والدینم نشان دادم که میتوانم از عهدگی تحصیل بیرون آیم و آنها باید به سر نوشت و آینده من بدون موجب بازی نکنند. انگلیکا در مکتب یک دختر کاملاً پابند و ساعی میباشد زیرا یگانه آرزوی تحصیل و موفقیت است از اینکه در یک فامیل غریب به سر میبرد. غریبی و مشکلات اقتصادی روانش را نیز افسرده نمیکرد و داند و میخواهد با اسلحه

با همسر تان همگام باشید

است، اعم از این که منظور هدفش نیل به درجات عالی تری در رشته فعلی کسب و کارش باشد یا در زمینه دیگری آرزوی کسب درآمدا تحصیل و افتخار را در سرپروراند و بخواهد خود را برای آن آماده سازد. در اینجا ست که یک زن علاقمند باید راه و رسم تنها ماندن در چنین شبهایی را یاد بگیرد و شخصاً با اشتغال با امور مفید وضع زندگی خود را با تحصیل بعد از وقت شوهرش منطبق سازد. اگر زنی نتواند بنحو مقتضی ترتیبی را برای

این اوقات بدهد و وضع خود را با موقعیت شوهر منطبق سازد، مستقیم و یا غیر مستقیم عدم رضایت نشان دهد و تا راحتی کند که چرا شوهرش او را بعد از وقت رسمی در خانه تنهای تنها میگذارد، مرد حین تحصیل در کورس مرتباً ناخوشنودی و عدم رضایت همسرش را مجسم میکند و آن تمرکز فکری را که برای تحصیل به علم و دانش لازم است از دست میدهد و حاصلی از کوشش های خود نمی برد.

نقش غذا در صحت

از خوردن غذا هایی که موجب اختلا ف جهاز هاضمه میگردد سخت خود داری کنیم. مواد حیاتی را فقط در میوه و سبزیجات می توان یافت. در خوردن چنین غذا ها باید متوجه بودگندیده یا خام نباشد. زیرا گندیده گی میوه بسیار اثر بدی در معده دارد. میوه های خشک در زمستان بسیار مفید اند و باید از این گونه میوه ها استفاده کرد. ما اکثراً نه فقط بوسیله پختن غذاهای طبیعی مواد حیاتی آنرا از بین می بریم بلکه گاهی حتی قبل از پختن، آنرا از غذا بیست محروم میداریم.

مثلاً نان سفید که از آرد بدون سبوس تهیه میشود، دارای دو نقص است: یکی اینکه چندان غذا بیست ندارد. دوم چون سبوس ندارد -

سازی نزد مادرش می رود و مادر را کاملاً مصروف کار میبیند به او دلداری میدهد که بعد از زختم دوره مکتب در خدمت آنها میباشد در حالیکه وی آرزو دارد بعد از دوره مکتب فاکولته را نیز تعقیب نماید و شغل آینده اش معلمی باشد. زمانی که مادر انگلیکا برایش لباسی را خریداری مینماید نه به عنوان اینست که دخترشان مد روز را تعقیب نماید بلکه برای آن

سهل الهضم نیست. از طرف دیگر سبزی و حتی میوه را می پزیم و این یک اشتباه بزرگ است، زیرا گذشته از اینکه نیروی حیاتی آنها از بین می رود ترکیب مواد ویتا مینی شان هم تغییر میکند. باید اذعان کرد که ما غذا را از روی هوس می خوریم به منظور رفع احتیاجات تن و هرچه خوشمزه است می خوریم. چه مضر باشد و چه سودمند. خوردن را مقصد قرار داده ایم، حال آنکه خوردن وسیله بی است برای حفظ تندرستی و نیرو مندی، کسبیکه زیاد می خورد تا اچاق شود کار خوبی نمی کند زیرا اگر جهاز هاضمه اش در ست از عهدگی جذب و رفع غذا بر نیاید غذا در معده اش متعفن گشته سموم گو ناگون تولید میکند و این سموم زمینه امراض را فر اهم می سازد.

است که بتواند به درس و مکتب خود رسیدگی نماید. حالا که سال اخیر تحصیلی دی میباشد نظریات کاملاً مساوی و هماهنگ با مادرش دارد. انگلیکا در طول تحصیل کاری را مرتکب نگردیده که باعث پریشانی والدینش گردیده باشد. ولی میگوید حالا آرزو های من تمام گردیده زیرا همانطوریکه آرزو داشتم توانستم مکتب را به پایان برسانم.

قهرمانی به نام تارزن

«تار زن» جوانی بود قوی و نیرو مند. اندام زیبایی شبیه گلاد یاتور های رومی داشت. چالاک و هو شیار بود. شانه های فراخ و چشمهای روشن داشت.

«تار زن» جوان میشود. در همین هنگام روزی در جنگل دختری را که «جین» نام دارد، می بیند. این دختر، دختر پروفیسریست به نام «پور تر». این پدر و دختر نیز به دست شور شیان در کرانه های غربی افریقا پیاده شده اند. دشورا یهای بسیاری را دیده اند. با این پدر و دختر مرد دیگری نیز همراه است. این مرد تصادفا با پدر و مادر «تارزن» خویشاوندی دارد. اگر تارزن نتواند حقوق خودش را ثابت کند، این مرد یگانه کسیست که از میراث خانواده تار زن بر خوردار خواهد شد. و «تارزن» دل در گرو عشق (جین) میدهد.

با پدیدار شدن تارزن قرن بیستم قهرمان دیگری را صاحب شد که دل بستگان بسیاری یافت.

کودکان به «تارزن» نسبت به قهرمانان کوبا بی علاقه بیشتری نشان دادند. زیرا «تار زن» به اسب نیازی نداشت. پرورده شدن «تارزن» به دست یک میمون احساس کود کان

دارای مادر اندر را نسبت به مادر بزرگسالان نیز به «تارزن» سخت دل بستگی نشان دادند این لاردا انگلیسی یعنی تارزن، که هرگز ریشش را نمیتراشید و به تشناب نمیرفت، احساس بزرگ سالان را در مورد گریز از قید های اجتماعی اطفاء میکرد.

• • •

هنگامیکه مردم با «تار زن» آشنا شدند، پول مانند سیل به سوی آفریننده این قهرمان، یعنی «ادگار رایس بره» سرازیر شد. مدتی سپری نشده بود که «ادگار» در به درو تپه دست به میلیونر پر آوازه ای مبدل گشت. او تا آخر عمرش ۲۶ داستان نوشت و «تارزن» را با رویداد های شگفتی انگیز و دلچسپ روبه رو ساخت. وقتی «تار زن» روی پرده سینما ظاهر شد، آوازه و شهرت بیشتری به دست آورد. مردم به سوی سینما ها هجوم میاورند تا بار دیگر ببینند که فرزند جنگلها در چه ماجرائی پیچ میخورد این آوازه و شهرت تارزن تا جایی بلند رفت که نام ادگار رایس بره را کا ملاکمرنگ و خیره ساخت.

زنده گی خانوادگی

باید بگویم بهترین طریق راضی شدن به سکونت در ولایات دوردست آنست که بجای گله و شکایت از فراق و دوری چیز های خوب و سر گرم کننده سکونت گاه اولی، از فرصت های جدیدی که بدست آمده حد اکثر استفاده را ببریم.

بنا برین اگر شوهر شما انتظار دارد در همه جا خوشحال باشید با در نظر گرفتن مراتب زیر هدف اصلی او را عملی سازید:

- ۱- انتظار نداشته باشید محیط جدید موقعیت محیط قدیم را دارا باشد.
- ۲- نکذا رید فقدان وسایلی که بدان خو گرفته اید شما را نا راحت کند، این چیز ها آنقدر مهم نیست.
- ۳- قبل از اینکه نتیجه بگیرید محیط جدید برای شما قابل تحمل نیست و باید آنرا ترک کنید، به حد کافی آزمایش نمایید و در قضاوت عجله نکنید.
- ۴- حد اکثر استفا ده را از فرصت های تازه ببرید و به آنچه در پشت سر گذاشته اید افسوس نخورید.



بدتر از مرگ

خویش گرفته بخود نشود. اشک های پیا ، اینک به آرامی و اطمینان فرو میریزد و خود را بیشتر بگریج می چسباند و بدینگو نه احساس امنیت بیشتری در وجود و ذهن او می دوید. لحظه بعد هم با اشتیاق و حرارتی فراوان بجستجوی لب های گریج برآمد و هر دو جهت تشنه لبها آتش وادبیم دیگر رسیدند. هر چند این هیجان باردیگر کردن گریج را بدرد آورد، اما بخون نسه گرفت. یک لحظه دستپایش وجود لغزان دختر را نوازش داد و بعد آنرا دور کرده گفت:

هر جا باشند، بزودی بسواغ مای آیند، آیا میخواهی مارا در چنین وضعی ببینی؟ بیا، نالید: چه فرق میکند؟ مگر بالاخره کشته نخواهیم شد؟ ممکن است. ولی باین آسا نیها هم تصورش رانکن. من به آسانی تسلیم نخواهم شد.

یک لحظه بفکر ماریوسون و آندر یو سی افتاد. اگر آنها آزاد باشند برای کمک به او خواهند شتافت. در یمنو قع صدایی از پشت در شنیده شد ورشته افکار او را برید. گریج بعجله از پیا جدا شده روی پای خود ایستاد و منتظر ماند.

در باز شد و محافظ قوی بنیه ناکسو سر درجا لیکه تفنگچه را در دست خود می رقصاند، در آستانه آن پد یدار گرد ید. گفت:

«خا نها» من گفته بودم حواد نی رخ خواهد داد بعد به گریج اشاره کرده افزود: بیا رئیس منتظر تو است سر و صدایی باید بلند نشود. و خطا پ به بیا که و حشت زده بدنبال گریج را افتاده بود. گفت:

«نگران نباش. او را چیزی نخواهد شد، اگر خودش در صدمه مقاومت بر نیاید.» پیا هم حرکت کرد. او از پیش و گریج بدنبالش جانب اتاق ناکسوس راه افتاد. در مقابل دریکی دیگر از دریا نوردان مراقبت میکرد همینکه آنها را دید درواکشود و هرسه نفر جمعا داخل شدند.

داخل اتاق بشکل سالون محکم در ست شده بود. برای قضاوت در صد ر مجلس میز بزرگی گذاشته شده ناکسوس در وسط، بطرف چپش داتیون بیلز و در چپ راستش هم یکزن نشسته بود. زنی تیره رنگ، سیاه مو و بغایت مغرور که ایسه اش مشعل شاهدخت های تورگک بنظر می آمد. ناکسوس و داتیون بیلز نیز با ایسه سازه و خوشبوختی که در برداشتند، دقیق و مودب، جلسو میکردند. پیا و گریج آنجا در وسط سا لون با لباسهای در هم ویر هم و وضع و حاکسی خراب، سر با انتظار ماندند و چشم شان بسوی قضاوت مجلس دوخته ماند، کا ملا مثل مجرمین و محکومین. ناکسوس شروع به صحبت کرد:

«ما از شما صحبت می کردیم و اینک می دانیم چه کارهایی می خواستی بکنی. چنین نیست؟»

گریج مثل اینکه نقابی از یخ بچهره زده باشد، خونسرد و ساکت باقی ماند. نه جوابی گفت، نه حرکتی کرد و نه نگاه معنی دار و پرسشگر خود را که بچهره ناکسوس دوخته بود، تغییر داد. با خود یک لحظه فکر کرد که این اشخاص هر چه بخواهند بروز کار او خواهند آورد و چنان غرق این اندیشه ها بود که گویی پیارا هم از خاطر برده است. سکوت را این دفعه داتیون بیلز شکست و به ناکسوس گفت:

«اجازه دهید من با او صحبت کنم.» گریج حتی بسوی او نگاه هم نکرد. او اینطور میخواست و آرزو داشت این مرد غول پیکر به او نزدیک شود و احوانا مرتکب خطی شود. قصد گریج این بود که بچرم کمترین اشتباه داتیون، بلافاصله او را بقتل برساند.

گریج، یک جرعه و جرعه دیگر را بی تحمل نوشید. گلویش را مشروب قوی آتش زد. بصرش در آمد:

«بغاطر می آورم مجلس با ماسکه ناکسوس بود. من در تراس بودم و تو میخواستی فریاد کنی...»

پیا، چیزی نگفت و گریج ادا مده داد:

«آری تویی، این را خوب بغاطر دارم که ترا آنجا دیدم. آیا او را گشتند؟ پیا خواش میکنم بگو، این خیلی اهمیت دارد.»

«خیر، او زنده است. توابه اینجا او رده بودند.»

«آه، پس خیلی شانس داشته ام.» در جای خود راست شد بعد برخاست و بسوی در اتاق رفته دستگیره را گرفت. سپس از پیا پرسید:

«چه کسی مرا زد و چگونه ناکسوس موفق شد مرا به کشتی بیاورد؟»

«او ترا نیاورد. ترا تو قیف کرده اند، گریج. به بین در قفل است.»

«تو هم مثل من.» وقتی پیا با سر خود سوال او را تصدیق کرد، گریج گفت: برای چه؟ آیا بغاطر اینک میخواستی فریاد کنی؟

«خیر، چون من آنجا نبودم.»

«ولی من ترا دیدم.»

«هرگز. کس دیگری را دیده بی ز سیرا من دیشب اصلا از کشتی بیرون نرفته ام.»

گریج بسوی او تکیه کرد و گفت:

«آه، درست می گویی حالا بغاطر می آورم. آن دختر روی شانه اش خال داشت.»

«آری. آن دختر خود را بشکل و قیافه من در آورده در آن مجلس اشتراک کرده بود.»

بغاطر اینکه با ناکسوس در مسایل تجارتنی و مالی مذاکره کند. قرار معلوم موافقت هم کرده اند و اینک به کشتی برگشته اند. مرد غول پیکری که خوب بود نام دژ خیم روی او گذاشت، نیز او را همراهی میکند.

«آیا او مرا زده است.»

«تصور میکنم. ولی گریج با من چه خواهد کرد و من چه خواهم شد؟»

گریج در حالیکه روی بستر خود می نشست، جواب داد:

«بزودی خواهیم دانست.»

بسوی پیا اشاره کرد تا پهلوی او بیاید.

پیا تردید نشان داد ولی وقتی گریج اصرار ورزید و بانگاه خود از او التماس نمود، زن اطاعت کرد و گریج خم شده بگوشی او گفت:

«ممکن است اینجا مگرافون باشد. و شاید هم لازم به بینند سخنان من و ترا گوش بدهند و بعد خواهد فهمید که ما ترسیده ایم و باید این کار بشود.»

پیا، که بشدت ناراحت بود دستها را بچهره گرفته آرام آرام بگریه پرداخت. وا قعا احساس خوف میکند. گریج او را میان بازوان

راحت کند، این چیز ها آنقدر مهم نیست.

۳- قبل از اینکه نتیجه بگیرید محیط جدید برای شما قابل تحمل نیست و باید آنرا ترک کنید، به حد کافی آزمایش نمایید و در قضاوت عجله نکنید.

۴- حد اکثر استفا ده را از فرصت های تازه ببرید و به آنچه در پشت سر گذاشته اید افسوس نخورید.

شاعر و اندیشه هایش

اودمورد شعر و شاعر میگوید :

شعر بقیه من - درک درداست درک درد
های انسانی و شاعر - مدرک است که با درک
نیرواحساس آنتین خویش باید درد هموعان
خود درک کند و همدر آنان باشد و تصادفا
معنی لغوی آن نیز همین است شعر که از
مشقت شعور است یعنی درک و آگاهی
واحساس است و شاعر باید درک کننده ،
احساس کننده و آگاه باشد .

از فارانی میخوام تا بگوید که انگیزه
شعر گفتن او چه بوده ؟ با همان تکیه کلام
همیشه گی اش این پرسش را چنین جواب
میدهد :

والله انگیزه شعر گفتن یکی دو تانیست
چون زندگی لایتنای است و دیده های زندگی
بی پایان گاهی تا ترانگیزه میشود و گاهی
هم شادمانی میتواند محسوس قریحه شود
از نیرو اشعار مختلف انگیزه مختلف
داشته است اما فکر میکنم انگیزه عمدتاً قسمت
زیادی اشعار مرا «هومانیسم» تشکیل میدهد
بمن از دیدن رنجهای انسانی خیلی هیجان و
تحرك دست میدهد که گاهی همان هیجان و
درد را میتوانم در قالبی شعری بریزم و گاهی
هم فاجعه های انسانی بعزت عظمتش در شعر
نمی گنجد و این همان حالتی است که حافظ
از آن خوب تعبیر کرده است .

کی ؟ شعر ترانگیزد خاطر که حزین باشد .
در نجاست که میگویم : آقای فارانی
دیگران درباره اشعار شما گفته های بسیاری
دارد لطفاً اگر خود شما بگوئید که نقص کار
تان از نظر خود شما در نجاست ؟ میگوید :

سوالی مشکلی است اما به هر صورت اگر
حرف از خلاء در اشعارم بمیان آید بسر عزیز
تان سوگند که سرتاپا پراز نقیصه و خلاء
است البته شکسته نفسی میکنم بر شعر من
آن کاریست مشکل و در عوض شعر من معاصر
محدود آن آسان تر است . بسر حال
نقص اساسی در ، منست در کنار
سردن شعر . من با اینکه کامی هم هنگام سردن
شعر متوجه خلاء هایی می شوم و میخوام
آنرا بعداً اصلاح کنم و بغاظر تعقیب موضوع
و بی گرفتن الهام اصلاحات را به آینده موکول
میکم و پس از تکمیل شعر کمتر به آن مراجعه
میکم و دست بچاک و حزف میزنم و این حالت
نیز نامی بزبان دوی دارد یعنی «تنبلی» .

آقای فارانی ! حالا که حرف به اینجا کشیده است
بد نیست که از قصه زندگی خود در تان
و یا اگر عشق در زندگی تان وجود داشته
حرفی بزنید ؟ او گریز می کند
و میگوید که از این سوال شانه خالی کند
اصرار میکنم و به ناچار جوابی میدهد که
باز هم آرا گزین میگوید ، فارانی میگوید :

در مورد زندگی :
خام بدم پخته شدم سوختم
منتها بدون مرحله وسطی .

در مورد عشق شاید از همسرش هراس کند
و شاید هم انکار ولی سوالم را چنین جواب
میدهد :

از دیگران حدیث جوانی شنیده ام
جای تعجب اینجاست که در برابر سوال
من سکوت میکند .

اما شعرش بیانی دیگر در دا در
باز صحبت به طرف شعر کشیده میشود
از فارانی میخوام تا نظرش را در مورد موج
نو شعر کلاسیک بگوید بدون مقدمه شروع
میکند و میگوید :

چون جهان هر لحظه در حال نوشدن است
بگفته یکی از فلاسفه یونانی «اگر یکبار به
رودخانه نگاه کنید و بار دیگر نگاه کنید آن
رودخانه را که در نظر اول دیده اید باز نخواهید
دید شما کاملاً دریای دیگری را خواهید دید
زیرا آبایی رودخانه واقعا از آنجا رفته است»
ازین واقعه نوورفتن گفته جزء قوانین
طبیعت است من خودم بقول دوستداران ادب
متهم به نوپردازی هستم و آنرا می پسندم .

دزهر لرونکو حیوانات و پاره باره

دغنی دنیسش نبسی دچیچل شو ی
خای سو تک او دوه و هوکی قرمز
رنگه یکی دی . له ۱۵ دقیقو خخه
وروسته په عضلاتو کنبی درد ، شوک
دوینو دفشار سقوط ، زیاتی خولی
دضعف احساس ، خو ابدی ، دگیبوی
دعضلاتو سختی شنه وال او بی
هوشی منخ ته راخی . دغنی چیچلو
علاج دعضلاتو د سستو و نکو او
دغنی دزهر ضد دواگانوسر ه یو خای
دلوس ساتنی متر مکعبو کلسیم گلو
کونات تزریق دی . (دی، دی ، تی)
دپودرو شیندل غنی له منخه وری .
دزهر وپه مقابل کنبی مقاومت

په زره پوری مو ضوع ، دخیلو
زهر وپه مقابل کنبی دخالور مقاومت
دی . البته هر خالور دخیلو زهر وپه
مقابل کنبی تینگ دی خود غه
مقاومت ترهقی اندازی پوری نهدی
چدهغه په مقابل کنبی حساس نه
وی . نوله همدغه امله ویلای شوچه
که په خان بانندی نیش و لکوی ، د
زهر وپه امله به دعوار ضو سره
مخامخشی .

بله موضوع هغه الو تو نکسی و
حیوانات دی چه په زهر لرونکو
مارانو بانندی حمله کوی او هغه
حوزی . باید وویل شی چه که دما رو
نیش ددغو الو تونکر بدن ته
ورسیری ، وژی بی خود غه الو تونکی
دیر چتک دی اودنیش و هلو دپاره
مارته موقع نه ورکوی او له بلی خوا
زیاتی بنکی لری چه داپخبله دا
زیاتی بنکی لری چه داپخبله د
الوتونکی بدن ته دمار و دنیسش د
نفوذ دمخه نیسی .

غرب درچه گال جنایت

ایشان علت اصلی افزایش متواتر و دایمی
جنایت در نزد جوانان را تغییر شرایط و
احتمالاتی میدانند که زیر تأثیر آنها کودکان
بزرگ میشوند و پرورش میابند .

شروع کار از منزل والدین آغاز میشود ؛
اکثراً تعداد زیاد پدران و مادران هر دویشان
شامل وظیفه و کار اندو حتی دو مواردی هم
کسارد در خانه نزد کودکان باقی میماند و

در مواردی که پدر و مادر باهم میانه نیسک
دارند ، از ساز گاری همدیگر برخوردارند ،
از همدیگر جدا نمیشوند .

بندیدو خخه (حتمالی خطر له منخه
لا روشی .
دهری سیمی دمارانو دپار دمار
ضد سیروم جوړ شویدی چه د
داکتر په وسیله استعما لیسری .
نوری تدای لکه دوینو تزریق ، د
داکسیجن ور کول اود سیرو ما د
انتی بیو تیک تزریق دی اوسر بیره
په دی دمار چیچلی سری دو حشت
دلیری کولو دپاره دمسکنو دواگانو
تجویز هم ضروری ده .

دلرم نیش
دلرم چیچل په خینو هیوادو کنبی
زیات دی . په مکسیکو کنبی هر کال
۲۰۰۰۰ پینه لیدله کیری چه په سلو
کنبی پنخه بی دمرینی سبب کیری .
دلرم زیاتره دشیبی له خوا نیش و هی
اود ورخی له خوا پتیری . نبسی بی د
چیچل شوی خای درد ، لوزه ، زیاتی
خولی او تنده ده . کله کله دسا تشنج
او شنبه والی لیدل کیری چه دمرینی
سبب گزی . علاج بی دمار چیچلو په
شان دی چه دلرم دزهر وپه ضد
سیروم خخه استفاده پکنبی کیری
دلرم دچیچلو خخه دمخنیوی اود هغه
دورک کولو دپاره باید د (دی، دی،
تی) پودرو او «هکز اکلورو بز یس»
وشیندل شی چه دلرم وژی .

دغنی نیش
تقریباً ۲۰۰ دوله غنی پیدا کیری
چه له دغی جملی خخه یوازی اته
دوله بی دانسان دپاره خطر نا کی
دی .

له تولو خخه خطر ناکه غنه توره
کونبه اذ خاکستری کونبه دی .
بنخه غنه دیره خطر ناکه ده ، خخه چه
زهری زیات دی . په تکز اس کنبی
دغنی چیچل په سلو کنبی ۹۰ په
تناسلی بر خو کنبی دی خخه چه غنه
خیل خالی تر تشناب لاندی جوړوی

که کار خود را بعنوان حتی يك پيشه مشهور بنال
کند .

ولنايا تشويق معنوی ای که از او بعمل
می آید و جامعه او را استقبال می کند او را
تاسرحد فداکاری بکار و امینارد .
اما اگر در کشوری ، صاحب اثری ، پول
چاپ آنرا داشته باشد هنرمند ناگزیر برای
برگردن شکم زن و بچه اش راه خود را عوض
می کند .

خلاصه در قدیم گفته اند وقتی بازار ادب
کساد باشد ادب میبرد و در گذشته متاسفانه
احوال بدین منوال بوده است . به اینچاکه
میرصمیم از فارانی خدا حافظی میکنم و انانش
راترک میگویم .

شبانه
حشر در آغوش تویی مستی بار بار
گم کنی بهشت بار بار یاد او
پس شفق بر سینه املاج در بار کعبه
هرگز در دیر آبریم نیکت بار او
قرستان را بهشت از آن در کز تر
ناخن ز شمشیر گریخت عتاب مال او
خیم فرا او بخت بار از لیه تویی در آب
ساق آبریم سینه ما را سپید بار او
در کت نیش بر آید بر آید
سبز با او در هم با او آسمان پر داده او
لبک آتش هم مهر در بازم کوی
کعبه ز یک بریم در قمار شمشیر او

درباره شعر کلاسیک نیز نظر من اینست
که آن اشعار هر کدام در عصر خویش نویوده
است و بعنوان اساس و بنیاد شعردی مورد
احترام است .

بارها گفته ام که نهضت فعلی حتی تا
مرز موج نونیز دنباله همان ادب کین و اصل
است که مطابق خواست زمانه رنگ عوض کرده
است .

البته دین میانه ابتدال آفرینی هایی نیز
هست که اصلا مطرح بحث نیست .

آخرین سوال از فارانی اینست که : چگونه
میتوانیم سطح شعرو ادب را بالا ببریم ؟
در مورد بالابردن سطح ادبیات حرف های
بسیاری است از جمله مسئله ارتباط آن با
جامعه است که از نوع پیوند جزء و کل است
اما چیزی که علی العجله میتوان گفت
اینست که اقتصاد بر علاوه اثر مستقیم
همیشگی اخیرا نقش بزرگتری را در دین زمینه
بازی میکند ، و فعلا در کشور هایی که از ادب
و هنر بیخبرند کرده اند وضع از بقرار است
که مولدین آثار آرا دبی و هنری برای بخش
تولیدات خویش «مارکت» هایی دارند .

اگر تعبیر کا ملا تجارتي و بازاری شد
معذرت میخوام و در نتیجه ارزشی که بدست
مولد در بدل اثرش میرسد او را توانا میسازد
که اثر بعدی را عرضه کند و تشویق خالص
مادی ای که نصیب مولد میشود او را بر می انگیزد

دروری از آثار سینما شوروی



در فیلم این کلمه شیرین آزادی که بدنبال فیلم مستند و بزرگ کار من یکی از بهترین کارگردانهای داکو منتا بیست شوروی و جهان «قاره شعله ور» تهیه شده است حوادث جیلی بازی گفته میشود. این فیلم در شکل نو و محتوای نو ساخته شده است درین فیلم ما می بینیم را می که سا لوادور آلنده و رفقای او بخاطر بدست گرفتن قدرت پیمودند چه دشوار بود و دور نمای این آزادی به دست آمده چه کوتاه است و مردم جیلی چگونه وطن پرستانه بخاطر آزادی و دیموکراسی کار میکنند فیلم کاملاً بشیوه مستند در عین

هنری بودن تهیه شده است. هیئات داوران بین المللی در جولای امسال فیلم (این کلمه شیرین آزادی) را بعنوان بهترین فیلم سال شناختند. سنتد یوهای جمهوری های شوروی نیز سال گذشته آثار بارز شعی ازایه دادند ازیک فیلم سیمرغ را ساخت کارگردان این فیلم حبیب فیضی اوف است که از روی حماسه حمید علی محمد شاعر معروف ازبک آن را اقتباس کرده و تما را گوگوا درین فیلم بازی گم نظیری ازایه داده است اختو یوی مالداو فیلم نوازندگان دوره کرد را ساخت و امیل لوتی

بقیه در صفحه ۶۲

شهر مابسوی عمران

معیار های صورت میگیرد و آیا قناعت مالک جایداد شرط است، یا تنها به نظر هیات فنی خود اکتفا می ورزید؟

مدیر احصائیه عمرانان میگوید: - در حصه معیارهای که در قیمت گذاری استفاده می شود، باید گفت که نقشه های (۲۰۰۰ : ۱) شهر ترتیب گردیده و هیات مطابق این نقشه با استفاده از فورمول انجینیری مهندسی، قیمت هر خانه یا عمارت را تعیین و تثبیت میکند.

این فورمول شنا مل چهار جزء است.

۱- در نظر گرفتن مشخصات عمارت.

۲- سنجش و برآورد فی متر مکعب عمارت.

۳- تعیین قیمت فی متر مکعب به کتگوری مشخصات ساختمانی.

۴- در نظر داشتن قیمت زمین شهری.

وی در مورد قناعت مالک جایداد اینطور روستی انداخت:

- هیات، اطلاعیه رسمی و چاپی بی را، چند روز قبل به مالک منزل می سپارند، درین اطلاعیه تاریخ و ساعتی که هیات برای تثبیت قیمت

مراجعه می کنند ذکر گردیده و از مالک جایداد خواهش شده است تا در وقت تعیین شده حاضر باشد.

در فورمه قیمت گذاری، برای جلو گیری از سوء استفاده های احتمالی

ستونی اختصاص داده شده تا مالک عمارت در ختم کار هیات نظرش را

بنویسد هر مالک خانه، اپارتمان، سرای و سایر عمارات که به قیمت گذاری

هیات، قناعت نداشته باشد، درین

ستون می نویسد و در تانی هیات دگری، برای تجدید نظر ساختمان

موظف میشود.

شاعلی فهیم در اخیر احصائیه

عماراتی که تا حال قیمت گذاری شده، اینطور توضیح کرد:

- ۵۷۰۹ عمارت، اعم از سرای،

دکان اپارتمان، منزل و غیره از طرف

هیات های موظف تثبیت قیمت شده و از عمارات با قیمانده شهر جریان دارد.

شاعلی عبدالواحد سوال دیگری را، پیرامون سیستم نامگذاری جاده ها، اینطور پاسخ داد:

- هر منطقه که در بین چهارسرك عمومی قرار می گیرد بیک نام مشخص یاد میگردد. سرك های عمومی که يك منطقه را احاطه کرده، بنام های تاریخی مسما شده و سرك های فرعی که بداخل این منطقه امتداد یافته، از یک طرف به نمبر و از طرف دیگر، بحروف الفباء نمره گذاری شده است.

لوحه های نامگذاری فلزی و به خطوط زیبایی، به پشتو، دری و لاتین

از طرف موسسه افغان اعلانات وزارت اطلاعات و کلتور تهیه گردیده

که تا حال در وزیر اکبرخان مینسه، غزنوی مینه و قسمت دیگری از شهر نصب شده است.

وی افزود:

- بعد از تکمیل نامگذاری همه حصص شهر، نقشه عمومی آن ترتیب

و بدسترس علاقمندان گذاشته میشود.

* طوریکه میدانید، يك قسمت

عواید دولت، از راه تکس های معینه جایدادها و عمارات بدست می آید.

در گذشته، این عمارات طوری

نرخ گذاری شده بود که از اصل عاید واقعی دولت، نصف آن هم، بدست

نمی آمد، شاعلی محمد هاشم فهیم

مدیر احصائیه عمرانان شمار والی

با توضیح این مطالب، افزود:

- هیات های فنی مختلطی از

نمایندگان وزارت مالیه، ریاست

عمومی شهر سازی و خانه سازی

وزارت فواید عامه، ریاست

کار توگرافی و کادستر و بناروالی

برای تجدید قیمت گذاری منازل،

داخل فعالیت می باشند. تادربهلوی

تعیین قیمت هر عمارت، احصائیه

دقیق عمرانان شهری کابل را نیز

تهیه نمایند.

وی علاوه کرد:

- این احصائیه گیسری و قیمت

کناری از وزیر اکبرخان مینه آغاز

گردیده و بسوی شهر نو، قلعه فتح الله

کارته پروان و سایر نقاط شهر ادامه

یافته است.

می برسم:

قیمت گذاری عمارات روی چه

سگی از جنس ترانگ:

- با کمال خوشی .
آن نماینده دیگر باعجله برای-
اینکه فرصت را از دست نداده باشد
تمنا کرد :
- آه ... يك قلاده هم برای من
لطف فرمائید .
- بسیار خوب، مضایقه ندارم .
من از آن شهر بکشورم برگشتم
زیرا هفده سگ یله گرد را خیلی
زود طور تحفه و یادگار به اشخاص
سر شناس تقسیم کردیم و دوست
من و همسرش روابط شان دگر باره
حسنه شده درد سر نگهداری از آن
حیوانات آواره پایان یافته بود .
یکروز قبل از عزیمت من از آنجا
دوستم بسراغ من آمده و در حالیکه
اندکی نگران بود گفت :

- اکنون چه کار کنیم ؟
- چه خبر شده ؟

معلوم شد همان روز صبح وقت
نماینده یکی از کشور های مهم به او
تلفون کشیده و گفته است که اگر
يك قلاده از آن نوع سگها یعنی
ترانگ به او بفرستد، خیلی ممنون
خواهد شد .

گفتم :
- خوب، بده برایش .
گفت :

- از کجا، دیگر چیزی باقی نمانده
است، حتی سگ خودم را هم دادم
ولی اکنون درمانده ام زیرا آن نماینده
قرار است فردا حرکت کند و میخواهد
سگ را با خود ببرد. اگر ندهم
خیلی بد میشود .

البته اگر نمیداد عیبی نداشت
ولی کار از آنجا خراب شده بود که
نماینده مذکور برای اینکه تحفه
قیمتی ترانگ را تلافی کرده باشد،
گردن بند پر قیمتی را قبلا به همسر
دوست من اهدا کرده بود. خانم او
گفت :

- گذشته ازینها خانم آن نماینده
دوست قدیمی من است و آنقدر
بخاطر داشتن یکی ازین سگهای
ترانگ التجا کرد که بکلی درمانده
شدم. البته سگ کوچکی را قبول
نمیکند و فقط از همان جنس اصیل
ترانگ طلبان است. حالا چه کنیم؟
گفتم :

- آسان است نگران نباش .

چاره آنرا هم میکنیم .

یکی از کارکنان نمایندگی گفتم
برود و از کوچه يك سگ یله گرد که
خوب کشیف باشد گیر بیاورد. خیلی
زود این کار صورت گرفت. دوست
من به نماینده آن کشور مهم، تلفون
کشیده گفت:
- فقط يك قلاده از ترانگ ها

نزد من باقی مانده که آنها هم میروند
است .

از آنسو جواب دادند: عیبی ندارد
بجائیکه میروند، سگ را تحت
نظارت خواهند گرفت .

در تمام دنیا و حداقل نیمه یسی
از دنیا- اینک جنس سگهای ترانگ
باینصورت بمیان آمده است .

از این حادثه چند ماه گذشت
و دیروز از همان نماینده دوست
خودم مکتوبی گرفتم که در آن نوشته
بود: «من بر باد شدم. زخم میکوبد
در صورتیکه سگهای ترانگ اینقدر
کمیاب است، اینقدر قیمت بهاست،
چرا آنها را از دست دادیم؟ بعد هم
رفته و ۸ سگ یله گرد را بخانه آورده
که اکثر آن بچه بدنیا آوردند. فعلا
نمیدانم تعداد آنها چقدر است.
اساساً از شمار بیرون شده اند.
و بزودی از هجوم این ترانگها برای ما
در این خانه جانی نخواهد ماند.»

ترجمه : رائنده

مردی بانقاب بقیه

نشه شدید يك محبوب م
تقاضای داکتر کرد و نو بت د و م
در ساعت یکتیم شب که باید سارق
را تسلیم میکردم این مرد سارق
در نیم شب دستگیر شده و به
زندان منتقل شده بود.

الک گفت: (طبعاً آنها با استفاده
از همین فرصت از زندان بیرون
رفته اند.)

(ناتمام)

بقیه صفحه ۶۱

مردی به آثار ...

اندر کار گردانی نازک خیالی های
دلپذیری ارایه داد تا جکها فلم
حماسی رستم و سهراب را به پایان
رسانیدند و کمسیا گروف از روی
شهنامه به همکاری دولت نظروف فلم
رتکه و عظیم هفتاد میلی را روی پرده
آوردند و شهبکار فنا نا پذیر فردوسی
را جان دادند. جمهوری های قفقاز نیز
پیشرفت های بزرگی داشتند فلم
گرد نیند برای عشق من که در کابل
هم نمایش داده شد یکی از بهترین
محصولات گرجستان فلم است .
که شهرت بین المللی دارد .

قرغیز هلاله های سرخ کوهستان
را موفقانه در فستوال کان نمایش
دادند و جایزه خاصی گرفتند .

در شوروی مثل گذشته توجه
خاصی به سینمای کودکان و نو
جوانان معطوف شد ستدیوی فلم-
پردازی کودکان و نو جوانان به نام
گورکی به همکاری کارگردان نامی
و کلاسیک روس سرگی گراسیموف
فلم انسانی و عمیق «عشق به هم
نوع» را روی پرده آورد .

این فلم پس از ساحل دریاچه
و گارد جوان از بهترین فلمهای
سرگی گراسیموف شمرده میشود
شوروی از جمله کشور های
معدود یست که شبکه تلویزیون با
وجود وسعت فراوان نتوانسته است
سینما را ضعیف سازد همه ساله
علاقه مردم به سینما بیشتر میشود
و این علاقه و تشویق مردم هنر پرده
را شگرفتر میسازد .

ژوندون

آورم آنها پاها یم را بار شمه
بستند لحاف رابه رویم کشیدند و
من نتوانستم چیزی را ببینم و نه
سخنی را شنیدم من تمام شب رابلا
تکلیف در بستر ماندم و یاری
حرکت نداشتم، صرف ذهنم
متوجه همسر و فرزندان عزیزو
بیچاره ام بود که ...)

الک او را در جریان حکا یست
داستان ترک کرده پیشتر رفت
تا تمام سلول رابه دقت بررسی
کند. در همان دهلیز يك نفر
نگهبان در يك سوراخ کوچک که
دیوار های شیشه ای داشت و
رهنمای تمام سلول ها در آنجا
وجود داشت.

هریک از سلول ها دارای يك
زنگ بود که در صورت بروز
حادثه مرضی مجهز بود تا شخصی
مرضی مرکز را از شکایت خود
باخبر میسازد و تقاضای کمک
فوری کند. در همین دخمه کوچک
آواز زیگنا لها شنیده میشد .

وقتی از نگهبان در آن باره پرسش
بعمل آمد او در جواب اظهار داشت
که او در طول مدت پهره اش د و
مرتبه بدفتر تسلیم گیری فرا
خوانده شد يك بار بخاطر يك

دپنستودانکشاف و تقوی آمريت

د گران هیواد ملی افتخار اتواو معنوی هستیود ژوندی ساتلو
اود علم او پوهی دلیو الانو دتندی ماتولو اود دوی دعلمی دخیری د
دلیا زیاتولو په مقصد دغه لاندی کتابونه ترچاپ وروسته اکتاپ پلو
رنخیو ته دخرخلاو دپاره ورسپارلی دی .

۱- د علامه ابوریحان البیرونی په باب یو دروند تحقیقی او غوره
اثر د لوی محقق سید حسن برنی تالیف دبنیاعلی عارض ژباړه .

۲- په کابل کښی دافغانی سترپوه او نابغه ابوریحان دزرم تلین
دبین المللی سیمینار کامل متن (دداخلي او خارجي پوهانو د مقالو
اوددوی د پیغا مونو او وروستی بریکړی یوه مجموعه) .

۳- ابدالی توره د بنیاعلی غوث خیریری اثر (د احمد شاه بابا د
فتوحاتو په باب یوتاریخی ناول) .

۴- دملگرو ملتو منشور چه دملگرو ملتو دپولو خانگو اود هغوی
دوظایفو اوتاریخی گزار شاتومعرفی په کښی شویده .

پورتنی گتور کتابونه تاسو په مناسبه ایه دابن سینا کتاب پلورنخی
خڅه لاس ته راوړلی شی .

(۳۳) ۲۰۰

حق و یاقوه

ممنوع قرار داده مر تکبیر این اعمال را از بدترین افراد انسان می شناسد .

اسلام حق فقیر، یتیم، حق کارگر حق خادم، حق زن، حق طفل، حق اشخاص مسن و مریض را مقدس دانسته در کمال احترام بران مینگرد و آن را در خور حمایت حساب کرده تعلیم و آموزش را یک حق مسلم و فریضه انسانی وانمود ساخته است .

بدین طریق برای تمام مردم، حقوق در چوکات قانون و عدالت مقرر گردیده و همه بدون اندک امتیاز، در برابر حقوق و واجبات یکسان و مساوی پنداشته میشوند و هکذا حریت و عدالت دو موهبتی است که بایستی حکمروای اسلام التزام آن را در میان مردم حفظ نموده و این دو عامل را بحیث زیر بنای پیروزی خویش در ساحت حکومت و رعیت داری پندارد و این موضوع در نظر اسلام بحدی پر ارج شایان قدر است که حکمروای عدالت شعار را در زمره اشخاصی محسوب مینماید که بروز باز پرس مشمول رحمت الهی واقع میگردد .

حقوق شخصی و حقوق عامه هر دو از جمله امور تضمین شده در شریعت اسلامی بوده و حفظ و حمایت آن نیز از وجایب کافه انسان ها بشمار می آید و درین راه حاکم و محکوم فرقی بهم نمیرسانند .

بر جستگی و امتیاز در منطق اسلام این است که منطق نا مطلوب زور و قوه را ابطال کرد و روشی و اعمال زور را منسوخ قرار داد و همه چیز را از آن حق و مخصوص به حق قلمداد نمود و (حق) رانا می از نامهای خداوندی خواند و اظهار داشت که شریعت (حق) است،

قرآن «حق» است، هر آنچه آفریدگار بر آن امر فرموده (حق) است، از آنچه خیر داده «حق» است، رستاخیز (حق) است، حساب و اصل مکافات و مجازات «حق» بوده تردید در آن راه ندارد .

اسلام همچنانیکه برای انسان حتی میدهد در مقابل و جایب

و واجباتی رانیز بر او لازم و حتمی می پندارد و مسئولیت بزرگی را بر دوش وی میگذارد، چنانچه حضرت پیا مبر راستین اسلام (ص) این مسئولیت را خطاب بانسانها اینگونه تصریح مینماید:

«ملتفت باید بود که هر فرد از افراد شما حیثیت شبانی را داشته و هر یک در برابر این وظیفه خویش مسئولیت دارد، زما مدارد رامور مربوط بمردم و کشور، مرد در مسایل مربوط بخانه و فامیل، زن در مورد واری و مراقبت از خانه و خانواده و مستخدم در حصه مال و دارایی استخدام کننده مسئولیت بس خطیر داشته چگونگی کردار ایشان در زمینه مورد محاسبه جدی قرار خواهد گرفت .»

حق در اسلام یگانه قوه منحصر بفرد بوده، سعادت، عاقبت، اما ن و قانون جوامع انسانی همه در مفهوم حق خلاصه میشود، حکمروای اسلام جز بحق و مراعات حق قیام نمیکند، هوالد هوس و اغراض خاص و شخصی را در کار خود راه نمیدهد و در برابر طرز کار همکاران و اطرافیان خویش مسئولیت تام و

بقیه صفحه ۵۲

طبیب و فیلسوف

میشد .

افکار مترقی فلسفی ابن سینا سبب همیشه در ساحت مسائل سیاسی و اجتماعی نیز موقفی مترقی داشته باشد، اوضوح تعلیمات اخلاقی

خویش، فضایل اخلاقی رامیستاید، فساد اخلاق ویدی رابشدت محکوم مینماید .

او آن مناسبات اخلاقی را که در جریان فعالیت روزمره انسانها ضروری است و نیز خصایل عالی اخلاقی نظیر تواضع، احترام بدیگران، شهامت و فداکاری، راستی و درستی صفای قلب و صمیمیت را ارزش جداگانه قایل میشود و در اطراف روابط باهمی اعضای خانواده و مناسبات متقابل اقرار مختلف جامعه روشنی کافی می اندازد . او معتقد

است که میتوان و باید در جهان به فضایل اخلاقی حقیقی و به جامعه آیدال رسید و باید انسانها در جامعه در سایه تعاون و همکاری متقابل حیات بسر ببرند .

۲- علم متوسط - ریاضی، ۳- علم عالی متافزیک .

بخش عملی فلسفی نیز به سه قسم منقسم میگردد: ۱- علم مربوط به شخص، ۲- علم مربوط به مناسبات باهمی انسانها، ۳- علم اداره دولت و مملکت .

علومیکه در هر سه نوع علوم نظری- فلسفی داخل اند، به اجزای اساسی و فرعی تقسیم میشوند، مثلا طبیعت شناسی هفت شعبه نظیر: استرولوژی (احکام نجوم)، طب و کیمیا را دربر میگیرد و ریاضی به شعب چهارگانه حساب هندسه، استرو نومی و علم هیئت و موسیقی منقسم میگردد.

این اثر حاوی شعب ۲۹ علم بود، انواع مقولات فلسفی و مسایل مورد علاقه عصر مولف را دربر میگیرد و از رهگذر اینکه میتوان از خلال آن به جهان بینی و مسئولیت های علمی این سینایی برده، دارای اهمیت خاصی

بسوی شهر

آید شاید ارباب بخاطر کمک کردن او آمده باشد اما حدس زن به خطا بود ارباب دستور داد که خانه را تخلیه کنند، که چون زن مستان نزدیک است و حیوانا تش جا ندارد میخواستند که این خانه را برای حیوانات تخصیص بدهد و همین یکسال که مفت و رایگان نشسته بس است- که آنهم بیاس پسر مرد شوهرش بوده . ارباب چیز دیگر نگفت رفت .

چند روز دیگر نیز گذشت اما زن جایی نداشت که برود اما ارباب دست بردار نبود و زن مزبور را فرستاد و هر چه گپنه و نود در خانه بود، مز دور بیر و ن عمده دارد .

در نتیجه آنچه در مورد حق تذکار رفت باین قضاوت میرسیم که اسلام عبارت از یک آئین کامل و جامع بوده دین ارزشها و دین انسانیت در هر زمان و مکان و در هر قوم و قبیله، چه در گذشته و چه در حال و چه در فردای آن است و هیچ آئین و روشی دیگر جهان، قدرت رقابت را با آن در خود سراغ ندارد.

چند روز دیگر به شهر نیز دیک می شد گل دسته ها و گنبد های نیلی بی روضه از دور بچشم میخورد . قلی بسوی گنبد های روضه که دران هوای ابری و بازاری نیلی بی تیره بنظر می آمد چشم دوخت به خاطرش آمد سا لها ی پیشش زمانیکه کودک پنج شش ساله بود و باید در مراسم جنده بالا از قشلاق بمزار آمده بودند. آنروز نیز مانده امروز هوا ابری و گنبد های روضه نیلی بی تیره جلوه میکرد.



مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

د دفتر تلفون : ۲۶۸۴۹

کور تلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۲۴۱ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

مودوفیشن



چهار نمونه از لباس های جدید که از تازه ترین مودها انتخاب شده است

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**